وجعلناها رجوما للشياطين واعتدنا لهم عذاب السعير

الحمد لله والمنة که درین زمان میمنت اقتران این هر دو کتاب فیض انتساب
در رد مذهب وهابیه کلاب پیروان ابن عبد الوهاب مردود والالباب

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

۱۲۹۴

ملقب به

سوط الرحمن علی قرن الشیطان

۱۲۶۹

در حاشیه

احقاق الحق وابطال الباطل

حسب الارشاد فیض بنیاد فاضل جلیل عالم نبیل جناب مولوی محمد ضیا صاحب
باهتمام تام وسعی مالاکلام الراجی الی رحمة الله الخلاق حافظ ولی محمد محمد اسحاق

در مطبع سول ملٹری آرفنیج بحلیهٔ طبع محلی گردید

البوارق المحمدیة لرجم الشیاطین النجدیة

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحبه اجمعین
الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی شفیع المذنبین
بالیقین محمد واله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجدیه و
بیان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه ودو باب مقدمه در کیفیت
حدوث وشیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در مکاید
نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناك الزلازل والفتن وبها یطلع
قرن الشیطان یعنی در نجد زلزلها وفتنه باشد نی است واز نجد خواهد برآمد است
شیطان ظهور این اعجاز بدین نمط از گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم بوفات
سلطان عبد الحمید خان وتغلب برادر زاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت و
برهم شدن قوانین وضوابط مرسومه آن دولت وفساد رای او ودرگشتیت امور ریاست
وخلش وآویزش بیجا باولاد سلطان مرحوم وعدم مراعات واجبات با عساکر و
رعایا علی العموم وامتداد سلطنتش به نزده سال وخلع وقتل او از دست سلطان

٢

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنه ۱۲۲۲ و تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزلی بیکران و تخللی بی‌پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک و ائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دایره اطاعت و
و انقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
از بند نسبت بلاد و دوردست همه غافل و از تنظیم و نسق ملک و ضبط حدود همه عاطل
در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی نداشت بعد هر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود
بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمینا عدد شان بده دوازده هزار کس رسد و جمعی معین معتمد
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامه سکنه حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
مابین هم آنچه مقرر بود میرسید و هدایا و نذور غیر معینه خاص از ان سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان و دین او ان تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی
و حاجتی حکمی درباره تادیب و تنبیه کدام طایفه یا عزیمه امضا نماید لشکر اسیر خط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و بسبب این وجوه
اختلال رو نمود بیکبار در ممالک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم و شوکت
و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه وقت را خاطر خواه یافته
از هر سو سر برآورده و بفکر ملک گیری افتادند فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصه بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ملتیست درمیان حجاز و عراق

واقع و شیطان رجیم در دار الندوه بشکل شیخ انجا متشکل گردیده معاون و شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین گشته از ان روز شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چه شرح دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید آنچه بگوش شنیده بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال آنکه عبدالوهاب نام شیخی از اعیان آن دار اللیام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان بی انباز بود و اجدادش در علم ظاهر و باطن حنبلی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبدالوهاب بواسطه انقلاب و هرج و مرج در مملکت و خلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاد چونکه این امر موقوف بر عساکر و خزاین است و از ان چیزی بدست نداشت و درین باب با اولاد و احفاد که هر یکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص خویش کنگاش نموده رای خباثت انتمای همه بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و حصول ریاست برای غیر ارشاد فکری غیر است تدبیر و حیله و بیداری در عالم تدبیر جاری نیست باین طریق استجماع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزاین بی شمار و خالی از لشکر جرار واقع و در قرب وجوار متصرف باید آورد من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام که بسبب منازعت با هم کار همه برهم است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه بر این امر خوانده شیخ عبدالوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن آبای بود گردید تمامه خلایق آن ملک را بدوام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۲۱۸ هجری در دعوت جمعیت عام نموده و اعیان و اهالی اطراف را یکجا ساخته بطور وعظ ارشاد نمود که در شرع از بادشاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و اعیاد و صالحات و نصب قضات و داد و تظلم از سیط الممان و تنفیذ احکام شرعیه و

واحکام شعایر دینیه همه موقوف بر بادشاه است وسلطان روم وشام که محض بلا
نام هیچگونه قوتی وحکمی ندارد وگرفتن نامش درخطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند واطاعتش برذمه خود ها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم او که از خواص او که درین کید همداستان بودند وآخر همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور نیست
مخالفت جماعه مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که درعقاید واعمال هم همه مطیع من
باشید وازانچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته
همان روز بجای نام سلطان نامش درخطبه داخل گردید وبجمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که درعین نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست ازانجا حرکت نکرده همان روز اولاد واقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان ومحتسبان
وعاملان بجاهای مناسبه تعین نموده باشاعت عدل واحیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات که
خرابی حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای بعد اجلاس امامت
که انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در کمین فرصت باختراع مذهبی از
مذاهب مشهوره اهل سنت وسایر فرق اسلامیه مباینت کلی ومخالفت قطعی که فرق
کفر واسلام بیان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
وخوارج وملاحده ظاهریه ودیگر اهل هوا برچیده وبرخی از مسائل را از طبیعت خبیثه خود
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل واحادیث مسندا ورده بعد مذهبیان
پیشین ودعاوی مخترعه را بادله تراشیده فکر عمیق مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

خود سیاه ساخته محمد نام پسر شیخ نجیم مقدم وبسطی وتفصیل آن رساله مختصر وملخصی
ونگرداده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک
باب دوم در رد بدعت تلخیصش تکفیر وتکذیب تمام امت مرحومه وتلبیسش اینکه بعض افعال
محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها مکروه یا کراهت
تحریمی یا تنزیهی وسنیه ومسنونه مختلط ساخته وآیات واحادیث که از حقایق اصلا مناسبتی
نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک وبدعت نام نهاده وحکم قطعی بکفر
مرتکبان این همه افعال که اکثر متعلق بتعظیم وتکریم انبیا واولیا واثار متبرکات ایشان است نسبت
داده تا نهب وقتل اهل حرمین محترمین معبر تحجاز دیگر و چند نسخ آن کتاب بخلفاء راشدین
خویش که مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود مدار البواء رفرار نمود مارقین مذکورین
بحرب لسان بیضا باظهار واعلان ما فیها باتباع وتقلید آن کتاب دعوت نمودند وعامه
ناکسان بهوای نفس واغوای شیطان بدل وجان قبول ساختند وسر رخط آن
نهاده مذهب خیر البلاد وثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامسعود اخبث
ذریت آن نا عاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ در اواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد
زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرمین که با دراک حال اولین از اتباع
سنت ورد بدعت واشاعت عدل واحیای دین از آمدنش خورم ومنتظر خیر مقدم
ومشتاق ملاقات با هم بگرسیکه در قرب زمان اختراع دین جدید در آن بلاد رسید
واز چشم وگوش آن همه ماجرا دیده وشنیده در مکه معظمه وافشای حال آن گروه بد مآل نمود
منهیان خبر بشریف رسانیدند ودرخواست نمودند که عسکر ترک از شام ومصر طلب
سازد وبا تجمیع قبائل عرب پردازد سر حد حجاز را محکم دارد وآن اشرار را نگذارد که در
حدود مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار وباز هرگونه تدارک بیکار خواهد شد شریف
در همه مغالطه اولین گفت که معاذ الله من زایرین خانه خدا را مانع آیم وبگویند گان

زجر فرموده اینگونه کلمات مفسدانه بار دیگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا سعود با انبوه نا
مسعود ورود از این سو جیش و با زمرهان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که
از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد نیست شریف همان جواب
سید که متبع سنت را مبدعست مدعی تقوی چه امکان که بارتکاب این محرمات و کبایر
پردازد ما بین شریف و اعیان که همین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل
که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکرر را گذاشته الغار الغار بطایف رسیده و دفعة
تمام شهر را محاصره نموده با اعیان و ارکان که در بارهٔ مقابله و مزاحمه محل گمان بودند حکم
رسید که خلیفه راشد برای ملاقات از راه و بیجا می طلبد طلب کردگان و دیگران هم
باطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
گر سر بر تن کسی نبود و یورش از چهار طرف بر طایف همان از اطراف که تفنگی اصلت
قوم راست کردن دست ندادند تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از بس که طرف
سفاکی را که اول مشق بود بمزاحم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد
همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزی بر اهل بغداد نرسیده و نباید از آنچه در واقعه حره بر
اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده
کشتگان را در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند و یک منزل باقی مانده
که بعضی از مصیبت زدگان طایف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف
بعرض شریف رسانیدند آن وقت کار از دست رفته و نیز از گمان جسته بود که فوجی
بنوز صرف بالضد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید
هم ملحد ورزنا قبل آن در مکه معظمه رسیده علما مکه فتوی بر کفر آن طایفه که نوشته
خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق

ما کتب کامل الایمان صاحب ... محمد عبد الکریم صاحب ... [illegible]

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که باستماع حادثهٔ طائف سراسیمه و خایف
در غفلت و مغالطهٔ خود نادم و خجل و از مهر نمودن فوج تحت خراسان و وصل و نمو...
گر شاید اهل طایف باری قتال و باعث جدال شده باشند و برین ظن مطمئن که در طایف
گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال
با مجرمین بیت الحرام نمیدهم درین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت
کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را حسب آن خبر پریشان متیقن گردید چاره
کار غیر از فرار ندیده اتباع و خویشان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید
آن اشقیا بی آنکه کسی بمقابله و مزاحمت برخیزد از چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی
و سفاکی آن ردی ایمان خونریزان داخل شدند سکان بلد زن و مرد خانها بگذاشته
برخی بر جبال متسوق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا متعاقب کنان
داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و قربیدگان بقبه زمزم و حطیم و
مقام ابراهیم هم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل یارای
نمیدهد و بهمان وقت قفل خانه کعبه را شکسته نذور کعبه را که از ماقبل زمان حضرت
ختمی رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض
آن نگردیده و بار از منه متاخران معامله و اینجا در تزاید مانده آن اشقیا از خانه کعبه
بتمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم تصرف نمودند و هیچ چیزی نگذاشتند
آن وقت حکم فرستاد که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانه خود آباد شوند مگر در دست کسیکه سلاح ببینند کار او تمام
کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سیادت شان صحیح مسلم و مقبول
تمام عالم بود و متنفسی را امان نیست هر جا که یابند کار شان تمام نمایند که از وجود شان محل و عذر است
باشتهار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت بهر سو راه گریز یافته آواره
گردید هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید و بقیة السیف

عن عبد الله بن مسعود قال كنا اذا صلينا مع النبي صلى الله عليه وسلم قلنا السلام على الله قبل عباده السلام على جبريل السلام على ميكائيل السلام على فلان ... فلما انصرف النبي صلى الله عليه وسلم اقبل علينا بوجهه قال لا تقولوا السلام على الله فان الله هو السلام ... التحيات لله والصلوات والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين

از سکان بلد امین بخانه های خود که از جمله اثاث البیت جاروب و او ه یافت شد رسیدند
ای کافه اهل ایمان وای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و گریبید و عبرت
گیرید جاییکه جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن
و کندن و برگ او ریختن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه دران بقعه مواخذ شود و از آیات
عظام آنجا است که اگر درندها مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل
حد حرم میگردد و درنده بازگشته میرود و اصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون
در پریدن مقابل خانه کعبه میرسند براست و چپ منحرف میشوند و بالای آن خانه نمی گذرند
الی غیر ذلک این گروه شیاطین واین سفاکان بیدین واین بیباکان شقاوت آگین
بدتر از سباع و بهایم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام جرایم گردیدند
انا لله وانا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده در اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره
تاخت آورده بمیدافعتی و مزاحمتی با نچه در مکه معظمه نموده بودند روهای خود را سیاه ساختند
علاوه قتل و نهب مساجد مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهلبیت همه را منهدم ساخته با زمین
برابر ساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه اکثر بل کل مساجد آثار نبویه که این ملاحده منهدم
ساختند بنا کرده صحابه و تابعین و از آن وقت عبادتگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند
و در کتب فقه و حدیث زیارت آن امکنه مقدسه و تبرک بنماز دران جاها در باب آداب مذکور
و اتخاذ بعضی از آن که باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد بن مالک
که در صحیح مسلم موجود و امثال ذلک بالآخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوة
والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند و جماعتی از ان اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه
بآن مقام رسیده دروازه را گشادند بمجرد گشادن دروازه اژدهائی بر آن فراعنه گویا
که عصای موسی بود دم زده همه از تف گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند

لاشه های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد داد و ان آغاز کرده
که آن اشقیا را هم تحمل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده بهزار دقت بیرون شهر برده
انداخته گریخته آمدند و آن معامله بحضر مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۹ و سنه ۱۲۵۰
از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم
معتمدی را با فوج اظلم در آنجا گذاشته مع تمام احمال و اثقال بمکه معظمه معاودت نموده ملحق به
لشکر عظیم گردیده بر بلاد ملحقه بحجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق
هم که از فوج خالی بود دست برد نمود و از انجمله بکربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود بعمل
آورده عجب و غریبه او هر روز ترقی تا بر جده قصد کردن نتوانست که مردم قطاع الطریق نا
مجتمع گردیده بحیله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از حرب
توپ بنهایت خائف و هراسان و در شمشیرزنی کامل و چیزی مشق بندوق هم داشتند اما
نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت در همین حال زمانی ممتد گذشته که
غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان
محمود خان غازی مروبا ضد اصاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه بخمس جمادی الاخره
سنه ۱۲۲۳ تخت نشین گردیده بتائید ذو الجلال و الاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع
و صوبه داران باغی را بحکمت عملی متبع ساخته بدریافت حال این کوچک ابدال دجال
امضاء حکم جهاد بر کفره و اهل خنا نموده محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد
آن طائفه بدنهاد بواقعی دیده شخصی زنده نگذارد و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون
حرب یکتای زمان و شجاعت و تدبیر توامان حکم نمود و آن شهسوار یکتاز میدان کارآزمائی در
هنگ و ریای عالم گیری و کشورگشائی سرعت از باد گرفته بجناح استعجال بر کشتی و خانی
عازم بندر جده گردیده و لشکر جرار بر مراکب بسیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب و واقعه
ایست واجب النسیان و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان ملاعین از ان منازل

فتوای علمای مکه که یک روز قبل از نزول بلای این سید دوران مرتب گردیده بود و بسبب خانه
شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تام باقیماندگان را از ارباب خواتیم
بدار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مصر حضرت محمد عبد الرسول
هم بران فتوی ثبت بود حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل و زهد
و تقوی و کمال ظاهری و باطنی برکاته تا آن وامائل فاضل همه احواله بر آنحضرت کردند بهالوقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ
فرمود علیک السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مراد دشنام وادی فرمود
از همه تعلیم قست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو برآیه کریمه واذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها عمل کردم گفت که تو مهر برین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت
خود بی اکراه و جبر و اکراهی بمیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر ما
کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیا تا مفصلاً نشان دهم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد
حضرت شیخ همین که اوراق کشاده در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی
بندا بعد وقت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریاب که این
عجب شرک است که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر گویند و عقیده ترا
مسلم دارند پس تفضی تا اصحاب از کفر نجات نمی یابد نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلایل
قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و مجوج ساخت بالآخر
با صغای این ناوجو خیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیده اینچنین بی محابا با ما کلام
میکنی حال آنکه حال سطوت و صولت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت
شیخ در زمان فقره بزد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در همدم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع در گذشته متوجه بندر جده گردیده بر سر زبان همین خبر جاری و در اول
اصل نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضائقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المارقین

هم بماندم از گوش خود شنیده مضطربانه بلشکر رسیده در فکر خود افتاده و ذات حضرت شیخ که
حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که بهمان وقت لشکر
ابراهیم پاشا از منبع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بوده دوم آن روز کل طائفه خبیثه
از نجف بر دوان گردیده بعده رسیده برکنار رود یا خیمه زده و ابراهیم هم بهمان روز قبل و رود این ...
وحوش با مصاحبان خاص از تراک داخل قلعه گردیده آن کشتی را بهمان وقت باز پس فرستاده
که با سیر مراکب لشکر بحکم رسانند تا نصف شب ببندند یک از بعده بفاصله یک لشکر ... است
لنگر ساخته تمام فوج را برزمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه اهمال ... جده رسانیده
قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گولهای بر لشکر خبیث بیکر نماید و فوج هم
برزمین رسیده آرام کنند با بلغاشیمی برقلب لشکر مخالف رسیده توپ برادو بارشان بزنند
و تیمی ترتیب و دوری حرکت نموده بر میسره رسیده استاده مانند هرگاه که روی فرار بدان شوند
آن وقت تلف کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان
ترک بیرون قلعه قدم نهاده همینکه توپها را است کرده مراکب از شدت ضرب بشلک شروع
کردند از این طرف ابراهیم آتشباری نموده تبل با وحوش از این صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف
از آب آتش میبارد و تدبیر بخیال نمی آید لحظه ایستند و از طرف جده هم عذاب النار
پی در پی میرسد از ده فرار پیشتر نموده همینکه خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا بخیمه شان
رسیده بر تمام اموال منحوسه متصرف گردیده آن سگان از پشت خود گرفته که قلب لشکر رخ مخالف
را از ضرب طپانچه گوله پشت بدل کرده داد از این سوا ابراهیم پاشا همان معامله می کند بر
میمنه که دریای شور عقبش را بجز میسره ندیده رو بدان سو کرده فوج میسره همان جنس سوزی شروع کرد
غرض از سه جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون علیه ... بر لب آب رسیده
بعضی با آتش بعضی به آب شور و اصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف
بود الحمد لله ... ن معدود راه گریز یافته راهی بغداد گردید احمد کلائی همانوقت حضره

بربّ السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس ازان ابراهیم خبیث نفیس متوجه بمکه معظمه گردیده و امیری را بطائف تعین نمود و عسکری را سوی
مدینه منوره ساخته مگر تا رسیدن اتراک در ینبع مقام نامی و نشانی ازان ایام نبود همه ها
مضطربانه بمستقر خود شتافتند و ابتهاج عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده تفحص را ازان اشرار در تمام دیار زنده نگذاشت و تمام اسباب و سامان منهوبه را ازانجا
بمکه معظمه و مدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید و از اموال تجار و رعایا هر که مدعی شد و
باثبات رسانید حواله اش نمود و جنس و نقد حلی که نجدیان که در جهاد بدست آمده همه را بر سکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید و برای ترمیم مساجد مقدسه و آثار متبرکه که آن اشقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضله تعالی شانه درست گردیدند و در قرب
همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در نواح بنادر یمن رسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام صنعا
پادشاه یمن که از تغلب و عصیان وزراء و امراء کار آن سلطنت از چندی برهم و پریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المؤمنین برداشته بر جهاد حدیده
که از کبار بلاد و بنادر یمن اند جهاد نموده بقتل و نهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام صنعا استغاثه ببارگاه سلطان رسید و ازانجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز
بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت و نجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست و خلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را زیر حساب آورده حکم بادشاهانه جاری نمود بعد ماجراهای بسیار
همه مطیع و فرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر آنهم بشرائط معینه بقیت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام وغیره همه انتزاع

۱۳

نموده دیگر با شایان فرستاد بموجب این حکم فوج محمد علی روانهٔ مصر گردیده و فوج سلطانی
بنادیمن نرسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح مخا و حدیده خود ها را امیر المؤمنین
لقب نهاده جهان و تیره تیره نجدیه شعار ساخته بر مخا و حدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت
نموده حاکم شدند زمانیکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود و مردم صحرائی از
امور ظلم و فسق محض ناواقف فقیر را امیر المؤمنین مخا برای علاج هم یاد نموده بود و قریب شانزده داشت تا
صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان
بیاضیه که فرقه‌ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المؤمنین
نام نهاده سرگرم نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نمودند و آشوب در راه
دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار است بر خلاف آبای خود تعصبی ندارد و
روادار اذیت شخصی از رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثر
و نشانی از آن طائفه باقی نگذاشت الحاصل نجدیه حکم جلیس پیدا کرده که بهر مذهب راه نمود امروز در
تمام ربع عرب از حجاز و شام و یمن وغیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی از آن
مذهب در اهل مذهب نیست و در حرمین شریفین و سائر بلاد معظم اسلامیه متعلقه ممالک روم
شام و مصر وغیره مگر بتقیه گذرشان محال است آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن نصر الشامی
اتفاق التقاط افتاده تا کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوان است که شاه
عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله وغیر منقوله که هر قسم بکثرت بوده است بحرم
واولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف گردانیدند مولوی محمد اسمعیل برادرزادهٔ شاه
صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی داماد شاه صاحب که هم در آن ایام از نوکری
محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹھ موقوف گردیده بدهلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب
را پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد
ساختهٔ خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین خصوص کتابی تالیف ساختند

صراط المستقیم نام ملخص اینکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب
رسالت مآب در بدو فطرت مخلوق شده بنا بر آن علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه
وراه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان از بدو فطرت بر
کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از بین بیعت شاه عبد العزیز صاحب کمالات
طریق نبوت که مجملا در بدو فطرت مندرج بوده به تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم خرما بدست مبارک خود خورانیدند
بعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده
بعد از ان روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی رض و فاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی
بدست مبارک خود غسل دادند و فاطمه زهرا لباس بس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب
همین وقایع کمالات طریق نبوت بنهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی
و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزے حق تعالی دست
راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزے از انوار قدسیه که بس رفیع و بدیع
بود پیش روے حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه
شخصے استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار و
استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از ان طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت
خواهد کرد گو لکها باشد هر یک را کفایت خواهیم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش
آمد تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمیت انجامید
انیست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل
مبادی از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت
قادریه و نسبت نقشبندیه بایں طور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه
بهاء الدین نقشبند متوجه حال آنحضرت ایشان گردیده تا قریب یکماه فی الجمله تنازع در میان روحین

مقدسین مانده که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمام بجانب خود میفرمود
بعد انقراض زمان تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند
تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت
هر دو طریقه نصیب ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه
قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند و بین اثنا بروح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدا حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مدتی تجلی جلی جلالا توسط اصدی اختتام
نسبت چشتیه ارزانی داشت مع الحض مقالی حاله خلاصه کتاب صراط المستقیم آنکه تمهید طریقت و شریعت اساس حقیقت و معرفت
تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که
مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدا آن از حب ایمانی و انتهای آن بر نبوت است براه
نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای بمعرفت که خلاصه ولایت
است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت
و طریق ولایت **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت **افاده** اول از هدایت ثالثه فصل
از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشریت و وصول روح
الی الاصل میکند پس مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه
ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود
محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشارت
بفرق در حب عشقی و حب عقلی است **افاده** دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق
ماسوای محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی
و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابت و امثال
آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت میگیرد **افاده** سیوم از جمله آن شدت تعلق قلب است
برشد خود و استقلالا نه بآن ملاحظه که این شخص ناودان فیض خدا و واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

و متعلق عشق همان میگردد چنانچه یکی از اکابر ایشان تعبیر نموده که اگر حق جل و علا بغیر کسوت شهود شدن تجلی فرماید بر ایشان
هرگز التفات در کار نیست فائده چهارم جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهر
افاده اول از هدایت را بنا از ثمرات حب عشق شاهد جمال حضرت ذو الجلال و متیه
دمعت مکالمه و مسامره بدست می آید افاده دوم باز چون تائید توفیق دست این صعود عروج انتهاج
مشاهده را گرفته بالا می کشد بمقام فنا و بقا بظهور می آید رزقنا الله الحق و لیس فی جبتی سوی الله دران مرتبه
میرسد **ایضًا** و از لوازم این مقام دوم از وحدت وجود زدن **ایضًا فیه** چون حسب یمانی بکمال خود میرسد
آن شخص را در کنف خود گرفته در زیر سایه کفالت خود آورده جارحه تدبیر تکوینی و تشریعی خود می سازد
ایضًا فیه صدیق من وجه تلمذ انبیا می باشد و من وجه محقق در شرایع اگر ذکی انفعل است پس نور جلی او
بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسانی عموما تعین گردیده او را
رهنمون میشود و آن کلیات در ذهن او علی جراید مرور الاعصار محفوظ میماند و استنباط جزئیات
از آن کلیات میکند پس علوم کلیه شرعیه بدو واسطه میرسد بوساطت نور جلی و بوساطت انبیا پس
در حکم احکام ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا می توان گفت و هم استاد انبیا و هم طریق اخذ
آن هم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع نفث فی الروع تعبیر میفرمایند و بعض اهل کمال آنرا بوحی
باطنی می نامند پس فرق در مابین این کرام و انبیای عظام باقامت اشباح و منطان حکم مبعوثیت
الی الامم است و بس و نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با خوان کبار است نسبت ابنای
کبار با آبای خود است و ایشان احق الناس بخلافت انبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیب ایشان
نشود و گو که جهلای اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بوصایت و امامت تعبیر میکنند
و علم ایشان را که بعینه علم انبیا است لیکن بوحی ظاهری متلقی نشده به حکمت نامند و عنایتی و لایتی
مخصوصه که درباره انبیا مصروف شد و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال
خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از آن عنایت عظمت و عزت

نصیب این حکما ربانیین میشود که آنرا وجاهت گویند و لا بد او را بجا حفظی مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است
فائز میکنند و ایضاً فیه و حضرت مرتضی از یک نوع تفضیل بر شیخین هم ثابت و آن بجهت کثرت اتباع ایشان و وساطت
مقامات ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت حضرت
مرتضی تا انقراض دنیا بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان را دخلی است
که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست ایضاً فیه ارباب این مناصب فیه ماذون مطلق در تصرف عالم مثال و شهادت
میباشند ایضاً فیه کار این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی ملهم شده
را برای آن [illegible] معدود دانند بلکه احوال این کرام را باحوال ملائکه عظام قیاس باید کرد ایضاً فیه برای کشف
ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و بهشت و دوزخ و اطلاع بر آنها [illegible] شغل دوره کند برای استعانت
آن شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر تمام نماید و احوال آنجا دریافت نماید با اهل آن مقام
ملاقات سازد ایضاً فیه برای کشف وقایع آینده اکابر این طریق طرق متعدده نوشته اند ایضاً فیه [illegible] را از اسمار
[illegible] مراقبه خواهد کرد تعیین آن خواهد یافت [illegible] جلوه گر خواهد
بود و هرکه مراقبه اسم محیی بجا آرد [illegible] ایشان احیا خواهد یافت ایضاً فیه ارباب این کمال [illegible] با اصطفاء و اجتبا فائز شوند
[illegible] النفاق [illegible] واستحلال مشکلات [illegible]
[illegible] گردد [illegible]
اقتضای استحلال مشکلات و شفاعت و دیگر حاجات حادث میشد [illegible] الله تعالی [illegible]
قبول میفرمایند ایشان [illegible]
قلبی ایشان متحقق گردید و انتهی این نمونه از خروار است و اندک از بسیاری که سطر سطر از
کتاب صراط مستقیم النقاط افتاده و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیف مجاهد سید احمد
کرده نماد در تقریر نقل تحقق تذکیره و در مکاتیب مرسوم التحریر بوده اند چه شرح دهد بالجمله شهرت
سید محیط سواد [illegible] گردید [illegible] طهور رسید مگر بسبب دعاوی
[illegible] و مناقب [illegible] تمهید مبادی رسالت و ادعای نبوت و تفوق

برکاملین سابقین و تفضیل جهلا و لیابالی یا منهمکین در امثال آنکه الغولت مروہ اگرچہ تردد ی بخاطر گذشتن
آغاز نهاد و شاه صاحب در همان قرب داعی اجل را لبیک گفتند و در اثنای رد کتاب التوحید نجدیہ بلاحظہ مولوی اسمٰعیل
گذشته بمقتضای کل جدید لذیذ پسند ساخت و طرح واعظ برعقاید وی انداخت و ابلای تشهیر این مسلک بعد قراءت کتاب التوحید
به حرف تعلیل تقویة الایمان نام نهاده باز در هندی ترجمه کرده کار بجایی رسانید که در عاظ و دعاة وخلفای امثال ایشان
در بلاد منتشر و محرک فساد گردیدند ایمان عبارت از اعتقاد آن و آن کتاب فارق در کفر و ایمان و ذریه
اسمٰعیلیه بمقتضای آنکه هرکه آمد برآن مزید کرد بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تکمیلات آغاز نهاده
تکفیر و تفسیق علمای امت مرحومه سبب طعن و تشنیع بر انبیا و اولیا ایشان تفوه نمود که حدی ندارد و در وعظ
بر همان اوراق سیاه هندی زبان بدست هر کسی افتاد و مجلس وعظ گرم نموده هر مسئله که پیش آمد در حکم
آن محتاج بنقل و سند نگردیده هر کل و کور روزه و بیشو و سکان بلاد و شهر که در علم حدیث و تفسیر بسیار خبیر
مهارت نداشتند کتب این زن هم کیابت کمال خاندان شاه صاحب بعلوم معلوم بدین اسباب اکثر را
درین خارستان کشیدند و کسانیکه داخل نشدند باین تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلفا عن سلف
کافر باشند و اسلام منحصر درین طریقه جدید که صاحب آن طریقه هم هندی زین پیش بوده طریق را
سالک و همان مسلک تا یک تقریة الایمان را با صراط مستقیم سنجیدند و بنهایت رنجیدند و عاقلان
بنهایت خندیدند و گفتند که گاه هندی اتش در زمذهب تو گبر و مسلمان گله دارد
یا آنان شور اشوری یا این بی نمکی کجا آن فرود کجا این آمد بطل نعود با لله من هذا الباطل و الا انا نحیط دین
نوبت تیم دین جدید در دهلی رسید هزاران هزار مردم دانشمند از صحبت پاکان و مریدان و شاگردان
شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبد القادر با ایشان در آویختند که ما و شما بخبر و ارباب
بعیت و تبعیت آن حضرات امور یکه ثواب دانسته میکردیم و شما هم در آن ابواب بر همان منهج
می رفتید و مردم را تعلیم میکردید درین سفر همه شرک و کفر گردید و از چه رو است و مولوی رشید الدین خان
صاحب مرحوم که در آن زمان اولیت و اولویت شان بر جمله مستلزان آن دودمان مسلم و مقبول بود
ادا هدف تخلیه ذریعه و بلا ذریعه فهمانیدند که فساد فی الدین و شق عصای المسلمین چیزی مستقبح و با صواب ابعد

19

مفروض الاحتفا اینست که خاشکی بخاطر باعث خلش و شک شبهتی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا
و طلبا بالاتفاق به کتب دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده با حقاق حق پرداز به ید و بنای شقاق
و نفاق و شذوذ از جماعت و اتباع سبیل غیر مومنین از بیخ بر اندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است بر افرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه سازیم مولوی
عبد الحی و مولوی اسماعیل بخوف طلوع مفاسد عظیمه جای دید رو با و نیاورده خاموش نشستند و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در جامع مسجد باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین
صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان و اماجد علی رؤس الاشهاد در مجمع خاص و عام در مسائل مذکوره
الزام داده کما ینبغی عاجز و منکوب ساختند که غلطی شان بر همگنان ظاهر و عیان گردیده و نیز مفتی صدر الدین
خان صاحب بر رساله مصنفه ایشان آمده مولوی اسمعیل [illegible] بر او آورده که او قبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک
افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص در جامع مسجد نمودند فاما بعد از آن نابکار
گشته در فتوی و بعض مسائل ازجیه مهر و دستخط مفتی صاحب تزیین گردیده و همدران قریب مولوی مخصوص الله
صاحب برو شناعت که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود پرداختند و مولوی اسمعیل بر گشته نمود [illegible]
در پاسخ نموده انجام کار از جواب عاجز گردید بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال فهمی تصنیف نمود
رفع جمله اوهام بر دستخط علمای مجمل گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته چنین و جوه نوشته
و طغیان این جماعت فرو گردید چنانکه دعاة دین جدید هم چیزی که گام پس خلا گشت و دوره
مجالس ایشان [illegible] و علما را مبدل بر خوف و رجوع نمودند و در قتال وقیل باب آشتی [illegible]
و با اجر [illegible] از بیخ بر کنده بود فاما چونکه بیاره هم چمبران دنیا از ایام قدیمه بود درین او ضاع آن قوم
مستور بنمیر غالب مشهور گردیده رنگ دیگر پیدا کرده و خطه دعوت خصوص به غزا و اشاعت آن
غنیمت مفتها به عمالشه اخبار جید و عزایم پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام را بالهام
و الایام [illegible] که غزی عز و جل تا فتح خیر رفیق فرموده از جان و مال حاضر گردید [illegible]
با فغانستان رسیده سید احمد را بامیر المومنین ملقب ساختند قوم افغان کرهان) وا و نت در راه [illegible]

[illegible]

بطبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع ایشان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات بغایات و چنین گوییهای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان بسال
فلان ماه فلان روز فلان تاریخ [illegible] سنگ [illegible] کفره [illegible] از دست خاص امیر المؤمنین کشته خواهد شد
و نماز عید [illegible] سال امیر المؤمنین [illegible] خواهند خواند و فلان روز فلان ملک تصرف خواهد
و فلان سال خراج نصاری از [illegible] خواهد [illegible] امثال ذلک [illegible] المتناهیة
بالآخر [illegible] شروع قتال از جانبین سر گردید [illegible] تفنگ [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] زیر [illegible] کفره [illegible] انقلابات [illegible]
[illegible] عیان گردیده [illegible] مقابله [illegible] گردیده
[illegible] قتل مسلمانان [illegible] گردیده
[illegible] استعمال سیف [illegible] گرفته [illegible]
و جا [illegible] اطاعت و بیعت [illegible] مرتب فرمانبرداری [illegible]
اهل عاصر گردیدند [illegible] قوت و شکست [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] برداشته اعلان احکام دین [illegible]
[illegible] عقلا [illegible] نمودند [illegible]
[illegible] برای [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] پیش [illegible]
دفع [illegible] لیکن [illegible] این [illegible] ظاهر [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] وقت زوال [illegible] افغانان [illegible] تمام [illegible]
فتح خان [illegible] امیر المؤمنین قرار [illegible]
تجاوز از حد اعتدال و تعرض [illegible] جان و مال و اظهار احکام دین [illegible]
دست [illegible] که نام [illegible] تمام

[illegible]

۲۱

پیروان میرسانند بعد انطفای نائرهٔ فساد هر چه مقدر است خواهد شد چنانچه امیر المومنین و مولوی اسمعیل
وغیره چند کسان را از حدود آن ملک باحتیاط در گذرانیده بملک خود معاودت نموده
مشغول استمالت افغانان گردیده که درین حال فرار جاعتی برامیر المومنین تاخت آورده کسی
سنگ بر که افغانان بود کسی میگوید سکهان والعلم عند الله وهمه آنانکه بودند براه فنا شتافتند
واکثر کسانیکه گریخته آمدند از ملک پنجاب و آن صدمه که یقینا از دست مسلمانان مظلوم بوده اشتهند چند وجوه
سکه در آن حدود نبود و حالا اتباع سید احمد را مذاهب مشنوعه و مشارب متعدده است بعضی قایل
برجعت که باز آمده به تصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی و قایم است
مگر از خلق مستور و بر هر که از خواص و عوام میخواهد ظهور میکند و بشارت تمامیفرستد چنانچه این قسم
مرده را از چشم خود دیده دام و نزد اکثری از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی سفها
در دران ملت ابداً ما مشهور اند میگویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است
خذلهم الله الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان
دین به ید اضمحلال انجامید و کتاب تقویة الایمان گویا مستور و پنهان و مطرود و منتظر همگنان
گردید [illegible] مسائلش [illegible] پرده ماتیه [illegible] جلوه کنان نیست آغاز و انجام و بیان در
[illegible] باد که تحدید عرب [illegible] داشتند با فقدوتا چند ان
خصوصیتی [illegible] شان را شنید بود که خود را حنبلی مذهب می گفتند و تشنیف را منحصر
در تقلید یکی [illegible] می نمودند و دیده که وهابیه با ظاهریه ترکیب یافته طرفه معجونی
مرتب [illegible] کسانیکه دست و شیوهٔ ظاهریه هم ضرور است اصلش آنکه
[illegible] محدث ملبا یستان مبتلای وسوسهٔ شیطان گردیده قایل بخلق قرآن
[illegible] رساله در رد قیاس املا نمود اکابر آن وقت هر چند فهمایش کردند که قیاس را
رد می کنی [illegible] بسر [illegible] نیست کمی انچه بلا است فاما فائده نداد بالآخر نوبت به سر زنش از
هر جانب رسید [illegible] نکاره [illegible] را محکم گرفت هر جا که میرفت همان حکم قریق

و شریک وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی و اسحاق بن راهویه وغیره اساتذه کرام او باشد
رد وا خراج کردیدند ازانجا آمده بغداد و قصد حضور مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام همام
باوراک حال سوء عقیدت او بمحفل خود بار ندادند پسر امام احمد عرض کرد که والد انکار میکنید
امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از و حالش بمن نوشته مگذارید او را
که پیش من آید سعید بن عمرو بردعی گفته که بودیم نزد ابو زرعه پس گفت عبد الرحمن بن خراش
که وا او وکا فراست وراق داود ازا بو حاتم نقل کرده انه قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی و
ساوسه و خطراته باجمله بسبب و فور کاملین تکرش قریب عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
سلسله فساد داود طول نمود و بسبب اهتمام علمای اعلام انبار اعتبار نیز افتاده در سنه هجری
ابن حیان رابدرود نموده لعبدتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بتبعیه حکومت بنی مروان در آن
زمان بود اعتقاد حقیه امامت بنی امیه و فرط عقیدت با ناصبیین و یافتن ظاهر نموده اعیان دو
لت بدین دام صید ساخته خاطر خواه باظهار مکنونات پرداخت و دقیقه در توهین و تذلیل بلکه تفسیق و تکفیر
ائمه دین فروگذاشت ننموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردید علما و
سلطان عصر باتفاق امام ابو الولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را بزجر حساب کرده کتب
او را جمع کرده ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در میدان محفل آن کتب را پاک
کرده با تش سوختند هر چند ابتذال و ضلال ابن حزم نواصبی بر تمام خلق ظاهر گردیده لیکن او اعتقاد
فاسده خود باز نگشت و در سنه ۴۵۶ فوت شد و غزارت علم از کتب او ظاهر فاما بسبب جرات کثیر الاغلاط
و خیلی بی احتیاط حافظ الحدیث قطب الدین حلبی اغلاط محلی را خاصة تتبع نموده و عبد الحق بن عبد الله
انصاری هم کتابی نوشته مسمی بالرد علی المحلی نهاده و دیگر اکابر هم در اغلاط او امام ابن حزم تحریرات نموده اند
بخوف تطویل از نقل آن اعراض نمودم حال فحش و بدزبانی و بی ادبی و گستاخی با ائمه کبار محتاج بیان نیست لسان
ابن حزم و سیف الحجاج شقیقان زبان زد کافه انام است و از اجتهاد فرا میر علوتمام داشت و در این خصوص رساله
تصنیف کرده ... امیر کان ... بسبب تمادی ...

۲۳

در عهد خود اخراج و بین جدید نمود و هنگامه گرم ساخت پس از ان [illegible] ملاحده [illegible] تابعه
او بر جا است شد و کتابهای عجیب تصنیف [illegible] اجابه آن [illegible] گردیده [illegible]
ابن تیمیه در شهر آفاق افتاده دعوی نموده که سفر برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام
است و [illegible] سفر باید نمیت که سفر معصیت است و [illegible] درازی کرد آن شقی درین
باب هر چه موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است [illegible] این کلام منسوب کرده
درحق [illegible] جهت و تجسیم [illegible] الله تعالی [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] مذهب اهل سنت را [illegible] رجعت را [illegible]
[illegible] اعتراضات [illegible] حضرات و مخالفت
[illegible] صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده
[illegible] بعضی اشرار بد اطوار [illegible] آمده در بلاد
[illegible] الله تعالی علما [illegible] و فضلای حقانی
[illegible] تقی الدین سبکی
[illegible] جلالت [illegible] و صحیح او صحیح [illegible] مقبولات آن
شقی [illegible] کمال الدین [illegible]
[illegible] آخر [illegible] گرفتار گردیده حاضر نموده شد در
مصر [illegible] مفتیان [illegible] قاضی القضاة زین مالکی
[illegible] کلمات مضطربانه [illegible] قضاة خارج از مجلس به
زندان [illegible] سلطان اکناف و اطراف [illegible]
[illegible] مسائل دینیه خلاف اجماع تکلم نموده
[illegible] مفتیان اعلام و ائمه دین [illegible] فقهای [illegible]
[illegible] در مجمع [illegible] نسبت کرده شده بود [illegible]

ومنکر بودن معتقدات بسیاری که اتباع ابن تیمیه خواهر کرد و بسبب اظهار آن ها سید ابن قیم جوزیه را بر شتر سوار کرده تشهیر نمودند و در محافل
خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید بعد مدتی از زندان خلاص یافت و اظهار رجوع کرد از آنچه خلاف
اهل حق ایجاد و اعتقاد نموده بود و در روبرو جماعه از اعیان علما اقرار کرد و چند سال چنین در مصر ماند و
با جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت عزاداری آورده که ابن تیمیه در حق اولیای کرام مشایخ طریقت گستاخی
خاطر آزار میکند حتی که در خصوص توسل بنبی الرحمه شفیع الامت سخنان خلاف متفق علیه بر زبان می آرد
پس مجلس منعقد شد و محبوس گردید و وقت عود دولت ناصر بیاز توبه نموده رهائی یافت بشام رسید
در آنجا هم واقعات عدیده پیش آمده آخر به دمشق در زندان مقید شد و بواسطه فتاوی حکم علما جاری
گردید که من کان علی معتقد ابن تیمیه حل ماله و دمه آن وقت فتنه فرو نشست از کلمات خبیثه
اوست ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اولیا الامر والله تعالی امر بطاعة ولی الامر و طاعة
ولی الامر طاعة الله و معصیته معصیة الله فمن سخط امره و حکمه فقد سخط امر الله
و حکمه و علی و فاطمه رد امر الله و سخط حکمه و کرها ما رضی الله لان الله یرضی بطاعة و طاعة
ولی الامر طاعته فمن کره طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله والله یسخط لمعصیته و معصیة
ولی الامر معصیته فمن اتبع معصیة ولی الامر فقد اتبع ما اسخط الله و کره رضوانه انتهی
هذه الکلمة الکافیة لاثبات خباثة و خبث من ملحدو قله و دل نتن مجموع ...
و اضح باد که اکثر ظاهریه لعواز نصب و خروج هم و اشتند نه بطور نواصب عراق بلکه بطرز نواصب شام که خلیفه
ثالث را معصوم میدانند بلکه برای شان خون بهای خلیفه مظلوم را اولیه ریاست نموده اند و خلافت را نیز حق
تا هنگام وقت منقضی شد و ایام خلافت علی مرتضی ایام فتنه ملک عضوض و وقت هلاک امت و دین شمرده است
پس از روز تحکیم باز استقامت خلافت گردیده و اکثر این زمان ظاهریه نسبت بحضرت مرتضی کرم الله وجهه سخنان دل آزار
عراق را که آن ملاعنه با آن دلائل تکفیر میکنند در کتب خود بمحل تنقیص و تعریض بخلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه
نقل میکنند تا ما تصریح باطلاق لفظ کفر نمیکنند و گاه بیگاه بعضی کلمات مدح هم ذکر میکنند لیکن در حیز باب خلافت و
بجاهای موافق مذاق خویش سند هم نمیاینند و ثبات و استقامت بر هیچ طریق ندارند گاهی چنان گاهی چنین ...

٢٥

کتب بجاهای متعدده و بسیار متعارضه متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که پیر کتب این قوم مشرف
گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهریان وخلیافته گوبجا های دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعض
از ان بطور آنموذج نگارش میرود در انتباه نوشته باید دانست که فقیر دم استقلال میزاند و بکار مراد بعد از
انکه نظر بر اتباع صاحب شریعت دوخته و مطمح همه معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهد بن محمد تعلق را
رواة دین دانسته و حرف تقلید یکسو گذاشته و تخریج بر قول کسی و مقید بودن برد ستش دیگری
موقوف داشته کما کان حال القرون الاول وحال جماعة من المتأخرین مترددست در
وجال در اشراحوال ترجیح بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض میکند و براجح اخذ می نماید و در باز احوال التکلفات
بارده متاخرین را مناسب بقرون اولی نمی یابد و خشک شدن را بعض وجوه رویه و چشم پوشیدن
از بعض آخر شامنید الی آخر ما قال بر صرفت قرون اولی واقف میشود انتهی و ایضا فیه فقها امه از
متخاصمت و مسالک متنوع واکثر متاخران را و اختیار مذہب قضا و عمل بیان اختلاف است
اکثر متاخران تقلید مذہبی از مذاہب مشہوره کنند و در کلیات و جزئیات زمام اختیار از دست
داده مانند سعید خور بطیبه باشند و این راه مبارک نیست کسی را که علم کتاب و سنت بهره نه فته باشد
و در مدارک علم خوض نه ده بیک شریطه که نکی همت ایشان اتباع کتاب و سنت باشد پس اگر
اجتهاد متبوع خود را مخالف صریح کتاب و سنت دانند و غالب ان حاصل شود که این اجتهاد مخالف
کتاب و سنت است دست از تقلید دران مسئله باز دارند و تقلید دران مسئله کسی کنند که قول او موافق
کتاب و سنت باشد الی آخر ما قال و ظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل میشود
همه را انکار نکنند و دیده و دانسته را مجمل مرکب نادیده و نادانسته نشمارند و اگر این شرط فوت شود
در قول منه تعالی سے ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا
علی امة وانا علی آثارهم مقتدون وقال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم او لو
کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته اشاره
او قسم از متقلدان که در ساحات متخاصمه علی نصیب ایشان شده است اما در معرفت تبحری ندارند

مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث در توسیع روایات
قدح اولی یافته اما در علم مناظره و مخاصمه و مراجعه غور نموده مثل اجری و بیهقی بود بعد ازین همه مردم
از ریزه هر دو خوان تناول نموده یم و کاسه هر دو فریق لیسیده یم پس عجب نیست که در صورت اجتماع
امری ظاهر شود که در هر واحد تنها موجود نبود ازین افیون که ساقی در می افگند * حریفان را
نه سر ماند نه دستار * انتهی و هم دران کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه نقل
اجوبه آن نوشته است انسب است و آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه و ما فیه و این بنده اعتماد
ندارد و برین مقالات با که اعتماد بندد و بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضاً فیه مقرر است که بکثرت اتباع
ثواب بنوع می رسد و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام ایشانند و از ذریه
مرتضی سه فرقه شاخ زدند زیدیه و امامیه و اسمعیلیه بر آمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی
اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال این ملت نبودی انتهی و ایضاً فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام
پیدا شده اند غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشا اسمعیلیه و زیدیه و امامیه
گردیده و در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد دادند آخر همه نیز خود
بر باد رفتند و از اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هدی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیر
ایشان و بعد ازان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام
رازی و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند و با عوام الناس
و العلم هیچکس از ایشان خروج کرده سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضاً فیه و اصحاب مرتضی مختلف
شدند در فهم کلام او و بدانست که رد نهادند مثلا بعضی از ندی روایت کردند تبریه خود از دم عثمان
جمعی از کلام وی بر رضا بقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قاله ابن سیرین رواه ابن ابی شیبه
در هر حادثه مشکله از فقه و میراث مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیقه از مرتضی شنیدند و
در تطبیق تحیر ماندند و چه باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق در اکثر احوال همین یک
مدعی از کلام او فهمیدند و بر وی مختلف نشدند و درانچه رای و ست منتشر نگشت فاروق خود بار

۲۷

و بیا نموده است چنانکه گفته ان الفصیح هکذا وعظی راسه لی حاجیه وان الرحکذا و
کشف راسه والیضا فیه الابیات تا تقریر احوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین متفق بودند و خیر
بسته بظاهر یکه سیر نفقه است و باطن که صبغه باحسان است و مواخذه شیخین اصحاب را باین دو طریق
بود و چون نوبت خلافت بر نعمی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان سر بر آوردند
و در مسئله اثبات خلافت مع از تحکیم حضرت استیفاء قصاص ذی النورین هر چند تقریر مطول تر شده
مغلق تر گشت و شبهات بیشتر در میان آمد الا سبعا از صحابه هیچکس از رای خود برنگشت والیضا فیه
بیچیچ عرصه سال بوحی نجر دباوجود آن همه مداخلات و منازعات کوشش و کوشش که سالها از
هیچکس مثل آن ظاهر نشد اگرچه نتیج ثمرات نگردیده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب ازالة الخفاء عن خلافة
الخلفاء نوشته فاما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال
والمنا باین استدلال بر تصحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت
تا زمان وفات و قرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث
قرن حضرت عثمان بعد از ان اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی والیضا فیه و از آنجمله حدیث ابی
الخلافة بالمدینة والملک بالشام از ینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفاء
ثلثه در مدینه اقامت نمودند والیضا فیه و ابا عین زمان خبر پس حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان رحی الاسلام تدور بخمس وثلثین سنة یهلکوا فسبیل من قد هلک وان
یقم لهم دینهم یقم سبعین عاما مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس
وثلثین حضرت عثمان مقتول شدند و امر جهاد بر هم خورد بار در زمان حضرت معاویه امر جهاد قایم گشت
و از ان تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی والیضا فیه باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خبر حال مسلمین پیش از فتنه و شرح حال ایشان بعد فتنه بیان فرمودند و درین باب استعمال کردند
بوجوه بسیار یکی آنکه فرمودند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارت است
از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کلها و ائتلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر و ملاک الفظ است

جامع انواع شرور است که عمده آن انقطاع جهاد است و وقوع فرقت است در میان مسلمین چهارم ظهور کذب و
وقوع قتال در میان مسلمین و نزد هم استحلال خروج بر باطل انگیخته است و استحلال خمر نیز پدید آمد که تنبیه است و معازف
درین زمانه پیدا شد ششم ارتفاع امن از مسلمانان است بس این چهار علم آنحضرت صلعم و فتنه را ذکر نمود و اول
قتل عثمان و ما بعد او است تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد فوت معاویه تا استقرار خلافت عبد الملک
است و پنجم آنحضرت صلعم برای نشو و نما ملت اسلامیه مدتی معین فرموده اند که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد و بعد آن
هذا رجعن نمود و هذا منتهی الصفا و انقطاعا ایضا بنقل متواتر که در شرعیات فضلی معتمد تر از آن یافته نمی شود به ثبوت پیوست
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک متصل حضرت عثمان پیدا شد مطلع اشاره ساخته اند و آنرا بتفصیلی که زیاده
از آن در شرح صحیح یافته نشود بیان فرموده اند و آنرا حد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر و زمان شر و گواهی
داده اند که درین وقت خلافة علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض پدید آید و معنی لفظ عضوض دلالت
میکند بر حرب و مقاتلات و جنبیدن یکی با دیگری و منازعت یکی با دیگری در ملک انتهی در ملک و لهذا احادیث
بسیار در مناقب خلفا را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غلبه ظن بهم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبه بین المرتبه متفق اند و غیر ایشان
در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعض احادیث لفظیکه مشعر بر انقطاع خلافت باشد ارشاد فرموده اند و ایضا
باز وقایع عجیبه واقع شدند که بلسان حال دلالت کردند بر آنکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوة مختفی شد و ایضا
حادثه ثانیه صفین است آنحضرت صلعم از آن خبر داده اند اخرج الشیخان عن ابی هریرة لا تقوم الساعة
حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعوتهما واحدة و این کلام اشاره است بآنکه اهل شام مصحف [illegible]
که میان ما و شما این قرآنست و حضرت مرتضی رضی فرمود که این قرآن صامت است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری
ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية و آن مختفی شد به تحکیم آن حضرت صلعم این قصه را بلفظی
بیان فرموده اند که مشعر باشد بآنکه مبدء مفاسد شتی گردد و در ضمن شارح نبوده اند ایضا فیه قال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله
جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم
بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته

لعلکم تهتدون ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا و
اختلفوا من بعد ما جاءتهم البینات ؕ واولئک لهم عذاب
عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم
بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون الآیه فقیر گوید خدای عز وجل درین باب بیان
[illegible] حقیقت خلافت خاصه وحقیقت فتنه که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده ورضای حضرت
[illegible] وبآن حالت وسخط جناب خود ازین حالت وگرا رشاد نمود الخ وایضاً فیه قال الله تعالی
واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب
مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست که این فتنه خلافتست
وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند وهر یکی برای طلب
خلافت برخیزد وافنای نفوس ونهب اموال وغلبه کفار که همیشه در انتهاز فرصت
میباشند بظهور رسد واین فتنه ست خاکشد که بر مسلمانان رار رسد انتهی و
ایضاً فیه وعن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من الدنیا حتی عهد
الی ان ابا بکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا یجتمع علی احد یعنی
مخرج این حدیث در ریاض نضره وبعضی درغایه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال
وارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق
[illegible] توقف وی در امر عثمان تا تحکیم عبدالرحمن وجهی ندارد واحتمال نسیان
حدیث بعید ست وانچه پیش این فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولیکن آنحضرت
[illegible] وقت [illegible] معلوم نشده و بعد وقوع مثل تلق البیع واجع
[illegible] وصحت [illegible] احادیث مستفیضه که بهم بامرتضی رسیده باشد وانقراض

مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابا بکر تجدوه الخ و آن نیز اشاره میکند بخلافت
مستخلفین انتهی بالجمله لب لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت
رحمت بشهادت حضرت عثمانؓ و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور
و مفاسد و ملک عضوض در وقت ملک مشتمل بر انواع ذمایم و نبودنش خلافت راشده
و خلافت خاصه و خلافت رحمت باضافه تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باندک
تغییر بیانے از انچه در کتب خوارج مذکور و بر البته شان مشهور گویا موضوع آن
کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلافة و فاتح الولایة است بر حدیثی و آیتی که متضمن تعیبه و شعر فضائل
حال و مال بیاید آمد کشان کشان بدر زبان با وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال
آن بر محض ابهام و احتمال بزبان حضرت مرتضی فرود آورده و بر روایتے از بر مناسبے
گو قابل اعتبار نباشد و در مقابله نفیه و تاسید ظاهره خود جا با برے اعتبار رسے آن حکم
کرده باشد و درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مناسب استدلال نموده اند و از
روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت راشده و
خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جزء که
در خلفاے ثلثه هر دو جزء موجود و مجموع منتفی میشود با نتفائے یک جزء و یک جزء در مرتضی
مفقود بود و یا اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه ولی الله
صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برائے رد آن
کفایت میکند که تعارض سکلین بتناقض رسیده است بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله صاحب
بر آن مطالب مے توان برد مذاق شان در تفنن بیان موافق پیشینیان ظاهریان است
اصلا ثبات و استقامت را دخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه
و اهل سنت است در تحفه اثنا عشریه وغیره بادله دیده و منکرین امامیه که این مسئله را هم از اقوائے
اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات الهیه بیان عصمت غیر انبیا نوشته

فلیس قولہما واثباتہما لغیر النبی ابتداء علی الامر وخرق الاجماع المسلمین بل لا ینکرہما
الا اہل المکابرۃ واہل العزۃ سبب این تفصیل باعث برین تطویل آنکہ اعیان این مسلک
بعض کلمات شاہ ولی اللہ را واقفان را در شک مے اندازند ورفع آن خلجان بدون
این بیان کہ مذاق شاہ ولی اللہ بکثرت تفنن راغب وعدم تقیید کلام بنہج قسمین بر ذوق شان
غالب بود انگونہ کلمات در مولفات خلاف مذہب جمہور اہل سنت او مخالف مختار جمہور جماعت
مفید نیست ونہ قابل استناد ونہ لایق اعتماد ودر حالت حیات شان کہ از اثرے از حکومت
اسلام وتقیتی از علمائے اعلام در دہلی بود ظہور وشیوع ہمچو کلمات امکان نداشت و
اولاد امجاد شاہ ولی اللہ کہ انگونہ تصنیفات را ذایع وشایع نساختند ودر پردہ کتمان داشتند
گویا پردہ بر بے پردگیہائے والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعیل زمانہ را فارغ از حکومت
اسلام وخالی از علمائے اعلام یافتہ حدت جبلی اجیلے ملبہ آوازہ ساختہ آن اخگر افسردہ زیر خاکستر را
کما ینبغی مشتعل نمودہ وتخم پوشیدہ تہ خاک را آب دادہ حسن نبات الارض من کرم البذر ثمرہ کار
ومتبعان بسیار را ہم ہدف سہام ملامہ وبان عوام کالانعام بے لگام در تنویر العینین نام
رسالہ نوشتہ ولست شعری کیف یجوز التزام تقلید شخص مع تمکن الرجوع
الی الروایات المنقولۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم الصریحۃ الدالۃ علی خلاف قول الامام
المقلد فان لم یترک قول امامہ ففیہ شائبۃ من الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل طایفہ اتباع او
افتادہ بشعب متعددہ منشعب گردید حتی کفر بعضہا بعضا واسمعیلیہ بر چند شامل است ہمہ انواع لا فرق و
انہما ہو اعلی خلف صدق حامل کل کلام مع طاہریہ ووہابیہ بنگال کما کان علیہ حاله الاول ازین نوع در غایت ندرت اند فرقہ دوم
طاہریۃ غالب بر وہابیہ وملک مشرق از کلکتہ تا بنارس وبالیہا گویا ولایت ہمین فرقہ است
فرقہ سیوم منصوریہ وہابیہ ہزار از طاہریہ امروز در شاہجہان آباد از فرق اسمعیلیہ
غلبہ ہمین فرقہ راست گرفیما بین شان لفظ صنفے پیدا است بعضے از اہل بودن مولوی اسمعیل منکر
تقلید منکر واین کلام ناشی ست از کمال وقاحت وہر اہل از صدق وحیا امید

چنانچه در زمانه نگذشته صد ها کس گواه ده بزاران هزار کس آگاه موجود انکار متواترات بیش از خبر عبید نیست و بعضی قایل برجوع مولوی اسمعیل از آن مذهب چنانچه درین ایام یک رساله بنام تنبیه الضالین وهدایت الصالحین مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی ازین طائفه که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکنند غایت تکیه و نهایت نفرین بر منکران تقلید در آن نموده و مناقب ابوحنیفه و حنفیه و محامد تقلید ابی حنیفه بکمال نوشته و مهرهای و دستخط علما عرب و هند و هم خلفای امیر المومنین نقل نموده در آن می نویسد مولوی کریم الله دهلوی نے کہا کہ یہ لوگ اسماعیلی ہیں مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہیں وہ بھی ایسے تھے مگر سچ یوں ہے کہ انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہوں نے نواح پشاور میں بعد مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا و هم در آن نوشته او ایک رساله تنویر العینین نام جو بعضی آدمیوں نے انکی شہادت کی بعد انکار کر کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے کہ انہوں نے رفع یدین آخر عمر میں ترک کیا اس باب میں معتبر نہ ہا موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر نے فرمایا العبرة بالخواتیم واضح باد که این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام همه ناتمام قوله وہ ہرگز ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابله تواتر اعتبار ندارد در کسانیکه بگوش خود ها از زبان شان شنیده اند و گفتگو ها نموده اند چگونه باور سازند باز می گوید بلکہ انہوں نے نواح پشاور میں بعد مباحثہ حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا اول که با قول اول مناسبتی ندارد چه از آن ظاهر که قبل از مباحثه هم ایسے تھے ورنہ مباحثہ با علما حنفیه چرا بوسیدا دوم اگر رفع یدین نمیکردند ترک کردن چه معنی دارد ثانیا نمیگوید که بعد مباحثه مقر تقلید و مقلد کدام امام گردیدند و از مذهب سابق رجوع کردند و از آن تبری نمودند و تائب شدند بلکه همین میگوید که رفع یدین ترک کردند و ظاهر است که ترک کردن فعلی چیزی دیگر و رجوع از مذهب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدده اند غیر از رجوع از آن مذهب خصوصاً در مسلک اصحاب تقیه و ذوی الوجوه خود شاه ولی الله در همین خصوص رفع یدین در حجة البالغه نوشته اند و الذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر و اثبت غیر انه لا ینبغی لانسان

ان ہیشیر علی لفسہ فتنۃ عوام بلدہ وہو قولہ علیہ السلام لولا حدثان قومک نقضت الکعبۃ قولہ لیسے
لوگون کو جو باقی تو گور پرستون سے زیادہ بد جانتے اور جیسا گور پرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کرچھوڑتے ای عزیزان ہمہ آوردہ او واین خار پرورده اوست اگر میدانی واعجبا واگر دانستہ میگوئی
واسفا قبل ازظہور فتنہ اسمعیلیہ گوش عامہ اہل ہند باین صدا آشنا نبود واین ہمہ غوغا ہمان کار پرداز
تماہر یا نبود وقولہ تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی کہ ازآن اوہست یا نہ اگر نمیدانی چرا اول
تحقیق نکردی وخود حیران وعمیان چہ مقصد ہدایت دیگران نمودی بشنو کہ تنویر العینین قبل از
سفر پشاور بزبان ورا مشہور کردہ گفتگوہا دران افتادہ تشکیک را دران راہ نیست وہم حرف
زترک کردن رفع یدین درآخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طہارت حاصل نمیگردد
تا آنکہ توبہ از مضامین مندرجہ اش واشاعت توبہ برکسانیکہ بواسطہ اش بہادیہ ضلالت افتادہ
باشند ثابت نگردد قولہ العبرۃ بالخواتیم امنا وسلمنا مارا سخن در خاتمہ کسی نیست اگر خاتمہ مولوی اسمعیل
بر توبہ از انکار تقلید وتوہین وتکفیر مجتہدین ومقلدین وتبری از سائر عقائد فاسدہ گردیدہ الحمد للہ
ہیشہ مار دشمن دل ماشاد کلام در کلام ملام التیام است کہ حق است یا باطل فرقہ چہارم از اعتقاد
ظاہریۃ ووہابیہ برکران واعتقاد ندارند باین نہ بآن ودر عمل واظہار عقیدت موافق اہل سنت
وملت ... دین فریق برین طریق است کہ باین ہمہ موافقت با اہل سنت معترف اند بحقیت
ملت سعیدہ ہم واین تخالف را محمول میکنند بر اختلاف امت کہ معبر است برحمت واین مغالطہ
ناشی است از کمال سفاہت وغایت حماقت فرقی است بین میان اختلاف رحمت وشقاق
مثلا اختلاف رحمت آنست کہ مسلوک است مابین ائمہ مجتہدین وعلماء صالحین بترجیح رواۃ در
مرویات وتعدد طرق استنباط در مجتہدات کہ یکی توہین دیگری گوارا ندارد وحصر حق بجانب
خود وتعین بطلان بجانب دیگر نمیکنند وہر یکی کار نص واحتمال می نماید ودر حفظ مراتب وتعظیم و
تکریم فیمابین دقیقہ از جانبین فرو گذاشت نمی شود وہر واحد ہمہ را حق میدانند واین ہمہ در عملیات
نہ در اعتقادیات حق دران تعین ست وخلاف اسعیدہ با اہل سنت نہ ازان قبیل ست بلکہ در عقاید

وسائل عمليه مستحسنات اہل سنت در ملت اسمعيليه بکفر و بدعت شان مبنيها اين تخالف نز انداست
از تخالف سنی و شيعی چه خواص و عوام معتمد فريقين از سنيه و اماميه جز آنکه بر ديگرے ندارند اسمعيليه
را حاصل حاشا که يکی از هزار خرافات اسمعيليه بر زبان معتمدی از اماميه گذشته باشد پس سکيه
باوجود موافقت اہل سنت اعتراف کند بحقيت مذهب اماميه هم وآنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اہل سنت در زمره شان نيست وهمچنان بالعکس اين تخالف تخالف عقائد است
جمع نمی شود بلکه اسمعيليه که اہل سنت را کافر مثل يهود و نصاری و مشرک ميدانند پس سلک
اين فريق يعنی فرقه چهارم بدان می ماند که باوجود موافقت با اہل اسلام اعتراف حقيت
دين يهود و نصاری و عبده اصنام نيز نمايد حاشا و کلا که مسلمان باشد هر چند اين
فريق نه برين روش نه بر آن طريق ازين سورانده و زان سو مانده لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء
مذبذبين بين ذلک نه سنی اند نه اسمعيلی امابدين جهت که از منفعت موافقت اہل سنت قطعاً
محروم و مضرت عقيده حقيت اسمعيليه ايشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد
اين فرقه هم در شمار داخل اسمعيليه است **باب اول در عقائد نجديه** عقيده
اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقيقت ايمان مثل تصديق بنا بر اين سلف از خوارج
و معتزله بود که باديان اين مذهب متبدع و بانيان اين شعبه مخترع سالهای دراز بها را آبهای تازه
و مسالهای بی اندازه افزوده در معرکه بيان آنچنان رخشان و درخشان شوند که گوی سبقت
از ایشان ربوده بعضی افعال که نزد اہل سنت و جماعه بلکه کافه است اجابت باتفاق يا باختلاف حرام
يا مکروه تحريمی يا مکروه تنزيهی يا مستحب يا مباح يا سنت هدی يا سنت زائده همه را کفر می گويند
و اين مسئله اصليت عمده برای مذهب نجديان و مبنی و متفرع عليه تمام مسائل تقوية الايمان
و هر گاه ثابت شود که آن اصل نزد اہل سنت مردود است ظاهر گردد که تقوية الايمان هم که بر آن
متفرع است در مذهب سنت و جماعه مطرود است لهذا اول مذهب اہل سنت درين خصوص
و بحثيکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم زان بعد عبارت تقوية الايمان

۳۵

نوشته برا خلاط جزیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اہل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است ونیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضے علما ایمان
عبارت از تصدیق واقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در ابکم واکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته ہذا الذی ذکره من ان الایمان ہو التصدیق والاقرار مذہب بعض العلماء
وہو اختیار الامام شمس الائمہ وفخر الاسلام وذہب جمہور المحققین الی انہ التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط لاجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد لہ من علامۃ
فمن صدق بقلبہ ولم یقر بلسانہ فہو مومن عند اللہ وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانہ ولم یصدق بقلبہ کالمنافق فبالعکس وہذا ہو اختیار الشیخ ابی منصور رحمہ اللہ
والنصوص معاضدۃ لذلک یا جملہ عمل در مذہب اہل سنت رکن حقیقت ایمان نیست کہ از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید واطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز وطلاق جسد بر اجزاء
عرفیہ است چنانچہ در عرف موی وناخن را جزء بدن گویند باوجود آنکہ بانعدام ناخن وموی بدن
منعدم نمی شود وشل برگ برائے درخت بلکہ مذہب معتزلہ است شیخ عبد الحق در
شرح سفر السعادت نوشتہ وآنکہ از علما ومحدثین مشہور شدہ کہ الایمان التصدیق بالقلب
واقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است وعمل شرط کمال ایمان است نہ اصل
آن چنانکہ مذہب حق است وبعض مردم توہم نمودند کہ مذہب ایشان مخالف جمہور و
موافق معتزلہ است حاشا وکلا واین توہم خطاء محض وغلط صریح است کما صرح بہ انتہی ملخصا
ومرتکب کبیرہ در مذہب اہل سنت مومن است برخلاف خوارج کہ کافر دانند ومخالف
معتزلہ کہ نہ مومن است نہ کافر بلکہ فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشتہ والکبیرۃ لا
تخرج العبد المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی ہو حقیقۃ الایمان خلافا للمعتزلۃ حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرۃ لیس بمومن ولا کافر وہذا ہو المنزلۃ بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندہم
جزء من حقیقۃ الایمان ولا یدخل فی الکفر خلافا للخوارج فانہم ذہبوا الی ان مرتکب الکبیرۃ بل

[illegible]

الصغیرة ایضا کافر وانه لا واسطة بین الایمان والکفر ومعتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اهل سنت آورده اند یکی از آن آیه کریمه وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم از انجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داد شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة هو التصدیق مطلقا وفی الشرع هو التصدیق مقیدا بامر مخصوص هو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی واز استدلال بایه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون جواب داد والمراد من لم یحکم بشیء مما انزل
الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیهود واز استدلال بحدیث
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر ومن مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا
جواب داد الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض بحده ولیس
مخالفین از آیه وحدیث که اکثر آن بر اهل سنت جدیه وار نقل نموده از همه جواب داده است وآنکه
مرتکب کبیره را منافق گویند ودلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
کذب واذا ائتمن خان نقل نموده جواب داد وهو متروک الظاهر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود بر او احکام اخروی وهمان است محل نزاع نه ایمان ظاهری
که منافق را هم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین الله تعالی ای
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة در مقام امریست واجب الاعلام
از آن عرق ورکن وعله وسبب وشرط وعلامة که بسبب عدم اطلاع بر آن در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیء المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فهو رکن والا فان
کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلته والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فسما

[illegible]

در

يقوم به شي وقد شنع بعض الناس على اصحابنا فيما قالوا الاقرار ركن زائد والتصديق
ركن اصلي فانه ان كان الاقرار ركنا يلزم من انتفائه انتفاء المركب قلت الركن الزائد شي
اعتبره الشرع في وجود المركب لكن ان عدم بناء على ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا واعتبر
المركب موجودا حكما وقولهم للاكثر حكم الكل من هذا القبيل وهذا نظير اعضاء الانسان
فان الرأس ركن ينتفي الانسان بانتفائه واليد ركن لا ينتفي بانتفائه ولكن ينقص وكفر خلاف
ايمان است در مواقف نوشته وهو عند كل طائفة مقابل بما فسر به الايمان فقالت الخوارج
المعصية كفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصي اقسام ثلثة اذ منها ما يدل على الجهل بالله
ووحدته وما يجب عليه والجهل برسالة الرسول كالقاء المصحف في القاذورات والتلفظ
بكلمات دالة على ذلك فهو كفر ومنها ما لا يدل على ذلك وهو قسمان قسم يخرج مرتكبه الى منزلة
بين المنزلتين ويعبر عنها بالكبائر ومنها ما لا يخرج كسرقة لقمة ويسمى بالصغائر با لجمله عقيده
اهل سنت حکم ایمان وکفر بی تصدیق واقرار است نمی شنید وهر جا که لفظ کفر وشرک در احادیث
وآیات وروایات وارد گردیده خوارج ومعتزله واتباع شان بآن استدلال نموده اند
واکابر اهل سنت از آن یا بحمل بر معنی لغوی یا بر مجاز وتاویل یا به بودنش متروک الظاهر تا
استدلال بجا بحق قوی واشال آنکه جواب داده اند وواضح باد که این طائفه مستحدثه
ثبات بر یک طریق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاهی بر کتب فقه تبرای کنند ووقت
مصلحت آن استناد می کنند ودر باب تکفیر رجوع بکتب فتاوی می آرند وآنرا عمده دلائل خود
می نمایند تنبیه بر این مغالطه ضروریست اول که هر مسئله را از محلش باید دید از کتب اصول مذهب اهل سنت
دلائل ومعارضات نقل کردیم در جنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در فن
فروع هم طریق معینه آن فن نظر باید کرد نه محض بهواء نفس از مقررات آنست که متون
مقدم بر شروح وشروح بر فتاوی وروایات فتاوی مخالف متون قابل اعتبار نیست
چنانچه در مستصفیات هم بدان اعتراف است در مایة مسائل در مسئله تواتر قبر نوشته هرگاه

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام وغیره جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر سا بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیراکه قاعده
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره و منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب وکتاب یا بجاے
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر بگر سیدن تمام مطلب که عادت این طائفه هست
در بحر الرائق نوشته وفی جامع الفصولین روے الطحاوی عن اصحابنا لایخرج الرجل من الایمان
الا جحود ما ادخله فیه ثم ما یتقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لایحکم بها اذ الاسلام الثابت
لایزول بالشک مع ان الاسلام یعلو ولایعلی وینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لایبادر بتکفیر
٣٩ اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لایکفر علی قیاس هذه المسئلة
فلیتامل انتهی وفی الفتاوی الصغری الکفر شی عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة
انه لایکفر انتهی وفی الخلاصة وغیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم وفی التاتارخانیة
لایکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة ومع الاحتمال لانهایة انتهی والذی
تحرر انه لایفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف ولو بروایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لایفتی بالتکفیر بها وقد الزمت نفسی ان
لا افتی بشئ منها وهم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته واما
ما یثبت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر ولذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم ویقع فی الکلام اهل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

اعتقاد الذين هم المجتهدين بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء در در المختار در باب المرتد نوشته
الكفر لغة الستر وشرعا تكذيبه صلعم في شئ مما جاء به من الدين ضرورة والفاظه تعرف في الفتاو
بل افردت بالتاليف مع انه لا يفتى بالتكفير في شئ منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيجيء قال
في البحر الرائق فقد الزمت نفسي ان لا افتي بشئ منها و هم دران باب نوشته اعلم انه لا يفتى
بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيفة
كما حرره في البحر و عزاه في الاشباه الى الصغرى ملا علي قاري در شرح فقه اكبر در ذيل قول استحلال
المعصية كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية مي نويسد والجمع بين قولهم لا يكفر احد
من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال بخلق القران او استحالة الروية او سب الشيخين ولعنهما
وامثال ذلك مشكل كما قال شارح العقائد وكذا قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين و
الفقهاء على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار
امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسئلة مقولة بين جمهور المسلمين فالجمع بين القولين
المذكورين مشكل و وجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية
والدلائل الاصولية التي من جملتها اتفاق المتكلمين على عدم
تكفير اهل السنة المحمدية و دفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى
مع جهالة قائله و عدم اخبار والائمة ليس بحجة من ناقله اذ مدار
الاعتقاد في امسائل الدينية على الادلة القطعية على ان
في تكفير مسلم قد يترتب مفاسد جلية وخفية فلا يفيد قول
بعضهم انما ذكروه بناء على الامور التهديدية والتغليظية

وقد

تصدى الامام الهمام في شرح الهداية للجواب عن هذا الاشكال حيث قال اعلم
ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابي حنيفة والشافعي من عدم
تكفير اهل القبلة من المبتدعة كلهم محمله ان ذلك المعتقد في نفسه كفر فالقائل به
قائل بما هو كفر وان لم يكفر بناء على كون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا
في طلب الحق لكن جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم لا يصح هذا الجمع اللهم الا ان
يراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل اي عدم حل ان يفعل وهو لا ينافي صحة الصلوة والا فهو
مشكل انتهى ولا يخفى انه يمكن ان يقال في دفع الاشكال ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم
احتياطا لا يستلزم جزمهم بكفرهم الا ترى انهم جزموا ببطلان الصلوة مستقبلا الى
الحجر احتياطا مع عدم جزمهم بانه ليس من البيت بل حكموا بوجوب ظنهم فيه انه منه
فاوجبوا الطواف من وراءه ودر شرح فقه اكبر نوشته وفرق بين نفي العام ونفي العموم
والواجب انما هو نفي العموم مناقضة لقول الخوارج الذين يكفرون بكل ذنب وطوائف
من اهل الكلام والفقه والحديث لا يقولون ذلك في الاعمال لكن في الاعتقادات
البدعية وان كان صاحبها متاولا فيقولون يكفر من قال هذا القول لا يفرقون بين
المجتهد المخطي وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول يقرب الى مذهب الخوارج
والمعتزلة فمن عيوب اهل البدعة انهم يكفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة
انهم يخطئون ولا يكفرون ازينكه نقل نموديم ظاهر گرديد كه مذهب مختار جمهور فقها ومجتهدين و
متكلمين وائمه سلمين عدم تكفير است وبانست منصوص متون وشروح ومختار فتاوى وتكفير
كننده منسوب بعدم فقاهت وفساد عقيدت است چهارم از همان كتب فتاوى كه در صور بنا بر
مذاق خويش در باب تكفير استنا د ميكنند در همان كتب حكم تكفير بنسبت امورى مسطور كه متحاشين
هم لا محاله تكذيب در وان روايات ميكنند يكى ازين طائفه در قرب همين ايام كه فضول بادى
بدستش افتاده بود در مسئله ذبيح براى قادم وغيره بآن استناد مى نمود ودرين باب غلو داشت

روزی مطالبہ تصحیح نقل بودم بہین تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفتہ جائیکہ تکفیر
محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیہ الرحمۃ نوشتہ ست آن مقام را برآورده پیش کردم منفطر باند بر
زبانش جاری گردید کہ احکام تکفیر ہمچو کتب اصلا قابل اعتبار نیست چہ ہم اندراج خوارج و معتزلہ
و حنفیہ زائمہ حدیث ہزاران ہزار معتزلی و خارجی در فروع فقیہہ حنفی بوده اند تا مذ مجلس
امام اعظم و ابی یوسف مذہب مذاہب باطلہ گذشتہ و ہزاران ہزار روایت ازان کسان
مطابق مذہب ایشان و کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیہ کہ خیلے مشہور و صاحب
و المختار و صاحب اشباه وغیره متاخرین ہم از و نقل می کنند معتزلیست شاه ولی اللہ در
تفہیمات نوشتہ بین الحنفیۃ و اهل السنۃ عموم و خصوص من وجہ تنقید روایات فتاوی
بی ارجاع باصول مذاہب دست ندہد و بی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما ہو مقرر
فی محلہ این قرن شیطان کہ نہ لیاقت این کار دارند و نہ فکر اکتساب و درک آن از دیگران
و غرض اصلی اضلال جہال بے مبالاة لب بفتوی می کشایند ہداہم اللہ تعالی چون این
مقدمہ ممہد شد حالا نقل میکنم عبارۃ تقویۃ الایمان مینویسد اوّل معنے شرک اور توحید کے
سمجہنا چاہیئے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو
اور پریون کو مشکل کیوقت پکارتے ہین اور انسے مرادین مانگتے ہین اور انکی
منتین مانتے ہین اور حاجت برآنے کے لئے انکی نذر نیاز کرتے ہین کوئی اپنے بیٹے کا
نام عبد النبی رکہتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش
قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول اور انکے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام چوٹی رکھتا
ہے کوئی کسی کے نام کی بدہی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسیکے نام کی بیڑی
ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی
باتون مین کسیکے نام کی قسم کہاتا ہے غرض کہ جو کچہ ہندو اپنے بتون سے کرتے ہین وہ سب کچہ
یہ جہوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شہیدون سے اور فرشتون اور پریون

سے کر گذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کیئے جاتے ہین سبحان اللہ یہ موند اور یہ دعوی
سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ یوسف مین وما یومن اکثرہم باللہ الا وھم مشرکون +
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کر شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکہتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین تنبیہ کہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ
اول آیۃ در اول باب کتاب یعنے وما یومن اکثرہم باللہ الا وھم مشرکون را بر دعوی کہ ہست
نمودہ بجان آیہ ست کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد ان آن آیہ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یومن در آیہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در جنب افعال
کہ شرک را بان سقوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجہتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرح کی خرافاتین بکتے ہین وہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بہوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکہے یا ہاتہ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

یا اونکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا اونکی قبر کو بوسہ دیوے یا مورچہل جہلے یا اوس پر شامیانہ
کہڑا کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤں چلے چوکہٹ کو بوسہ دیوے ہاتہہ باندہکر
التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹہہ رہے وہان کے گردپیش جنگل کا ادب کرے
اور اسی قسم کی باتین کرے سو اس سے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببینید کہ
صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و درآخر کلام تعمیم نمودہ بہرخواہ
یون سمجہے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق یا یون سمجہے کہ انکی اسطرح تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا
اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان از امثال
چنین احکام پر است و ظاہر و باہر کہ ہمین ست مذہب خوارج و آنچہ اہل سنت مذہب
خوارج بیان کردہ اند ہمان اولہ تمام احکام تقویۃ الایمان ردگر دیدہ حالا خصوصیت
افعالی راکہ کفر قرار دادہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل و شرعیت
اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبیح از ہمہ بیشتر حالش اینکہ سجدہ برای غیر خدا
دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود دانستہ باعتقاد نمودہ سجدہ نماید آن شرک
است و سجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود و درین شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا
در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند مگر مفتی بہ و مختار حرمت است و ظاہر است کہ سجدہ تحیت
شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را و سجدہ
یعقوب و برادران یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاہت است آنچہ
در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جو کوئی یہ بات کہے کہ اگلے دینون مین کسی کسی مخلوق
کو سجدہ کرتے تہے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت
یوسف کو تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کرلین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہ بات غلط ہے آدم کے
وقت کے لوگ اپنی بہنون سے نکاح کرلیتے تہے چاہئے کہ یہ بہی اپنی بہنون سے نکاح کرلین الخ
ببینید کہ حرمت و ممنوعیت چیزے دیگر و شرک چیزے دیگر حرمت و علت مختلف

میشود و باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام در ان نیست سخن در شرک
است که در همه ملل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود
امکان جواز نداشت و این قیاس بس ابلهانه و ملحدانه است بار تکاب افعال محرمه این
شریعت بعد اباحت آن در شرائع سابقه خیال شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست
لطف اینکه خود هم در جای دیگر در رسالهٔ تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید
کا حکم سب شریعتوں میں تھا پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک
نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند کتب دین از ان مشحون است
چیزے نقل آن ضروری نیست و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان
مناسب نمود که اسمعیل را راه عذر مسدود گردد در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر
زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای ادائے حق عبودیت باشد و این قسم
در جمیع ادیان و ملل برائے غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیراکه از محرمات
عقلیه است و محرمات عقلیه به تبدل ادیان و ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تعظیم
مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل برائے کسے سزاوار است که در غایت عظمت باشد
و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق
یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند سلام و سر خم کردن و
انحنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے جائز و
گاہے حرام در امتهاے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خروا له سجدا در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برائے
حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالجاد اطلاق نوشته داد خدا ویوں سمجھے خوا ویوں سمجھے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
و چونکه در استحقیه که کوچک ابدال اسمعیلیه و امروز معتمد علیه آن ملت با این تفصیل اعتراف است

ایراد دیگر شواهد ضروری نیست و در مائة المسائل ببینید که در جواب سوال ۱۳ سجدهٔ تحیہ را
حرام و سجدهٔ عبادت را شرک نوشته چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و سجده در جمیع
افعال که سجده است هرگاه آن هم سقید است پس بدیگر اشیار ذکر نموده اش چه رسد
صاحب مائة مسائل تقبیل را اختیار اکرده و سجدهٔ تحیہ و طواف را حرام نوشته و تقویة الایمان
همه را شرک قرار داده و حق آنست که طواف در حکم سجدهٔ تحیہ نیست مثل تعریف ست
متقارب بتقبیل و کراہتہ این اشیار مختلف فیه بین الفقهاء و همچو امور باعث تکفیر و تفرین بر مرتکبین
هم نمیتواند شد چه جاے تکفیر چرا که بسیاری از اکابر تصریح بجواز آن کرده اند گو نزد
جماعتے رجحان بجانب عدم استحسان است و فقیر هم همین مسلک سالک ست اما علیه
تحقیق را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند
ذکر برائے کشف قبور اوّل چون بمقبره در آید دوگانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر
سورهٔ فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الّا در هر رکعت سورهٔ
اخلاص هفت بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی و بعض سورتها
بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و دران تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعده طرف پایان رخسار ره نهد و بیاید نزدیک روے میت بنشیند
بگوید یا رب بست و یکبار بعده اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح تا دامیکه انشراح یابد این بخدا انشاء الله کشف قبر و کشف ارواح حاصل
آید انتهی و شاه عبد العزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجه باقی بالله
قدس سره و بر قبر حضرت محبوب الٰهی نظام الدین اولیا قدس سره و دیگر بزرگان
بوسه میدادند و میگفتند که هر که در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر
شان بوسه میدهیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچه
بست و سوم ربیع الثانی [illegible] هجری که در دهلی عقد مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان صاحب

و مولوی مخصوص اللہ وغیرہ اعیان بجمیع خاص و عام مولوی عبد الحی و مولوی اسمٰعیل را ملزم
و مغلوب ساختند مولوی مخصوص اللہ و مولوی موسیٰ اوّل برہمین امر مواخذہ نمودہ بودند
کہ اکابر مابوسہ بر قبور بزرگان میدادند و ایشان بوسہ قبر را شرک میگویند چنانچہ آن
وقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قولہ یا چادر چڑہاوے یا اونکے نام کی چہڑی
کہڑی کرے یا مورچہل جہلے یا شامیانہ کہڑا کرے محصل دعوی اینکہ یعنی کارہا را خدا
تعالی برائے تعظیم خود خاص کردہ است کہ آنرا عبادت گویند پس اگر کسے آن کارہا
برای غیر خدا کند بروے شرک ثابت شود و این را شرک فی العبادۃ می گویند و شمار نمود
دران کارہا این چہار چیز را ہم ببینید چہ جرأت افترا است بر اللہ تعالی اللہ تعالی
کجا فرمودہ است کہ این چیزہا را برائے خود خاص کردہ ام فصل چہارم کہ برائے شرک
فی العبادۃ وضع نمودہ و در انجا بر اکثر دعاوی وا بیہ خود آیات و احادیث بی مناسبت
محض یاد نمودہ داد ہذیان سرائیہا دادہ بطور خود شش ہم اصلا مذکور این اسوہ نیست
اسمٰعیلیہ را باید کہ باثبات دعوی ش بپردازند و یا اقرار نمایند بداخل بودنش در وعید
ان الذین یفترون علی اللہ الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست
در خاص کردن اللہ تعالی است برائے خود تلفظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل
نیست اگر اسمٰعیل را عقل مے بود بالضرور می پرسید ند کہ شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت
خدا کی ہے کہاں کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ پر کہ وہ ہی بلند ہے اور یہہ عبادت
کبہو کسیکو نصیب ہی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا بہی طریقہ پوچہنا
ضرور تہا اصل مغالطہ اینست کہ ہر معاملہ جا و بیجا کہ مردم را با قبور انبیا و اولیا دید چونکہ
شائبہ تکریم آن اکابر یافتہ میشد ناگوار افتاد رخصت مباح و استحسان حسن کہ کفر ملت
عداوت بود بحکم کراہت و تحریم ہم تسکین کین متعلین و متعلین نگردیدہ بے حکم تکفیر غبار
خاطر فرو ننشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن او بما لبنا باین نوع کلام

نقوہ منودہ حال شامیانہ بر قبر آنکہ در مائۃ مسایل نوشتہ شامیانہ و قبہ استادہ کردن بر
قبر مکروہ و ممنوع کما یظہر من الروایات وفی البخاری و رای ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعہ یا غلام فانما یظلہ عملہ انتہی می گوئیم عینی در شرح بخاری نوشتہ
کہ عبد اللہ بن عمر و ابو سعید و ابن مسیب مکروہ میداشتند ضرب فسطاط و قبہ را و عمر
رضی اللہ عنہ بر پا کرد بر قبر زینب بنت جحش و عائشہ بر قبر برادر خود و محمد بن حنفیہ بر قبر
ابن عباس و فاطمہ بنت حسین بن علی کرم اللہ وجہہ بر قبر شوہر خود حسن بن حسن علیہ السلام
ابو داؤد در سنن از قاسم بن محمد کہ از اکابر تابعین و فقہاے سبعہ مدینہ است روایت
نمودہ قال دخلت علی عائشۃ رضی اللہ عنہا فقلت یا اماہ اکشفی لی عن قبر رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صاحبیہ فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیدہ داشتن قبور
منبر کہ و کشادن براے زیارت فعل صحابہ ظاہر قولہ رخصت ہوتے وقت اولٹے
پاؤن چلے از بیان قسم است محتاج سند ظاہر یکہ داخل بدعات سیئہ می کنند و فقہا
می نویسند استحسنہا المشایخ قولہ ہاتہ باندہ کر کہڑا ہووے دلیل این دعوے کہ در
فصل چہارم حدیث من سرہ ان یتمثل لہ الناس قیاما فلیتبوء مقعدہ من النار
است پس کہ در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویدہ و بر ہر ذی عقل ظاہر کہ معنے
حدیث را با دعوے شما ہیچ نسبتے نیست شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوۃ نوشتہ ازینجا معلوم
میشود کہ مکروہ و منہی عنہ دوست داشتن بر پاے استادن مردم است بجہت طریق
تکریم و تعظیم و آنچہ کہ بر این وجہ نبود مکروہ نباشد انتہی ہمچنین در دیگر شروح مذکور در
فتاوی عالمگیری در خاتمہ کتاب حج فی زیارۃ قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم می نویسد
و یقف کما یقف فی الصلوۃ الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب
نوشتہ و در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در آنجناب با عظمت دست
راست بر دست چپ نہد چنانچہ در حالت نماز کنند کرمانی کہ از علماے حنفیہ است

تصریح باین کرده انتهی قوله مجاور بنکر مشتبه ہے در مجاورت مکہ معظمہ اختلاف است در فتح القدیر
مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض الشافعیة ان المختار
استحبابها الا ان یغلب علی ظنه الوقوع فی المحظور وهذا قول ابی یوسف ومحمد وذهب
ابو حنیفة ومالک الی کراهتها وکان ابو حنیفة یقول انها لیس بدار هجرة و در بحر
عمیق مذکور ولهذا کان عمر رضی الله عنه یدور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرة
ویقول یا اهل الیمن یمنکم ویا اهل الشام شامکم ویا اهل العراق عراقکم وحسن
مجاورت مدینہ منورہ باحادیث صحیحہ وآثار صریحہ ثابت عن ابی هریرة رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لأواء المدینة وشدتها
احد من امتی الا کنت له شفیعا یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة
فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی قوله ہر وہاں کے گرد
پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم مکہ موجود
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیه حدثا او آوی محدثا فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل الحدیث متفق
علیه ان ابراهیم حرم مکة وجعلها حراما وانی حرمت المدینة حراما ما بین
مازمیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح ولا یخبط فیها شجر الا
العلف رواه مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون ودر تحریم
وتکریم وآداب وتعظیم مدینہ منورہ کسے از اہل اسلام تا این دم دم نزدہ ودر ترتب
احکام مثل جزا وغیرہ البتہ اختلاف است ہر دو بیدینی زیادہ از ین چہ خواہد بود کہ تحدید بہ
می نمایند خذلہم اللہ تعالی قولہ و ... ہر روے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در تمام کتب حدیث وفقہ مذکور ... فتح القدیر نوشتہ

۴۹

من احیاء العرب الا وله صنم یعبدونه ویسمونه انثی بنی فلان
فقیل کانوا یقولون ... بنات الله وانما یعبدون ما
یعبدون الا شیطانا ... [illegible]
الذی هو ... الاصنام ... [illegible]

فالمجاهد عن الطاعة ... الخیر الخ بیضاوی وانتهی وان
یدعون ای یعبدون الاصنام وانتهی وان یدعون من دونه
الا اناثا ای ما یعبدون من دونه
لقوله تعالی وقال ربکم ادعونی ای اعبدونی بدلیل قوله تعالی
ان الذین یستکبرون عن عبادتی
[illegible]

بلکه شرکِ ایشان در امورِ خاصه ببعضے بندگان بود گمان میکردند که مانند آنکه بادشاه
عظیم القدر بندگانِ خاص خود را باطرافِ ممالک میفرستد و ایشان را در امورِ
جزئیه تا وقتیکه حکمِ صریحِ بادشاه نشده است مختار و متصرف میدارد و خود بامورِ جزئیه
بندگان نمی پردازد و حواله سائرِ بندگان بایشان میکند و شفاعتِ ایشان در باب خدمان
و متوسلانِ ایشان قبول مینماید همچنین ملک علی الاطلاق ببعضے بندگانِ خود را خلعتِ
الوهیت داده است و رضا و سخطِ ایشان در سائرِ بندگان اثر میکند پس واجب
میدانستند تقرب بآن بندگانِ خاص تا شایستگیِ قبولِ ملکِ مطلق حاصل شود و شفاعت
برای ایشان در مجاری امور در جه پذیرائی یابد و بملاحظه این امور سجده بسوی
ایشان و ذبح برای ایشان و حلف بنامِ ایشان و استعانت در امورِ ضروریه بقدرتِ
کن فیکونِ ایشان تجویز مینمودند و صورتها از سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیده
قبلهٔ توجه بآن ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته آن سنگها را بذاتها خود معبود انگاشته
و خلطِ عظیم راه یافت انتهی و ایضاً فیه را بعاً بیانِ شناعتِ عبادهٔ اصنام و سقوطها بجا
از مراتبِ کمالاتِ انسانیه فکیف مرتبة الالوهیة و این جواب مسوق است برای کسانیکه
اصنام را معبودِ ذاتی انگارند انتهی و حجت بالغه نوشته در حالِ مشرکین ذهبوا الی ان
الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فاعطاهم الله الالوهیة فاستحقوا
العبادة من سائر خلق الله کما ان ملک الملوک یخدمه عبده فیحسن خدمته فیعطیه
خلعة الملک و یفوض الیه تدبیر بلد من بلاده فیستحق السمع والطاعة من اهل
ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادة الله الا مضموما بعبادتهم بل الحق فی غایة التعالی
فلا یفید عبادته تقربا منه بل لا بد من عبادة هؤلاء لیقربوا الی الله زلفی و قالوا
هؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادهم فیدبرون امورهم و ینصرونهم
فنصبوا علی اسمائهم احجارا و جعلوها قبلة عند توجههم الی هؤلاء فخلف

من بعد هم خلف فلم یفطنوا الفرق بین الاصنام و بین من هی علی صورته
وظنوها معبودات باعیانها ولذالک رد الله تعالی علیهم تارة بالتنبیه علی
ان الحکم والملک لله خاصة وتارة ببیان انها جمادات الهم ارجل یمشون
بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون
بها و در تفسیر عزیزی نوشته و استعانت با چیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم
هیچکس از مشرکین و موحدین نمیگذرد و این قسم استعانت بلا کراهت جائز است یا چیزی
است که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و
عنصریه یا ارواح سایره و امثال ذلک و این نوع استعانت عین شرک است و منافی
ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط استعانت نوشته ملائکه و ارواح انبیا و
اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد و رزق و فرزند و صحت
و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب
او تعالی واجب القبول گو مکروه آن جناب باشد بداند انتهی و ایضاً فیه و از انجمله کسانیکه
در دفع بلا دیگر از امیخواند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال
نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضاً فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند
و توسیع رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه
و اصنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تاثیر اسمای الهی یا خواص مخلوقات
او سید انند از ادویه و عقاقیر و یا دعای صلحاے بندگان او که هم از جناب او درخواسته
انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان شان خلل نمی افتد انتهی و ایضاً فیه اکثر
اقسام سحر را ذکیا ے است محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة اصلاح نموده شرک
و کفر را از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است
که ملائکه علویه را بآن تسخیر می کنند باستعانت اسمائی عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح

کرا نچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے از ان گاہے میباشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برائے اولیاست حرام ست و اگر بصورت ست نه بحقیقت بر یکی ازین سه وجه مباح ست الهی مراد من حاصل شود نذر تو بفلان خدام الصالح رسانم یا باینطور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب آن عائد بشما گردد یا بگوید الهی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدهم و ثواب آن بخواهد آن بزرگوار سازم انتهی ملخصا شاه عبد العزیز در تحفه نوشته ازین ست که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده و چنانچه با جمیع اولیاء الله همین مرسوم ست انتهی بالجمله افعالیکه دریجا شرک قرار داده و حکم نموده که حق تعالی خاص نموده ست این افعال را برائے خود در فصل چهارم که تمام آن افعال هم بر زبان نیاورده تا باثبات چه رسد و چیزها را که ذکر نموده و بران شواهد آورده سراسر تشابه و تفریط که ذکر چیزے و دیگر تخصیص چیزے دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی باشد نه آنکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف جمهور برآشیده و از مطلب محض بیگانه بنده یان سراپیها پرداخته تفرض بتفصیل هر هر فعل که بنسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمیدهد از ان اعراض نموده بشد تاآنچه مذکور شد بحکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان میتوان برد و باید دانست که کلام ما درین مقام در افعالے بوده است که بودن آن معصیت بدلائل شرعیه ثابت و شارع آنرا امارت و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرن سیطان افعالے را که سنت و استحباب آن از دلائل شرعیه ثابت و شارع امر بدان نموده

۵۲

بہم کفر و شرک قرار داد ند حالا میخواہم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب ذکر نمودہ وہم

بیانش اینکہ شرک را چہار قسم نمودہ اول اشراک فی العلم یعنے اللہ کا سا علم اور کو ثابت

کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات

سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے

دوسرا شرک فی التصرف یعنے اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ

یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے

اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادة

یعنے اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پھر خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے

لائق ہین یا یون سمجھے کہ انکی اس طرح کی تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس

تعظیم کے برکت سے مشکلین کھول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی

العادت یعنے اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہئے سو غیر کی کرے

ہمین ہست خلاصہ تمام کتاب و برای اثبات ہمین مطالب آیات و احادیث بر خلاف مرام

مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ است

ما اول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و اقتصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر باید دانست کہ

شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات

نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر ازان بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیر از

اکتساب بحواس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد و شفاے مریض یا لعنت

کردن شخصے و ناخوش بودن از و تا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد

و یا رحمت فرستادن بر شخصے تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح و سعید باشد

و این مشرکان در خلق جواہر و تدبیر امور عظام ہیچ یک را شریک سید نمی‌دانستند و چون

خداے تعالیٰ براے کارے ابرام فرماید ہیچ یک را قدرت مخالفت ثابت نمیکردند

٥٣

قال الله تعالى و من اضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له الى يوم القيمة و هم عن دعائهم غافلون

قال مشايخنا من افضل المندوبات فی مناسك الفارسی وشرح المختار انها قريبة
من الواجب لمن له سعة بهذی الدارقطنی والبزار عنه صلی الله عليه وسلم من
جاءنی زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتی كان حقا علی ان اكون له شفيعا يوم
القيمة واخرج الدارقطنی ايضا من حج وزار قبری بعد موتی كان كمن زارنی
فی حيوتی بالجملة اگر استقصاے اين باب كرده آيد دفترے گردد ودرحديث شد
رحال اشتنا نسبت بمساجد ست نزد اہل حق وچون اين بحث را در رد اعجوبات تحميل ساييدام
دريجا از تفصيل عطف عنان نموده آيد ابن تيميه وغيره بمذہبان براه شده خود رفته
كه كلام وشكلاتش مردود نزد اہل سنت ولشومی اين كلام آنچه بانجام يافت درمقدمه
چيزے ذكر كرديم ودر مواہب لدنيه نوشته ومن نذر الزيارة وجبت عليه كما جزم
به ابن كج من اصحابنا وعبارته اذا نذر زيارة قبر النبی صلی الله عليه وسلم لزمته
الوفاء وجها واحدا قوله مراد مانگے دعاے زائر از جناب الہی براے خود وبراے
ميت درشرع آمده ودعا باين طور كه الہی بحرمت نبی وولی حاجت مرا روا كن جائز است
اين دو وجه از ماتة المسائل است ودعاے زائر باين طور كه يا رسول الله يا ولی الله در
جناب الہی عرض كنيد كه حاجت من بر آيد ہم در مذہب حق از افعال واقوال وتقارير صحابه
وتابعين وتبع تابعين وائمه سلمين وعلماء مذاہب اربعه از متقدمين ومتاخرين تا شاه
ولی الله وشاه عبد العزيز بخوبی ثابت در دفع ستتر گرگيباے مائة واربعين آنرا
بخوبی ظاہر نموده ايم شاه عبد العزيز در تفسير فاقبره نوشته اند دفن كردن گويا سكنے
براے روح ساختن ہست بنا برين ست كه از اوليا مدفونين وديگر مومنين انتفاع و
استفاده جاريست وآنہا را افاده واعانت نيز متصور قوله اكثر لوگ پيرون كو
اور پيغمبرون كو اور اماموں كو اور شہيدون كو اور فرشتون كو اور پريون
كو مشكل كے وقت پكارتے ہين اور ان سے مرادين مانگتے ہين نقل اين ہر دو فعل اصلا نكرد

۵۰

نیست شرک عبارت است از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالیٰ وبے اعتقاد امثال این
افعال شرک شدن نمیتواند بلکہ ماثور و در شرع وارد اذا اراد عونا فلیقل اغیثونی
یا عباد اللہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضأ ولیصل رکعتین ثم لیقل اللہم انی اسئلک
واتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ہذہ
لتقضی لی اللہم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری
در شرح آن نوشتہ در بعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ است
پس اسناد مجازیست شاہ عبدالعزیز در تفسیر سورۃ انشقت نوشتہ اند بعض از خواص
اولیاء اللہ را کہ جارحہ تکمیل وارشاد بنی نوع خود کردہ اند درینحالت تصرف در دنیا
دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد
و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنہا مینمایند و ارباب حاجات حل مشکلات خود از آنہا
می طلبند و می یابند و زبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات است ع
من آیم بجان گر تو آئی بتن ہ قولہ اور اونکی منتیں مانتے ہیں اور حاجت بر آنے کے
لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود در جواب مولوی عبدالحکیم بر استفتائی شاہ عبدالعزیز
صاحب رسالہ نبیحہ تفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر اولیاء بدو طریق است حسن و قبیح اگر طریق حسن
در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کند خللی دران ہست یا نہ نظر براینکہ این لفظ در
شرع مستعمل برای معنی است کہ مختص بخدا است باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران
باشد و اولی آن ترک اولی است اما حرام نمیتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلن(؟)
سیانا گفتند شاہد آنست و اگر از الفاظ مشترکہ بسبب استعمال عرف این دیار شرک
پیدا کردہ گفتہ آید باکے نیست انتہی ملخصا در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ وحکم
شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالہ نذور مزارات اولیا
نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بر معنی شرعی ست چہ عرف آنست

قسم دوم عزایم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را مسخر میکنند اما باستعانت
اسماء و آیات بے شایبه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه بحکومت و استیلا و اصلاح قسم
سیوم تحصیل ربط با ارواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند
و در حوایج خود و دیگر تعلق آن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت
و ارسال ثواب صدقات برائے ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم چهارم عقد همت است
که از مشایخ کبار و اولیاء ابرار برائے حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم بتکییف
بکیفیت عظمی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسماء الهی دست داده که سراسر
مبنی بر نزاهت روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصلاح قسم ششم
عمق است در خواص آیات و اسماء و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی
و اتصویر وفاق مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوته الخواص تا مطلبی از مطالب
محموده را آن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسماء و سور قرآن
مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به تبعیت این علم
در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال
نیز تعمق میابند و دران ذکر الله را ممزوج میسازند بالجمله وجه قبح سحر همین است
که منجر بکفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین
میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله و انهماک در دیدن اسباب بحیکه از مطالعه
قدرت مسبب غافل سازد می شود چون این وجه قبح بالکلیه زائل شود پس
مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیرا فخیر و ان شرا فشر آ
تمی و ایضا فیه و من الناس من یتخذ من دون الله یعنے سوائے خدا که منعم
حقیقی است و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست انداد ا یعنے همتایان حال آنکه
این قدر وسائل عامه مشق میکنند انکه غیر او برابر او تواند شد اگرچه گریه

چه جائی اینهم آنچه خدایان بازبر اعتقاد دہیات ہم اکتفائی کنند بلکہ در ہر چیز آنها را برابر
خدای کنند حتی کہ بمحبوبہم یعنی دوست میدارند آنها را کحب اللہ مانند دوستی کہ باخدا
باید داشت زیرا کہ او تعالیٰ را بالذات وبالاصالۃ دوست باید داشت وہرچہ غیر
او ست یا بحکم او محبوب ہست مثل انبیا و اولیا وصلحا یا بنا بر اینکہ بکردہ او تعالیٰ
وسیلہ حاجت روائی این کس شدہ الی آخر ما قال و برخی از ایشان ارواح مردہ
وملائکہ موکل را ہر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رہابین واحبار و علما را
بے ملاحظہ علاقہ بندگی خدا او محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند
والذین آمنوا یعنی وکسانیکہ ایمان آوردہ اند اگرچہ بعضے ازین چیزہا را برای
خدا و بحکم خدا محبوب میدارند و واسطہ حصول نعمت او می فہمند و بندہ مطیع
او میدانند لکن نہ باینقدر کہ برابر خدا سازند بلکہ ایشان اشد حباللہ یعنی
بسیار سخت تر و محکم تر اند در دوستی خدا ہم نسبت این چیزہا زیرا کہ خدا را بالاصالۃ
دوست میدارند واین چیزہا را بقدر ظہور حیثیت محبت الٰہیہ درانہا و باندازہ حکم
او تعالیٰ دوست میگیرند الی آخر ما قال ونیز ہر خیر وکمال را مخصوص بذات
الٰہی وفایض از جناب او فہمند و وسایط را اول سبب میدانند واگر سبب میدانند
بکردہ او میدانند انتہی از انچہ نقل کردیم ثابت شد کہ نیست شرک فی العلم مگر ثابت
کردن علم ذاتی برائے غیر خدا پس باطل شد کلام خبیثہ اسمٰعیلیہ خواہ یون سمجھے
کہ یہ بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواہ اللہ کے دینے سے ونیز ثابت
شد کہ نیست شرک فے التصرف مگر بالاستقلال پس باطل شد مسئلہ اسمٰعیلیہ خواہ
یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ
نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے وہم ثابت گردید
کہ از افعال حتی کہ از سجدہ بہ اغیر خدا ہم شرک لازم نمیشود بے انکہ غیر را معبود

عن ابن مسعود قال قال رجل یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله قال ان تدعو لله ندا وهو خلقک اخرجه الشیخان قال الله لیس ولا یضرک ان ترکت عبادته الله ما لا ینفعک ان دعوته

والا اعتقاد کنند پس باطل شد قول و خواه یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق
ہین یا یون سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے و لما کان حال حکم العبادۃ
فما بال ما قال فی العادۃ و ہر گاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح
نمودیم پس اگر جاے ذکر قیود ننمودہ باشند محل مغالطہ خوردن نیست چہ ترک قید
آنجا محول است باین تصریحات و این فائدہ را یاد دارند و از تغلیط اسمعیلیہ از راہ
راست منحرف نشوند ہر چند آنچہ مذکور شد کافی و وافی ست براے رد مخترعات
اسمعیلیات فاما اگر کسے بیندہ این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویۃ الایمان
اقامت دلائل بر مدعاے خود نمودہ باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این
حال نمودہ آید بشنوید در فصل ثانی کہ براے رد شرک فی العلم وضع نمودہ ذکر
کردہ دران فصل آیہ کریمہ وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو آیہ دوم قل
لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله وما یشعرون ایان
یبعثون آیہ سیوم ان الله عنده علم الساعة الخ آیہ چہارم ومن اضل
ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن
دعائهم غافلون آیۃ پنجم قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما
شاء الله منجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ ومن اضل الی آخرہ را درین
مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین توبیخ عبدہ
اصنام ہست در تفسیر بحر ابو حیان نوشتہ ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن یعبد الاصنام وہی جماد لا قدرۃ لها علی استجابۃ دعائهم
و ہمچنین ست در سائر تفاسیر باقی ماند چہار آیہ کریمہ حاصل ہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصۂ خدا
است دران کلام نیست کلام در مدعیات و مخترعات اوست کہ ازین آیات
مذکورہ ہیچ علاقہ ندارد و بالجملہ محصل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالی

٥٨

وعادت این مشرقہ ست کہ یک لفظ از جاے گرفتہ بود اے یومنون ببعض
الکتاب ویکفرون ببعض از ماعدا اغماض نمود ہ و در تفسیر آن لفظ ہم مخالفت
سواد اعظم وتفسیر بالرای را شعار خود گردانیدہ ہرزہ درایہا می کند از ایشان
باید پرسید کہ لا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول ہم آیۂ قرآنی
ست یا دیگر ست این استثنا بمذہب اسمعیلیہ چگونہ درست شود واضحا دکرایمان
بجمیع کتاب مقتضی تعلیق وتحقیق ست باید شنید کہ شاہ عبد العزیز در تفسیر
عزیزی نوشتہ غیب نام چیزے ست کہ از ادراک حواس ظاہرہ وباطنہ غایب
باشد نہ حاضر تا بمشاہدہ و وجدان دریافت شود و اسباب وعلامات آن
نیز در عقل وفکر نیاید تا ببداہت واستدلال دریافتہ شود واین غیب مختلف
می باشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب ست وعالم اصوات ونغمات
والحان شہادت وپیش عنین لذت جماع غیب ست وپیش فرشتہا الم گرسنگی وتشنگی
غیب ست و دوزخ وبہشت شہادت ولہذا این قسم را غیب اضافی گویند وآنچہ
نسبت بہمہ مخلوقات غائب ست غیب مطلق ست مثل آمدن قیامت و احکام
کونیہ وشرعیہ باریتعالی در ہر روز ودر ہر شریعت ومثل حقایق ذات وصفات
او تعالی علی سبیل التفصیل واین قسم را غیب خاص او تعالی شانہ نامند فلا
یظہر علی غیبہ احداً یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود ہیچکس را بوجہی
کہ رفع تلبیس واشتباہ وخطا بکلی دران اطلاع حاصل شود و احتمال خطا واشتباہ
اصلا نماند وہمین اطلاع دادن کذائی ست کہ او را اظہار مخصص بر غیبیات گفت
الی آخرما قال صاحب کشاف بنا بر مذہب اعتزال خود در تحت این آیہ نوشتہ
وفی ہذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیہم وان کانوا اولیاء
مرتضین فلیسوا برسل آہ لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

عند اللہ اکبر قال ان تجعل
للہ ندا وہو خلقک الی قولہ
ونزلت ہذہ الایۃ تصدیقا
لقول رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم والذین لا
یدعون مع اللہ

ازو بسیار بعید واقع شده زیراکه این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تلبیس و
اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چه جاے آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب
چیزے دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزے دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
و اولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و
واقع است الخ و هم در انعام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که حصر علی ملاحظه قید
اصالة است یعنی بالاصالة اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر انست و اولیا را اطلاع
بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضا فیه و بعضی از قدماء مفسرین
اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را
سوای پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر
لوح محفوظ بمعنی مطالعه آن لوح و نقوش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبرے
را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و او شان
رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح
باشد یا بے مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه
دران کتاب میشود نه دیدن نقوش و این معنی اولیا را نیز حاصل میگردد
پس دیدن و ندیدن برابر است سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن
نقوش هم از بعضے اولیاء الله بتواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح
نخواهد شد انتهی و در مرقاة نوشته للغیب مبادی و لواحق فمبادیه لا یطلع
علیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالے
علی بعض احبائه لوحة علمه و خرج ذلک عن الغیب المطلق و صار غیبا

٦٠

عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه عن جده قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم

فاستسق الله لنا فانا نستشفع بالله علیک و نستشفع بک علی الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم سبحان الله سبحان الله

فما زال یسبح حتی عرف ذلک فی وجوه اصحابه ثم قال ویحک انه لا یستشفع بالله علی احد شان الله اعظم من ذلک

اضافيا فی ذلک اذا تنور الروح القدسية وازداد نورانيتها واشراقها
بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتخلية ذات القلب عن صداء الطبيعة و
المواظبة على العلم والعمل وفيضان الانوار الالهية حتى يقوى النور وينبسط
فی فضاء قلبه فتنعکس فيه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ويطلع على المغيبات
ويتصرف فی اجسام العالم السفلی بل يتجلی حينئذ الفياض الاقدس بمعرفته
التی هی اشرف العطايا فکيف لغيره انتهی وبعد از ايراد آيات شروع نموده ذکر
احاديث اول ازان حديث قالت احداهن وفينا نبی يعلم ما فی غد فقال
دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولين جای تامل است که درين حديث صرف
حکم ترک کردن آن قول است و سبب رسول الله صلی الله عليه وسلم ذکر نمودند
امر تجديد ايمان و توبه بلکه وشغليکه بودند ازان هم منع نفرموده پس آوردن اين حديث
بيفائده است دوم از عائشة من اخبرک الخ قطع نظر از تفصيل علم که از تفسير
عزيزی وغيره نقل کرده ايم درين حديث حکم شرک نيست پس سوق آن درين باب
بيجا است حديث سيوم والله لا ادری وانا رسول الله ما يفعل بی ولا
بکم درخاتمه اربعين اسحاقيه هم اين حديث مذکور است آوردن حديث مشکل موجه
المحل که علما را انواع کلام درمعنی آن کرده باشند درمقام استدلال از کمال اضلال
است آيات محکمات واحاديث بينات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن
نوشته صاف وصريح موجود ولسوف يعطيک ربک فترضی عسی ان يبعثک
ربک مقاما محمودا ليغفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم انا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا خطيبهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ايسوا ولواء
الحمد يومئذ بيدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر اخرجه الترمذی

عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالیٰ یا جبرئیل اذهب الی محمد فقل له
انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه
الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة اخرجه
الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة اخرجه مسلم
وابو داؤد والترمذی وحدیث عشرہ مبشرہ مشهور ست الغرض اگر استقصار
این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابے مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
واما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله
کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبریل له حالا که عدم افادہ او در مدعایش ا
واضح گردید باز بر سر اصل سخن میروم که شرک فی العلم موافق تصریح کبرا او نیست گر
ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا و آنچه دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت نکرده
آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته وحاشش نیز معلوم گردیده که غیب
منافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق ست واظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع
پس آنچه گفته که پکارنے کی راہ سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ اونکو ایسا سمجھا کہ دور
نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں سخنی ست محض غلط ومحض بے معنے یعنے شنیدن از
دور ونزدیک برابر خاص کار خداست دیگر انرا این چنین فهمیدن شرک است
حال آنکه شنیدن خدا از دور ونزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالیٰ را با همه
اشیا واماکن نسبت واحده است وتصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
است هم قرب مکانی نیست در تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده بست ودیگم بنده را
اتصال مکانے وقرب جسمانی با حضرت حق متصور نیست قربیکه در آنجا متصور ست
بدرجه ومنزلت ورضامندی وخوشنودی ست وبس همین است مذهب اهل

گشتہ انتہی پس غیر منصور را خاص فہمیدن کار عقل نیست و در یافت نمودن ارواح کاملان از برزخ بخوبی ثابت شاہ عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشتہ کہ روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است کہ ستارہائی ہفت آسمان را در ون چاہ میتوان دید انتہی و چند عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور ست در حدیث صحیح موجود است صلوا علی فان صلوٰتکم تبلغنی حیث کنتم کہ حیث کنتم افادہ ہمان معنی میکند کہ اہل بدعت شرک قرار دادہ اند در مرقاۃ بشرح حدیث نوشتہ قال القاضی وذلک ان النفوس الزکیۃ القدسیۃ اذا تجردت عن العلائق البدنیۃ عرجت واتصلت بالملاء الاعلیٰ ولم یبق لہا حجاب فتری الکل کالمشاہد بنفسہا او باخبار الملک وفیہ سر یطلع علیہ من تیسر لہ ذلک و نیز آنچہ در حدیث صحیح وارد شدہ فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواہد گردید نعوذ باللّٰہ من ہذہ الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را از ہر جا کہ باشند و اطلاع بر احوال آنہا با یجاد و اسماع و اعلام خدائے عزوجل نہ شرک لازم می آید نہ علم غیب خاص خدا ہیچنان در فصل سیوم کہ در رد شرک فی التصرف وضع نمودہ ذکر کردہ در آن فصل آیۂ کریمہ قل من بیدہ ملکوت کل شیء وہو یجیر ولا یجار علیہ الخ و آیۂ کریمہ قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ و آیۂ کریمہ ویعبدون من دون اللّٰہ ما لا یملک لہم الخ و آیۂ کریمہ لا تدع من دون اللّٰہ ما لا ینفعک ولا یضرک الخ و آیۂ کریمہ قل ادعوا الذین زعمتم من دون اللّٰہ لا یملکون مثقال ذرۃ الخ ازین آیات مکرمات ہیچ نوع ثابت نمیشود دعوی کہ در اوّل کتاب نمودہ و شمار کردہ کارہا و گفتہ خواہ یون سمجھے

قال ابن عباس رضی اللّٰہ عنہما قال کنت خلف رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم یوما فقال یا غلام احفظ اللّٰہ یحفظک احفظ اللّٰہ تجدہ تجاہک واذا سألت فاسأل اللّٰہ واذا استعنت فاستعن باللّٰہ الحدیث

کر ان کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
کردیم کہ محض در تصرف بالاستقلال ہست و بس اعادۂ آن عبارات بیفائدہ
ہست بعد ازان ذکر شد و حدیث اذا سالت فاسال اللہ و اذا استعنت فاستعن
باللہ و خود نوشتہ کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل والصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا
و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبة فمن
اتبع قلبه الشعب کلها لم یبال اللہ بای واد اهلکه ومن توکل علی اللہ کفاه
الشعب این حدیث ست بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و دشمن
شرک ہست یا شرک مقابل توکل ہست حدیث سیوم لیسال احدکم حاجته کلها حتی
یساله ملحا وحتی یساله شسع نعله اذا انقطع با بحث هیچ علاقه ندارد و حدیث چهارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرابته
فعم و خص فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار فانی لا املک لکم
من اللہ شیئا و لا اغنی من اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمة انقذی نفسک
من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا در بیان
این حدیث عجب بر آستے بود کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا و لا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمود میں نہیں کام آتا تمہارے اللہ کے یہاں کچھ عدم
مناسبت ترجمہ با لفظ حدیث پر ظاہر ہست و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مومن نیست و در تفسیر عزیزی روایت
نمودہ ہست کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوّل من اشفع من امتی اہل
بیتی ثم بنو ہاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

65

سلم از حضرت عباسؓ مرویست قال قلت یارسول الله هل اغنیت عن عمك فانه یحوطك ویغضب لك قال نعم هو فی ضحضاح من نار ولولا انا لكان فی الدرك الاسفل من النار ببینید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بکار آن قریب ہم خواہد آمد کہ ایمان نیاوردہ بکار آمدن اہل بیت نبوی نہ چنانست کہ محل خفا باشد یک یک علاقہ با آنحضرت کار آمدنی ہست در شفاء قاضی عیاض وغیرہ کتب حدیث از ابوبکرؓ مرویست معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط والولایة لآل محمد امان من العذاب این فرقہ را ازان دولت عظمی ونعمت علیا محرومی ہست وہمین ہست منشا این ہمہ ہذیانات وہرچہ امریست کہ خرافت بیان صاحب تقویة الایمان ازان ظاہر وعیان ہست وآن اینکہ در آیہ کریمہ قل من بیدہ ملکوت کل شیئ وهو یجیر ولا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمہ نمودہ بتصرف وازہمان آیہ کریمہ صاف وصریح ثابت کہ مشرکان بربان خود ثابت نمیکردند بلکہ خاص میکردند باللہ پس این قسم شرک مخترعہ نجدیہ یعنی شرک فی التصرف عجب شرکیست کہ در مشرکین یافتہ نشد سند افادہ تنقیص مدعا می کند وتنبیہ نصیب نیست اگر ختم الہی نیست چیست عبارت اینمقام آنچنان مختلست کہ ما نا بکلام عقلا نیست

فصل چہارم در رد شرک فی العبادة ذکر کرد اولا آیہ لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم منه نذیر مبین الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیہ دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیہ سیوم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وانه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آیہ چہارم واذن فی الناس بالحج یاتوك رجالا الخ آیہ پنجم او فسقا

اهل لغیر الله به آیة ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد
القهار الآیة ازین آیات و دعاوی که در اول باب بمنود و اصلا ثابت نیست کما
بینا سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده
من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق
قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من
ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا مذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی
الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب
الیات نساء دوس حول ذی الخلیصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعاش
هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات و احادیث را که بعضی
از ان از دعاوی محض بیگانه و بعضی محتمل و مجمل که بیان آن بجائے دیگر موجود و
خاص را عام و مقید را مطلق و مشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کار بند
گردیده شاه ولی الله در حجة الله نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی
المرأة والدار والفرس اقول التفسیر الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث
ان هنالک سببا خفیا غالبا یکون به اکثر من یتزوج المرأة مثلا
خاسرا غیر مبارک ویستحب للرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان
یریح نفسه بترک تزوجها وان کانت جمیلة وذات مال و هم دران کتاب
است اما الرقی فحقیقتها التمسک بکلمات لها تحقق فی المثال و اثر و القواعد
الملیة لا تدفعها ما لم یکن فیه شرک لا سیما اذا کان من القرآن او
السنة او مما یشبهها من التضرعات الی الله و العین حق وحقیقتها تأثیر
الما رنفس العائن وصدمة تحصل من الما مسها بالعین وکذا نظرة
الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمائم والتولة محمول علی ما فیه

منزلت او انهماك في التسبب بحيث يغفل عن البارى جل شانه واما الفال والطيرة
فحقيقتهما ان الامر اذا قضى به في الملاء الاعلى ربما تلونت بلونه وقايع جبلت على
سرعة الانعكاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التي يتفوه بها من غير قصد معتد
به وهي اشباه الخواطر الخفية التي لا يقصد اليها بالذات ومنها الوقايع الجوية
فان اسبابها في الاكثر من الطبيعة ضعيفة وانما تختص بصورة دون صورة
باسباب فلكية او انعقاد امر في الملاء الاعلى وكان العرب يستدلون
بها على ما ياتي وكان فيه تخمين واشارة ووساوس بل ربما كانت مظنة الكفر
بالله وان لا تنطح الهمة الى الحق فنفى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة
وقال خيرها الفال يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من
تلك القبايح ونفى العدوى لا بمعنى نفى اصلها لكن العرب يظنونها سببا
مستقلا وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب انما تتم
اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لانه اذا انعقد اتمه الله من غير ان تخرم
النظام والتعبير عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية
والهامة تريغتم بالسرائر غالبا وكذلك الغول فنهوا عن الاشتغال بهذه
الامور لا ان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف والاحاديث متظاهرة
على ثبوت الجن وترددها في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت
اصل الشوم في المرأة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث
جواز الاشتغال بها ومن حيث انه لا يجوز المخاصمة في ذلك فلا يسمع
خصومة من ادعى على احد انه قتل ابله او مرضها بادخال الابل المريضة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نفى
عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن اشد نهي وبرئ ممن اتى كاهنا ثم

لما سُئل من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل في العنان فتذكر الامر قد قضي في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الى الكهان فيكذبون معها مائة كذبة يعني ان الامر اذا تقرر في الملاء الاعلى يترشح سنا رشحات على الملائكة السافلة التي استعدت للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكياء الجن ثم تلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تتمكن ان النهي ليس معتمدا على عدمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من نفعهما اما الانواء والنجوم فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لا لنفي الحقيقة البتة وانما توارث السلف الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك التاثيرات لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه على حرارة الزنجبيل وبرودة الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبايع فكما ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بها يتمسك في دفع الامراض فكذلك للافلاك والكواكب طبايع وخواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب في محل ظهرت قوته في الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن بشيء يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجرأة والجهورية ونحوهما لمعنى في مزاجه فلا تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض اثر ثم هذه الطبايع الخفية وثانيها وجه يشبه قوة روحانية متركبة

مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفسانية في الجنين من قبل امه وابيه والمواليد بالنسبة الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيا العالم بنيعان صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات الفلكية انواع ولكل نوع خواص فامعن قوم في هذا العلم فحصل لهم علم النجوم ويتعرفون بها الوقائع الآتية غير ان القضاء اذا انعقد على خلافه جعل قوة الكواكب متصورة بصورة اخرى قريبة من تلك الصورة واتم الله قضاءه من غير ان يخرم نظام الكواكب في خواصها ويعبر عن هذه النكتة بان الكواكب خواصها بجري عادة الله لا باللزوم العقلي ويشبه بالامارات والعلامات ولكن الناس جميعا توغلوا في هذا العلم توغلا شديدا حتى صار مظنة لكفر الله وعدم الايمان فعسى ان لا يقول صاحب توغل هذا العلم مطرنا بفضل الله ورحمته من صميم قلبه بل يقول مطرنا بنوء كذا او كذا فيكون ذلك صادا عن تحقق بالايمان الذي هو الاصل في النجاة واما النجوم فانه لا يعرج عليه اذ الله مدبر العالم على حسب حكمته علم احد او لم يعلم فلذلك وجب في الملة ان يخمل ذكره وينهى من تعلمه ويجهر بان من اقتبس علما من النجوم اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلك مثل التوريت والانجيل شدد النبي صلى الله عليه وسلم على من اراد ان ينظر فيهما لكونهما محرفة ومظنة لعدم الانقياد للقرآن العظيم ولذلك نهوا عنه خفاجي در شرح شفا نوشته لا تقولن احد كم ما شاء الله وشاء فلان وهذا النهي تنزيهي لرعاية الادب بترك العطف بالواو الموهمة للتساوي و در شرح حديث بئس خطيب القوم انت نوشته امر النبي صلى الله عليه وسلم الخطيب بالافراد لئلا يوهم كلامه التسوية والمخاطب الوفد الذي قرب عهده بالاسلام

ومثله قوله لاتقولوا ماشاء الله وشئت او لانه فصم منه التسوية فيختص بمن كان
حاله كذالك ويقوی هذا الاحتمال حدیث ابی داود الذی علم فیه النبی
صلی الله علیه وسلم امته کیف خطبة الحاجة انتهی ملخصا خود در بیان تقویة الایمان
در حدیث السید هو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک و مختار
بود و محکوم کسے نباشد خود هرچه خواهد کند باینمعنی سوائے خدا تعالی دیگر را سید گفتن
روا نیست دوم آنکه از دیگران امتیازے داشته باشد باین معنی دیگر را گفتن درست
است و باینمعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را سید عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهی
ملخصا بر چند این قاعده خاص برائے تصحیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان
جاری گردیده مگر تمام سهاوری نساو را از بیخ بر کنده چه هرگاه مقرر شد که بتعدد
اراده معنی از معانی حکم متبدل میشود پس بچه سبب این قاعده مخصوص شد بسید و در
عبد جاری نگردیده و حکم قطعی بشرک نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش
چگونه مطلقا شرک گردید موافق حق و مطابق آنچه درینمقام بے اختیار از زبانش
بر آمده همین است که موقوف است بر اراده معنی عبد و ظاهر که مومن عبادت رسول مراد
نخواهد داشت و گمان بد کردن با آنکه بعض الظن اثم وارد مفید هم نیست اگر گویند
که لفظ عبد در محاوره بمعنے دیگر نیامده محض غلط است عبد الرحیم و عبد الدینار
و عبد الصاد در احادیث موجود است بالجمله از همین بیان او اکثر موهومات او باطل
میگردد و تمام علماء عرب و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابله اصول
نجدیه ... بجواز وداده اند شیخ محمد عابد اسدی انصاری که از عمده علماء حرمین
بود ... نجدیه ... هم که ... صحبت آن مرحوم یافته بسعادت تلمذ و اجازت او
... رسائل شیخ مرحوم اتحاق هم میکنند رساله او
... مسعد ... ساله ... است ... الحاصل اطلاق الفاظ مشترکه

الٰہی در وجلوه گر شده صید دلہا به جاذبه محبت میکند و ہزاران ہزار عاشق حسن ازلی
دیوانه وار نه پئے توقع منفعت و استفاده کمالے از دو ر دوست بجاذبه کمند او دویده
می آیند و بر آستانهٔ او سجدات می کنند و مشتاق لمعهٔ از جمال او بیند این مرتبه از آن
مراتب است که ہیچکس را از البشر ندا ده اند مگر بطفیل این محبوبیت مقبول برخی از اولیای
امت را شمه از آن محبوبیت نصیب شده و مسجود خلایق و محبوب دلہا گشته اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہما انتہی الله تعالی
از اسمای حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
شفا و مواہب باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از آنکه رؤف و رحیم و مومن و مہیمن و عزیز و
حق و خبیر و علیم و شکور و شہید و نور امثال آن و سوای اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم
مسمی فرموده است اتصاف آن حضرت بدیگر اسماہم در حدیث صحیح وارد است مثل اول
و آخر و ظاہر و باطن و غیرہا حالا بیان میکنم سر تعلیط و ماده افراط و تفریط ساکه باعث
گردیده برین ہذیان سرائیہا و آن خطاست در معنی لفظ آله و شرک باید دانست که
لفظ آله بمعنے معبود است و غالب در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنے موجود و واجب
لذاته و در تفسیر کبیر در سورهٔ فاتحه مذکور ان الاله ہو المعبود سواء عبد بحق او باطل
ثم غلب استعماله فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مائة المسائل و در تفسیر رحمانی نوشته
الاله اسم لذات المعبود فہو وان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذالک لا یوصف
به ثم غلب علی المعبود بالحق و ہم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قال
الاله ہو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموحد
لغیره و شرک در شرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوہیة خواه
در الوہیت بمعنے استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوہیت بمعنی وجوب وجود
مثل مجوس و صاحب مائة مسائل کرتر دید نموده و الوہیت و استحقاق عبادت وگفت

غیر مغفور کہ سزاے آن محدود قرار دادہ اند نخود تصریح نمودند کہ چیست و نہ عند التعرض بیان کردند مرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سوائے اقسام اربعہ یعنی شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادۃ و شرک فی العادت ہست کہ این اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید و نقیض یا نست مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی در ہمین بحث از مولوی یا دعلے مانگپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم و مجبوج شدہ بودند و مشرکان عرب اصنام خود را الہ یعنی معبود اعتقاد می کردند و ہمین بود شرک شان و منکر توحید بودند یعنی یک بودن الہ اعتقاد نداشتند و از کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ سخت تبری می نمودند و گفتند اجعل الآلہۃ الہا واحدا ان ہذا لشیٔ عجاب و انطلق الملاء منہم ان امشوا و اصبروا علی الہتکم ان ہذا لشیٔ یراد اگر اصنام خود را الہ اعتقاد نمیکردند انکار از کلمہ طیبہ و استعجاب از ان چہ معنے دارد و از شنیدن آیہ کریمہ و الہکم الہ واحد تعجب چرا میکردند و در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند و گفتند کہ کیف یسع الناس الہ واحد و ان محمدا یقول الہکم الہ واحد فلیاتنا بایۃ ان کان من الصادقین و کلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتند و ہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق ہست برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوہیت اصنام و کافر شدن آن لیام ہمین کلام و دانستن شان بتان را برابر خدا در الوہیت یعنی معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پر اند این وہ بیان کو چک ابدا ان مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

مباح بعضے مستحب بعضے مسنون بعضی واجب چنانچه چیزے ازان گذشت ومنافی
خسا و چند امور اند یکی اینکه باوجود دعوی توحید معنی کلمه توحید نفهمیدند همین کلمه
کلمه بیان کنند مذهب شان رد میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه
مذهب مشرکان از کلمه توحید رد میگردد همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان
معتقد الوهیت بتان سوای خدا بوده اند که از کلمه توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای
یکی مذهب مشرکان رد گردید مگر اینها میگویند که مشرکان معتقد الوهیت بتان
نبوده اند پس کلمه توحید که رد مذهب مشرکان میکند رد دعوی این بدعتیان هم
میکند لفظ اله را در تمام تقویة الایمان بمعنے شرعی ترجمه ننموده جا بے هیچ جای هیچ
نوشته داد در آیه وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما یشرکون اله را بمعنے مالک ترجمه نموده و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله
غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور بیرون پریشان لفظ حق جای بر زبان نیامده
که بحدیث برهم پیشد دوم اینکه در آیات بکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور گردید عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نموده چنانچه در ذیل
آیه والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفا نوشته اس آیه سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر
کہ اوسکے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے سو وہ مشرک ہے اور جھوٹا
اور اللہ کا ناشکر معنی آیه اینکه آنانیکه گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند که عبادت
نمی کنیم او شان را مگر برای اینکه نزدیک کردانند ما را سوئے خدا تحقیق الله حکم
خواهد کرد در میان شان در چیزیکه اختلاف میکنند دران تحقیق الله هدایت
نمیکند کسیرا که دروغگو و ناشکر است از آیه کریمه بر هر ذی شعور ظاهر که تکیه بر
اتخاذ اولیا و عبادت شان برائے نزدیکی خدا است و لیقربونا متعلق به نعبد

معاش و معاد ایشان را اصلاح کند انتهی و من الناس من یتخذ یعنی جماعت هستند که
برای خود میگیرند از راه کمال ضلالت در آمده و از حد آ و بیت بیرون آمده من دون الله
یعنی سوای خدا که منعم حقیقی و محبوب بالذات غیر او در عالم نیست انداد ایعنی
بتان یا ن خدا امثال آنکه ایشان قدر و لائق ظاهر و شع میکنند از آنکه غیر او برابر او توانند
اگرچه یک کس باشد چه جای اینهمه انبوه خدایان انتهی بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بمخالفت تفاسیر دوم آنکه همین مضمون در دیگر
آیات کثیره بلفظ من دون موجود اله مع الله بل هم قوم یعدلون قالوا
ءآلهتنا خیر ام هو فاضربوا لک الامثال لا سیوم آنکه الفتن آیة اخیره و امثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت میشود چه لفظ من دون و انداد هر دو موجود اگر مراد
ازین دون الله آن باشد که معنی نوشته تا تعارض صریح و تهافت قبیح لازم می آید
سبحانه و تعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیه نجدیه اینکه محبوبیت و شفاعت خواهان
بندگان و تفویض امور و تدبیر و تصرف بایشان که باتفاق شرائع ثابت هر مشرکین
بخیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را الا اعتقاد نمودند و در الوهیت
برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند نجدیه از اصل
آن امور منکر گردیده بمخالف شرائع خود را ملوم و مطعون ساختند شاه ولی الله
در حجة الله نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات
حملوا الالفاظ المستعملة المتشابهة على غير محلها كما حملوا المحبوبية والشفاعة
التى اثبتهما الله تعالى فى قاطبة الشرائع لخواص البشر على غير محلهما
وكما حملوا مدد و خرق العوائد والاشراقات على انتقال العلم والتسخير
الاقتضاء الى هذا الذى يرى فيه والحق ان ذلك كله يرجع الى قوى
ناسوتية او روحانية تعد لنزول التدبير الالهى على وجه وليس من

اعمال اعتبارے ندارد یعنی او را کنند و این افعال بے اعتقاد و اقرار موحدیت
علی ہذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت است در الوہیت و اقرار شرط است وسجده
وطواف و نذور و قرابین وغیره از فروع دعوا ارض کرد با ہمہ شرک موجود و
بے اعتقاد الوہیت این اعمال و افعال اعتباری ندارد یعنی مرتکب این افعال
بے اعتقاد و اقرار مشرک نیست مشرکین عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصنام
را الٰہ اعتقاد میکردند و اقرار مینمودند و ہمین بود شرک شان کہ برائے رد آن
قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل نمیدانستند صرف
صفت الوہیت ثابت میکردند از راه غلط فہمی یعنی اللہ تعالیٰ را بر خود قیاس
کرده کہ یک بادشاه خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا و اعوان کردن نمیتواند
باین جہت اللہ را شرکا او قرار دادند عزی برائے عزت دادن و دبرائے
دوستی گرامیدن یعوق برائی حفظ از دشمنان وغیر ذالک و غلطی شان این
بود کہ خاص را عام شودند یعنے صفت الوہیت را کہ خاص باللہ است عام
فہمیدند و مجددیہ ہم از را غلطی عام را خاص فہمیدند یعنے تصرف انبیا و اولیا را
کہ عام است و منشا بہ تصرف خدا و تاثیر قدسی یعنے باسباب ظاہری تعلق ندارد
و در خویش و بادشاہان نیافتہ در وہم افتادند کہ این گونہ تصرف خاص بخدا است
پس کہ اینچنین تصرف برائی بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد ہر دو فرقہ یعنے
مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فہمی برابر اند و سبب غلطی ہر دو فریق قیاس
غائب است بر شاہد بجنانکہ شرک واجب الاحتراز است حکم شرک ہم بر خلاف شرع
واجب الاجتناب این قرن شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمہور جماعت بعضی
آیات را کہ لفظ من دون اللہ دران یافتند دون را بمعنی تعبیر نمودہ چنان
قرار دادند کہ مشرکین آن عہد اصنام را الٰہ اعتقاد نمیکردند بلکہ شرک شان ہمین

فیهما آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا لا تجعل مع اللہ الها آخر فتکون من المعذبین لا تقولوا ثلثة لا تتخذوا الٰهین اثنین ام لهم الٰہ غیر اللہ سبحان اللہ عما یشرکون ءالٰہ مع اللہ تعالی اللہ عما یشرکون ءالٰہ مع اللہ قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین ام اتخذوا آلهة من الارض هم ینشرون لو کان فیهما آلهة الا اللہ لفسدتا فسبحان اللہ رب العرش عما یصفون اجعل الآلهة الٰها واحدا ان هذا لشیء عجاب

الملاء منهم ان امشوا واصبروا على آلهتكم ان هذا الشيء يراد الحاصل
ازانچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرعا معتبر در توحید و شرک همان صفت الوهیت است
و بس زآن صفت در غیر ذات واحد حق تعالی یافته نمیشود نه بالذات و نه بعطای
او تعالی شانه نه کامل و نه ناقص و همین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده که مستلزم
تعمیم صفت خاص است بخلاف سائر صفات و افعال او تعالی که مخلوقات خود را
هم علی تفاوت المراتب دران چیزها شرکت عطا فرموده است فجعلناه سمیعا
بصیرا وجعلنا من الماء کل شیء حی هو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاءون الا ان یشاء الله لا
یکلف الله نفسا الا وسعها ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه
که عبارت است از حیات و علم و سمع و بصر و کلام و مشیت و قدرت و اراده
واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و همچنان در صفات
اضافیه و افعال یکه ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف بقدرت
و غیب دانی بعلم و امثال ذلک چراکه این چیزها بمخلوق هم عطا گردیده و صفت
منشاء شرک اصلا و مطلقا قابل عطا نیست در این صفات و افعال اعتبار صفات خاص
ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی را ست یعنی حیاتیکه خدای
تعالی راست آنچنان حیات و قدرتیکه خدا تعالی را ست آنچنان قدرت و علم و سمع
و بصر آنچنانکه خدا تعالی راست و تصرف آنچنان که خدا تعالی راست برای دیگری
ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمیتواند چه بنص قرآن و سنت ثابت که مشرکین
اصنام خود را این چنین اعتقاد نداشتند و مشرک بودند پس ثابت شد که شرک
شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او بر امریست غیر آنها و آن صفت
الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیه هم

فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی حسنها وسیئها فوجدت فی محاسن اعمالها الاذی یماط عن الطریق ووجدت فی مساوی اعمالها النخاعة تکون فی المسجد لاتدفن

۷۷

کلام مرسیمی ونیز فصل که برای این قسم عقد نمودند ذکر نمودند دران آیات واحادیث
که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عز وجل واین بحث دیگر است کلام در
شرک است ونیست دران آیات واحادیث که این صفت معتبر است در شرک و
نیست محصل آن مگر اینکه علم غیب خاصه خداست وبس پس هرکه غیب خاصه خدارا
برای مخلوقی ثابت کند این اعتقاد باطل ومخالف شرع است نه آنکه شرک گردد
هر بطلان ومخالفت شرع شرک نیست وعادت امت شیطان است که یک لفظ از
یکجا گرفته هیچ خیال اطراف وجوانب نموده وبر اصول دین لقطه انداخته زبان دراز بها
میکنند بهتان درین بحث هم بعمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم
غیب است بخدای عز وجل ودر آیه کریمه لایظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول استثنا هم موجود اگر غیب مدار شرک میبود اظهار دیگری بر وامکان
نداشت جمهور مفسرین واکابر درین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب خاصه خدا
غیب مطلق است وغیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بخدای عز وجل
است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب است نه غیب اضافی
یعنی آنچه غائب است از ملک وشاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
مثل عالم برزخ وبهشت ودوزخ وسائر آنچه متعلق است بملکوت پس اطلاع
فرد بشری بر تمام ملکوت واطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد
نوع خود بلکه بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه بیضاوی وملی در تفسیر ودیگران هم
تصریح نموده اند که اطلاع بر تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخداست نیست
وبه اخبار صحیحه برای حضرت اسرافیل ثابت وبرای بعض اولیاء ایضاً هم بتواتر منقول
نمی بیند در قرآن وعلم آدم الاسماء کلها وآنچه نوشته من زعم
ان ارواح الانبیاء والاولیاء حاضرة وناظرة صار مشرکا

مراد صحیح از وشان آرزو داشتن خیال خام است این است کلام اجمالی در شرک فی العلم
و همچنان از جمله افعال خدای عز و جل تصرف را مدار شرک قرار داد و سوای آنچه در
ردان مذکور شد یک نکته و رباقتنی است که اهم مباحث قرآن مجید در شرک است
و در یجا هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن ببینیم یجا هم این لفظ در
آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک لغوی
و همچنان در قسمین باقیین را افعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده
و هو لحاتر بی و اصل مسئله افعال را یاد باید داشت که مجال کثیره کار خواهد آمد
و آن اینکه نسبت با فعالیکه اختصاص مع الطلب دارد گردیده یعنی آن افعال
را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگرے
باعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر
ممنوع خواهد بود و قید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضے صفات و
افعال خاص اند برای خدا مگر طلب نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص
حکم بخدا از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حاکم بگوئید و دیگرے را
نگوئید که خصوصیت طلب بی منع طلب از غیر نمیباشد و مثل ایاک نستعین
خصوصیت استعانت بالله تعالی از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص
از من طلب مدد کنید و از دیگرے نکنید که خصوصیت طلب بے منع از غیر نمیباشد انتهی
ترجمة المقدمه عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف میکنند بدعت
را آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه
صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح
و حسن را اعتبار نمیکنند یعنی هر چه بعد این ازمنه حادث شده همه بدعت حرام
و کفر است نیک باشد یا بد بعضے ملاحده نظر بر این راه رفته اند علما مصری گویند

الامر بیا باطلاق قطعا ... فهو لیس ببدعة و ... حدث فی احد من ... لا یتوقع فیها الخبر و ... فی بالخیر فهو بدعة ضلالة ... الازمنة الثلثة المشهود ... حاصله ان ما حدث بعد ... فتح و خالف الاجماع المسلمین ... فتیح فی الدین و اخترع ... شرک ان ما تقولوا ابتدأ ...

... ان اکثر البدع المقطوع بقبحها بل کلها امور ... فی البیع و السوء قلما ... بعضها تخترع و اسوء منها ... انما حدث فی بعض الازمنة الثلثة اما البدع الاعتقادیة التی هی الحمل ازداد البدع

٧١

... فی احد منها ... لیس ببدعة و لا ... انا الخبر الازمنة الثلثة النبی ... قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ... مثل امتی ...

او اوسطها او آخرها ورد ايضًا من سن فى الاسلام سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من
عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيها
الخير انتهى خلاصه اينكه هر بدعت تجديد وريجا نقل ميكنم وبعد فهذه رسالة
فى تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الدجالين
المبتدعين الملحدين فى الدين وهم الذين روى مسلم فى صحيحه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون فى آخر الزمان دجالون
كذابون ياتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل لانهم
فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عند
سمعهم وسماع آبائهم لمفواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم
فى النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
فنقول قال الشيخ امام العلامة محي الدين ابو ذكريا يحيى بن شرف
النووى فى تهذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
فى الشرع هى احداث ما لم يكن فى عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهى منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته
وتمكنه فى انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله فى آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة
ومكروهة ومباحة قال والطريق فى ذلك ان تعرض البدعة على
قواعد الشريعة فان دخلت فى قواعد الايجاب فهى واجبة او فى

٧٩

وللبدع المكروهة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع فى اللذيذ من الماكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الاكمام وقد يختلف فى ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة فى عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة فى الصلوة والبسملة هذا آخر كلامه وروى البيهقى باسناده فى مناقب الشافعى رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثانى ما احدث من الخير لا خلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضى الله عنه فى قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعنى انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام الشافعى انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر فى فتح المبين شرح الاربعين للامام النووى فى شرح حديث عايشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث اى انشاء واخترع من قبل نفسه فى امرنا اى شاننا الذى نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم واستمر العمل به ومن ثم جاء فى رواية دينا والمراد الحكم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شيء من قواعده وادلة العامة فهو رد اى مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاته لما ذكر بعدم مشروعيته بالكلية كنذر القيام وعدم الاستظلال ومن ثم ابطل صلى الله عليه وسلم ذلك لمن نذره او بالاخلال بشرط او ركن عبادة كان او عقد فلا يتعلق بها اثر مطلقا على الاصح من خلاف فيه

٨٠

١٠

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاج اليه من الحساب وغيره من العلوم
الآلية وكتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح و
من ثمه استحياز كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت
في جمع القرآن فان عمر اشار على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله انه لحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لما مضى بل موافقة له لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

٨٢

لا تتوقف على سببها خصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل فمدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم يأخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد في الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والا فهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشرع يعتر
تختل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب
ذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلي
فحسن رضي الله عنهم فان ماعرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا اي في حق المقلد الصرف في ثلاثة لانه منه القرينة

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد
الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل
في الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف
محدث له اصل في الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن
اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثم قال عمر رض في التراويح
نعمت البدعة هي فليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القرآن
باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء
الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة
منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل
عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال
بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف
والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل
وتمييز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد
على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين
لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يتاتى
حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة
احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام
في دقائق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية
ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة المساجد وتزويق المصاحف
ومن المباح التوسع في لذيذ الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

پس بعد ذکر نمود عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی الله علیه وسلم
که مشتمل ست بر نقل استحسان و استحباب از جم غفیر و جماعه کثیر ائمه اعلام و هداة اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی و ابن جزری و ابن کثیر و ابن دحیه و ابو شامه شیخ نووی و
ابن جوزی و ابن طغربل و ابن فضل و شیخ ابی عبد الله بن محمد بن النعمان و جمال الدین
عجمی و یوسف الحجار و یوسف ابن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابا موسی الزرهونی
و ابن البطاح و مخلص کتانی و ظهیر الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی
و صدر الدین بن عمر و غیرهم که هر یک ازان کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و
مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کرده اند حسن آن بدلائل تفصیلی و کسیکه
کلام کرده دران کلانش رار و نموده اند و این ما جرا تفصیل در رد اتحاقیات بیان
نموده ایم و در ینجا بخوف تطویل اعاده نموده یم بعد نقل سیرت شامی نوشته و بعد
ذلک فنقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هی فی امور الدین والتشریع
والمحدث فی امور الدنیا لیس ببدعة و ان البدعة منقسمة الی حسنة وقبیحة
فمنها واجبة ومنها محرمة ومنها مندوبة ومنها مکروهة ومنها مباحة
والمحدث من الدینیات ان خالف الکتاب والسنة او الاجماع او الاثر
فهی ضلالة و رد و ان لم یخالفها فلیس برد وما کان منها خیرا فهی بدعة محمودة
وان البدعة الحسنة متفق علی ندبها فما اخترع مبتدعة من اطلاق البدعة
الضالة علی کل محدث فی امور الدنیا والدین وقصرها فی القبیحة فمنشاء الجهل
والاعجاب برائه والاجتراء علی الله و در رسوله شاه عبد العزیز در فتوی جواز
عرس نوشته اند و هم آنکه بهیئت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین نبود اگر کسی باین طور بکند

للداخل لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس رضى الله عنه ولكن اذا لم يثبت فيه نهى عام فلا نرى فيه باسا فى البلاد التى جرت بها العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها بل الاحسن المساعدة الا فى ما ورد فيه نهى لا يقبل التاويل عقيده سيوم فعل مباح بلكه حسن وسائر امور خير از مداومت وملازمت وتخصيص زمانى ومكانى حرام وكفر ميگويد ودراين مدعا بر بيانات گوناگون وهذيانات بوقلمون جلوه نمايش ميدهند كه در رد سخافيات ازاله همه شبهات نموده ايم درينجا مختصر اچيزى ذكر ميكنم در صحيح مسلم از عائشه صديقه رضى مرويست احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ودر صحيح بخارى از مسروق مرويست اى الاعمال احب الى الله قالت الدائم وهم در صحيحين از عبد الله بن عمرو بن العاص رضى مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ودر صحيح مسلم از عمر رضى مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن حزبه او شيء منه فقرأه ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له كانما قرأه من الليل ودر حصن حصين نوشته وينبغى من كان له ورد فى وقت من ليل او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه ويأتى به اذا امكنه ولا يهمله ليعتاد الملازمة ولا يتساهل فى قضائه صاحب لمعه در رد قول كسيكه تحديد الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصيره حراما وكذا بل الفعل المندوب الحسن ايضا گفته نوشته ذلك بهتان وكذب وافتراء على

في صحيح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد
اليهود يصومون صوم عاشورا فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي
اظهر الله فيه موسى عليه السلام وبني اسرائيل على فرعون فنحن نصومه
تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى منكم فامر بصومه
وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشورا ويتخذونه عيدا
ويلبسون نسائهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم
فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلعم
بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد
كل وضوء مع انه لم ياخذه عنه صلعم نصا بل استنباطا من الامر
بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسوال
عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجازته
صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح
مسلم عن ابي قتادة قال النووي في شرحه وفي الحديث دليل على
ان الزمان ايضا يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باحتر
تقييد المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم
بان كونه خصصهما ببعض الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن
كونها سنة وغيره ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق على جواز فعلها
والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على
تمليح تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على
من تكلم فيه وما هو الا شاذ نادر ومنها انذار رجل على عهد رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم النحر ببوانة وقوله صلعم اوف بنذرك

والحديث في سنن ابي داود ومنها انه تبايد الصحابة ان لا تقبر الا الاخر الطعم والقصد في تهذيب النووي ومنها ان تعين النبع برجب الذي كان من فعل المشركين لطواغيتهم وبعد رفع النجع اي كون الاصنام مر وحمل النحس اي كون النبع لله قرنه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كما هو مذهب جماعة واستحسنه بعض الائمة من الصحابة والتابعين وتبع التابعين ولم يعم بنفس التقييد بالزمان مع انه تقييد

الشرع بين ومن حكم بكراهته فالمعارض من الادلة وغيره لا لنفس التقييد فقد بقي بطلان ما قال التابع التقييد من ان الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان يصير البدعة كيف ابل الفعل المندوب [illegible]

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه ابتدا الظهور
آمده رفته رفته شیوع یافته در حق کبوه که صاحب در مختار و صاحب قنیه و دیگر فقها
تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
آنرا بصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا
عبد الله گجراتی که از اعاظم علما و صلحاے وقت خود و معاصر شیخ عبد الحق بلویست
در وصیت نامه خود نوشته است تقییدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات
و تعینات در مقروات بفاتحه ہاے و نیاز ہاے بزرگان از اتفاقات و رسوم
صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیاے عظام است کسانیکه کمال ظاہری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اہل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضے از تراکیب که ذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور در این
چیز باید در رسائل و اوراد اکابر ہم بنظر آمده مثل ترکیب توشه اصحاب کهف
و غیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات ست
و رقی که این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقے نیست میان آن
و این ظهور برکات و آثار در ین تخصیصات از یقینیات است مثل سائر تجربیات
انتهی کلامه فقیر میگوید و تفسیر عزیزی در خواص سوره لقدر نوشته است
که از خواص مجربه این سوره انست که در ہنگام بر آمدن آبله اطفال که آنرا چیچک
خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل ہم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الہی آن طفل را در
ان سال چیچک نبر آید و اگر بر آید سہل و آسان گردد و آسیبے باو نرسد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن و تسیم یا برنج باشکر و غیرات
بقدر حاجت مستحق را در ہمان مجلس بخوردن دہند و آن مستحق بحضور قاری

المصاب بالعين من نحو لفحة سبة واحدة فتبرء باذن الله تعالى ومولانا
بعد ازین عبارت نوشته وهذا المعنى مما لا يمكن تعليله ومعرفته
وجهه من جهة العقل فلا يرد لكونه لا يعقل معناه وقال ابن العربي
ان توقف فيه متشرع قلنا الله ورسوله اعلم وقد عضدته
التجربة وصدقته المعاينة ومتفلسف فالرد عليه اظهر لان عنده ان
الادوية تفعل بقواها وقد تفعل بمعنى لا يدرك ويسمون ما هذا
سبيله الخواص وهم در مواهب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن
عفان رض راى صبيا مليحا فقال دسموا نونته لئلا يصيبه العين

مقصد چهارم اصل در اشیا حرمت ست یعنی هرچه از شارع منقول
نیست حرام است دانست باید که در کتب فقه و اصول بعد آنکه مبحث کلام رسید بحث
در اصل اشیا است که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم
پس اشیا که حسن و قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور
و مکروه و مباح قبل الشرع و بعد از آن هیچ بحکم شارع و چیزے که علم حسن و
قبح آن بعقل معلوم نباشد در معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت
آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است
سیوم توقف و این اباحت را اباحت اصلیه و اباحت حقیقیه گویند که اشعریه و
ماتریدیه از آن منکر که نزد ایشان قبل شرع حکم نیست و تحقیقیکه در اهل سنت
است که اصل در اشیا اباحت است و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا خطر که
مذهب بعض ایشانست نسبت بزمان فترت است و این اباحت غیر اباحت معتزله
است که حکم نیست نزد اهل سنت و معنیش اینکه معاقب کرده نمیشود با جمیع افعال
معامله مباح یعنی ماخوذ نمیشود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند

[illegible] تردد فی اصول الشافعیة والاشاعرة علی التنزل ای مذهب المعتزلة ان للعقل حکما بالحسن والقبح والاتفاق قبل البعثة لا یوصف عندهم بشیء من الاحکام [illegible]

[illegible]

بحکم الشارع بالتخییر فیما الغرض [illegible] شرعی بعد ورود شرع [illegible] باعتبار اتفاق [illegible] عن ابن عباس قال کان اہل الجاہلیۃ یاکلون اشیاء ویترکون اشیاء تقذرا فبعث اللہ نبیہ و انزل کتابہ واحل حلالہ وحرم حرامہ فما احل فہو حلال وما حرم فہو حرام وما سکت عنہ فہو عفو [illegible]

آن اباحت اصلیہ شرعیہ است ونیست دران اختلاف کسے از متقدمین اصولین اہل
سنت قال صاحب المسلم الاباحۃ حکم شرعی لانہ خطاب الشرع بالتخییر والاباحۃ
الاصلیۃ نوع منہ لان کل ما عدم فیہ المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ
فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فمعنی لایکون الا بعد الشرع خلافا
لبعض المعتزلۃ و قال مولانا بحر العلوم فی شرحہ ای عدم المدرک الشرعی نفسہ مدرک
شرعی لحکم الشرع بالتخییر والاباحۃ الاصلیۃ لاتکون الا فی موضع عدم المدرک
الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل بحکم بخصوصہ اصلا فالاباحۃ الاصلیۃ فیہا
حکم بالتخییر فمعنی لاتکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلۃ فانہم یقولون بالاباحۃ
وغیرہا من الاحکام قبل الشرع و در شرح مختصر الاصول نوشتہ الاباحۃ حکم شرعی
خلافا لبعض المعتزلۃ فانہم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعلہ وترکہ وذلک
ثابت قبل الشرع وبعدہ ونحن ننکر ان ذلک اباحۃ شرعیۃ بل الاباحۃ خطاب
الشارع بذلک فافترقا مرزا جان در حاشیہ آن نوشتہ قولہ خلافا لبعض
المعتزلۃ ہم الذین قالوا الافعال الاختیاریۃ التی لایدرک العقل اشتمالہا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہا عنہما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ
لانہ تعالی خلق العبد وما ینتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحۃ لہ دفعا للعبث و
حاصل النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ہل ہو عدم الحرج فی
فعلہ وترکہ او حکم الشرع بذلک والتحقیق ان ما لایدرک العقل اشتمالہا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہا عنہما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ
صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ہؤلاء البعض من جہۃ ان الاباحۃ فی
عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وہذا کذلک وعند الجمہور
ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی

٨٩

قل لا اجد فیما اوحی الی محرما در تفسیر مدارک تحت آیۃ الاصل فی الاشیاء الاباحۃ [illegible] دل علی ان [illegible] قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض فلا تضیعوہا وحرم حرمات فلا تنتہکوہا وحد حدودا فلا تعتدوہا وعفا عن اشیاء [illegible]

می نویسد و فیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله و نشر عه لا بهوی النفس
وکتب فقه که ازین حکم مالا مال اند و در شرح وقایه در شرح قول ماتن ما لیس بحدث
لیس بنجس می نویسد لا حکم بحرمة المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله وهی الحل و
یلزم منه الطهارة و در هدایه در فصل حداد نوشته ان الاباحة اصل و در باب الغنائم
فبقی اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چهل و ششم نوشته
امریکه منقول از آنحضرت صلعم و صحابه رض نباشد غیر مشروع است چنانچه صاحب
هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم و صحابه رض دلیل گرفته است منها فی کتاب
الصلوة فی فصل الاوقات التی تکره فیها الصلوة قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر
باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة
و منها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام
لم یفعل مع حرصه علی الصلوة و مدعای صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقه
ندارد و چه عدم نقل چیزی دیگر و نقل عدم چیزی دیگر عینی در حاشیه هدایه می نویسد
هذا مبنی علی معرفة الحدیث الذی فیه عدم زیادة النبی علیه السلام علی
رکعتی الفجر و لذا قال الاکمل ان الترک مع حرصه علیه السلام علی احراز
فضیلته التنفل دلیل الکراهة و این بحث و تصحیح مائة المسائل بتفصیل ذکر کرده ایم
من شاء فلیرجع الیه ظاهرا ماخذ این عقیده کلام ظاهریست مصری و شرح
مسند و بحث تلفظ به نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره از حنفیه و شافعیه نوشته
اما انکار الملاحدة الظاهریة و استدلالهم بان المتابعة کما یجب فی الفعل
مطلقا یجب فی الترک ایضا فمن بادر علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه
و سلم فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الحجة من غیر تفاوت باتفاق الامة
فمن جهلهم باصول الدین فان علماء الاصول باسرهم صرحوا اجلاقه فی

[illegible]

[illegible]

میتوید المختار عندنا الاباحة و صاحب تلویح هم در ان بحث میتوید الاصل فی
الاشیاء الاباحة و ابوبکر ثابت دراسم ان ذهب که در رسانه ولی الله وحجت بالغه
نوشته ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم علی قسمین احدهما ما سبیله سبیل تبلیغ
الرسالة منه قوله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا وثانیهما
ما لیس من باب تبلیغ الرسالة منه قوله صلی الله علیه وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به
واذا امرتکم بشیء من رأیی فانما انا بشر وقوله صلعم فی قصة تابیر النخل انی انما ظننت
ظنا ولا تؤاخذونی بالظن ولکن اذا حدثتکم عن الله شیئا فخذوا به فانی
لم اکذب علی الله فمنه الطب ومنه باب قوله صلی الله علیه وسلم علیکم بالادهم
الاقرح ومستنده التجربة ومنه ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی سبیل العادة
دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنه ما ذکره کما کان یذکر قومه
کحدیث ام زرع ومنه ما قصد به مصلحة جزئیة یومئذ ولیس من الامور اللازمة
لجمیع الامة ومنه حکم وقضاء خاص انتهت لخص عبارة حجت بالغه وهم دران
کتاب نوشته من اسباب التحریف التعمق وحقیقته ان یامر الشارع بامر وینهی
عن شیء فیسمعه من امته فیفهمه حسب ما یلیق بذهنه فیعدی الحکم الی ما
یشاکل الشیء بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة او الی اجزاء الشیء
ومظانه ودواعیه وکلما اشتبه علیه الامر لتعارض الروایات التزم الاشد
ویجعله واجبا ویحمل کل ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی العبادة والحق
انه فعل اشیاء علی العادة فیظن ان الامر والنهی اشتملا هذه الامور فیحصر
بان الله تعالی امر بکذا ونهی عن کذا الی آخر ما قال وکشف رسول الله صلی الله
علیه وسلم عن فساد هذه المقالة وبین انه تحریف عقیده و تحریم تشبه مطلقا
مستلزم مساوات است و برین عقیده مشروع کثیره در باره تکفیر تخریج نموده اند و

91

الی شیئی من احوالہم انتھی وھذا کلہ فی المتشبہ بہم فی السیرۃ واما المتشبہ بہم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلک ہم القوم لا یشقی بہم جلیسہم و عن ابن عمر باسناد ضعیف طلس عن خذ یفۃ باسناد حسن انتھی ملا علی قاری درشرح فقہ اکبر نوشتہ انا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واھل البدعۃ المنکرۃ فی شعارہم لا منہیون عن کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کان من الافعال اھل السنۃ او من افعال الکفرۃ واھل البدعۃ فالمدار علی الشعار حسکفی درخزائن الاسرار نوشتہ ان التشبہ بہم لا یکرہ فی کل شیئی بل فی المذموم وفیما یقصد بہ التشبہ کما فی البحر درتفسیر عزیزی در ذیل آیہ کریمہ ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ مسطور است صفا و مروہ را از شعائر اللہ بودن محض ببرکت صبر حضرت ہاجرہ حاصل گشتہ کہ معیت خاصہ حضرت جل و علا درمیان ہمین دو کوہ بانشوہ درحق ایشان جلوہ گر شد وحل مشکل ایشان فرمود واین دو کوہ را صفا بسبب آنکہ جاہلان مکہ اساف ونائلہ را برانہا نہادہ پرستش میکردند از شعائر اللہ بودن معزول و ساقط گشتہ واگر یہود ونصاری بر شما طعن نمایند وبگویند کہ شما مکانات بتان را تعظیم میکنید وطواف آن مکانات می نمائید ومشابہت باکفار وبت پرستان برخود گوارا میکنید واین مخالف جمیع ملتہا وادیانست پس ازین طعن ایشان پروا نکنید وتنگدل نشوید زیراکہ معاملہ با خدا است ونیت شما بجا آوردن حج وعمرہ است نہ تعظیم بتان وحج وعمرہ بلاشبہ امر نیک است وبجا آوردن آن طاعت ضمن تطوع خیر یعنی وہر کہ بقصد طاعت بجا آرد کارے نیک را فان اللہ شاکر علیم یعنی تحقیق خدا تعالے قدردان است عمل او را رائیگان نمیکند گو بظاہر مشابہت باکفار پیدا شدہ باشد مانند روزہ روز عاشورا زیرا کہ او تعالی علیم یعنی دانا است

رد اصول اهل قرآن بر دیدن بر فروع واکثرے از جزئیات که صراحةً هم بیان
آمدند وحال ما بقی هم از آنچه مذکور شد سهل الحصول اما تنبیه بر بعض امور ضرور بنود
واضح باد که از عمده معتقدات فاسده ومبتدعات کاسده گویا که ما به الامتیاز
این طائفه از اهل سنت وجماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا واولیا
که شرک دانند ودلیل شان آیه ایاک نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر
میدهد واحادیث باب صبر وتوکل وا بفضله تعالے این بحث را در رد التحقیات
بخوب ترین وجه تحقیق نموده ایم در ینجا بنقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود
واضح باد که فصل مقوم این طائفه توهین وتحقیر معززین حضرت ارحم الراحمین است
ما درین مقام بتوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة والسلام نقل مے کنم
گو با مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد که موید ومعین مدعا وبین موضح
ضلال وغوایت آن اشقیاست **مقوله اول** در تفسیر عزیزے در دیباچه تمهید
تصنیف تفسیر نوشته بلکه ایضاح معانے سوره فاتحة الکتاب ودو سیپاره
آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوة خمسه وجمعه وجماعات ومحاضر
ارواح مقدسه انبیا واولیا وزیارات قبور صلحا وعرفا تلاوت این سوره هشتم
مینمایند انتهی لفظ محاضر ارواح انبیا واولیا را باید دید و معنے آن از قرآن شیطان
باید پرسید **مقوله دوم** در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نموده مینویسد
وآنچه تعلق بچشم دارد دیدن مشاهد متبرکه مثل کعبه شریفه وقرآن مجید ودیدن
بزرگان مثل انبیا واولیا وزیارت قبور شهدا وصالحین که جان خود را در
راه او باخته اند واوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیده انتهی زیارت قبور
شهدا وصالحین عبادت خداست **مقوله سیوم** اما عبادت قلب پس محبت
است بمحبوبان او وبغض داشتن به مبغوضان او **مقوله چهارم** ایاک نستعین

چون ایاک نعبد وایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو چرا از طبیب دارو میجوئی و از امیر روزی و از بادشاه یاری میجوئی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از ان که هر روز و شب پنج نوبت در مواجهه پروردگار خود ایستاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر انتهی **بقوله پنجم** تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید غیر ترا اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند باز در دل او داعیهٔ اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم و غیر از اعانت ترا نه بینم انتهی ملخصا **بقوله ششم** در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را و پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد و در رزق و فرزند و خدمت و منصب ایشان بالاستقلال

و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان
ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پے
در پے ظاهر میگردانند و خود ایشان را جاهے و مرتبه می بخشد که دعاے
ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتے با ایشان توسل نمایند حاجت او روا
میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم
ملکوت میدهند از ان قبیل نیست که عوام مومنین تا بآن استدلال توانند کرد الا
بعد از مشاهده آن عوالم انتهی و هم درانجا نوشته شنید آنست که قلب او
بشاهد متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند به نهج قلب او
قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر
مقتول نشده باشد مقوله هشتم در اقسام فرشتها نوشته اولاً فرشتهائیکه
متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و دارو غهای
بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و کشندگان
ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند
مانند فرشتهائیکه با بر و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و
کوهها و درختان موکل و به حفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد داعیات
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام
در عالم به تدبیر ایشان و توسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت
و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح
بنی آدم انتهی و بعضے از فرشتگان براے تمشیت امر غذا در بدن آدمی نیز
موکل اند زیرا که قاعده غذا آنست که جزوے از طعام قائم مقام جزوے
از بدن که به سبب حرکات متحلل شده است گردد و پس لابد فرشته می باید که غذا

گویا مسکنے برائے روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر
مؤمنین انتفاع و استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در
تفسیر سورهٔ انشقت نوشته اول حالتے که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد
نیز اینجا باثر عبادت سابقه و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنائے جنس خود باقی
است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر
که چیزے ازینطرف و چیزے ازان طرف دارد و این حالت حالت انکشاف
جزائے برزخے از نیکی ها و بدیها است و مدد زندگان درینحالت زود تر میرسد
و مردگان منتظر لحوق مدد این طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم
ولهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است که مرد مسلمان در انجا میگوید
دعونی اصلی یعنے بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است که مرده درانحالت
مانند غریق است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه دران
وقت بسیار بکار او می آید و ازینجا است که طوائف بنی آدم تا یکسال علی الخصوص
تا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب
موت در عالم خواب و عالم تمثل ملاقاتها زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار
میکند دوم حالتے است که بعد از انقطاع تعلق زندگانے دنیا بالکلیه رو میدهد
و استغراق عظیم و مشاهده کیفیات مکسوبه خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود
و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه می گردند و حس و حرکت
معنوی او اینجهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگانست و بعض
از خواص اولیاء الله را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت
تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه
باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطن از انها مینمایند و ارباب حاجات

٩٧

وسماع موتی قال رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد سوال وجواب از مومن میگویند بخواب بخوابیدن عروس انتهی ملخصا و در رسالهٔ تحقیقات بیان کرده ایم که این آیات و احادیث بهمین معنے متمسک معتزله اند درین باب و جواب آن با تنبیه بر مناشی اغلاط و تصرفات بیجا ذکر نموده ایم تحصیلا للالزام چیزی از کلام شاه عبد العزیز صاحب مذکور میگردد **سوال** چه میفرمایند علما درین اندرین معنی که انسان را بعد موت ادراک و شعور باقی می ماند که زائران قبر خود را شناسد و سلام ایشان شنود یا نه **جواب** انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی میماند و بر همین شرع شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب القبر و تنعیم القبر بتواتر ثابت است و تفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضے از اهل کلام منکران را تکفیر کرده اند و عذاب و تنعیم بغیر ادراک و شعور نمیتواند شد و نیز در احادیث صحیحه مشهوره در باب زیارت القبور و سلام بر موتی و هم کلامی با آنها که انتم سلفنا و نحن بالاثر و انا ان شاء الله بکم للاحقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با کفار یکه در بدر کشته شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع منهم ولکنهم لا یجیبون و در قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت و استبشار ثابت است و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون با بعد

روح باد راک و شعور پس خصوصیت شهید ظاهر گشت و در تفسیر آیه و یکون الرسول علیکم شهیدا نوشته که در روایات آمده که هر نبی را بر اعمال امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانے چنان تا روز قیامت او اسے شهادت تواند کرد و در تحفهٔ اثنا عشریه آنچه نوشته است این ماده را از بیخ بر میکند چه دران نوشته که منکرین محازاة قبر تمسک میکنند بآیه لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتے مے بود البته موتے هم عقب او میبود انتهی پس بعینه که منکرین محازاة قبر بآیهٔ کریمه بعینه استدلال کرده اند بعینه همان آیه باراده همان معنے مولوے عبدالحی هم بر مدعا استدلال نمود و بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در قبر احیا و اماته حقیقة نیست بسبب انعکاس اشعه روح بر بدن تعلقے پیدا میشود که تغذیه و تنمیه بدن همراه آن نمی باشد تا معنے حیات متحقق باشد بلکه آن تعلق مشتبه است بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانه بخانه که آن تعذیب و تنعیم میتواند شد و این هم در صورتے است که آن بدن قائم باشد و مدفون والا عذاب و نعمت روح راست که نفس مجرد است و بدن حقیقی او روح هوائی است و روح هوائی را تعلیق میکنند ببدنے دیگر از عالم مثال یا مرکب از اجزاے جمادات بهیئتی و شکلی که بیننده را اقتیاز در میان آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود الی ان قال و از بسکه در عرف تعلق روح را ببدن مطلقا ازین نوع باشد یا از ان نوع حیات میگویند و در بعضی آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در مدت ما بین النفختین موت گفته اند قوله تعالے ربنا امتنا اثنتین الآیه پس این هم در صورتے است که از موتة اولے حکمی موت مراد باشد و محتمل است که مراد

افعال حیوانی ونفسانی بیگزوندے آنکہ نفس باقی ہمراہ داشتہ باشند فرق ہمین است کہ ملائکہ را موافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح را برحسب اعمال کسوبہ تنعیم وتعذیب خواہد بود انتہی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماتہ فاقبرہ نوشتہ پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفہ او باد ودود آتش آمیزش نمودہ مشابہت تام باشیاطین وجنیان پیدا کند وازین است کہ اکثر ارواح کسانیکہ سوختہ میشوند بعد از موت حکم شیاطین بیگیرند وبہ آدمیان می چسپند وایذا میدہند انتہی ودر شرح مقام علیین نوشتہ بالای ہفت آسمان است وپایین آن سدرۃ المنتہی وبالا آن متصل بپایہ عرش مجید وارواح نیکان بعد از قبض درانجا میباشند ومقربان یعنی انبیا واولیا دران مستقر میباشند وعوام صلحا را بعد از نویسانیدن ورسیدن نامہاے اعمال برحسب مراتب درآسمان دنیا یا درمیان آسمان زمین یا در چاہ زمزم قرار میدہند وتعلقے بقبر نیز این ارواح را می باشد کہ بحضور زیارت کنندگان واقارب ودیگر دوستان بر قبر مطلع ومستانس میشوند زیرا کہ روح را قرب وبعد مکانی مانع این دریافت نمیشود ومثال آن در وجود انسانی روح بصرے است کہ ستارہاے ہفت آسمان را درون چاہ میتواند دید انتہی ودر تفسیر سورہ طارق نوشتہ جان آدمی ہرگز فنا پذیر نیست وشعور وادراک وتلذذ وتالم خاصہ اوست انتہی ملخصا مولوے اسمٰعیل وغیرہ در تقویۃ الایمان وغیرہ آیہ کریمہ ومن اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیٰمۃ وھم عن دعائھم غافلون را در تقریر منع استعانۃ وآیہ کریمہ الھم اید یبطشون بھا الھم ارجل یمشون بھا وغیرہ را بر ارواح کاملین فرود آوردہ سرگرم بہ بیان سراپا ہا گردیدہ اندحالش اینست

۹۹

سر ... ان ... ومعارضته بحسبان
... ان ... اجاب ... بالتسلیم
... بحسب ... ان ... التی ... فیہا
... فی ... بقوله ... علی
... یتقربوا ... الصالحین فی تدبیر ... التصرف ... لعبادتہ
الاسعد ... العطاء ... ولعبادتہ
اسب ... وحیوتہ فی سائر الاحوال
همر فی سائر ... من قبلهم

الی ان الصالحین وتقربوا الیه
عباد الله الالوهیة
ثانیا صمر الله ... من سائر
فاستحقوا العبادة کما ان ملائکة
خلق الله ... عبادة
الملوک ... سنه فیعطیه
نعیم خدمته

خلعة الملک وایوهن
الیه تدبیر بلاد من ارادة
فیستحق السمع والطاعة
من اجل ذلک
قالوا لا نقبل عبادة البلاد
الا مخصوصا بعبادة الله
بل الحق فی عامة ...
فلا نقبل عبادتهم ...

هؤلاء اعلم من بعدهم
ما قلة عند وجهه مسر الی
اسما نظهر اجلی اوجعلنا
بشر ونعم فنصبوا علی
ویدبرون امورهم و
ویبصرون ویشفعون لعبادهم
لا نبی وقالوا هؤلاء یسمعون
هؤلاء یعبدوا الا الله
منه بل لا بد من عبادة
نقبل عبادته الله تعالی
فلا نقبل عبادتهم تقربا

خلف فلم يفطنوا للفرق بين الاصنام وبين من هو على صورته فظنوها
معبودات باعيانها ولذلك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك له خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايدي يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها پس حمل كردن حكم اين آيات بر ارواح كامله تحريفي بيش نيست
حال ارواح اند كه از انچه شاه ولي الله در حجة الله البالغة نوشته بايد شنيد اعلم
انه قد استفاض من الشرع ان لله تعالى عبادا هم افاضل الملائكة و
مقربو الحضرة لا يزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى في
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
يلعنون من عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا بوجود حسرة
وندامة في نفس العامل والهامات في صدور الملاء السافل ان يبغضوا
هذا المسيئ ويسيئوا اليه اما في الدنيا او حين يخفف عنه جلباب بدنه
بالموت الطبيعي وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم
يلهمون في قلوب بني آدم خيرا اي يكونون اسبابا لحدوث خواطر
الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله
وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى لندى
الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك
راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر بن ابي طالب ملكا يطير في الجنة
مع الملائكة بجناحين انتهى وهم در ان كتاب اشاره فرموده اذا مات الانسان

١٠٠

العدا لدمن الانسان وقع اشتراک بینہ وبین حملۃ العرش ومقرب
الحضرۃ من الملائکۃ الذین ھم وسائط نزول الجود والبرکات وکان
ذلک بابا مفتوحا بینہ وبینھم وسعد النزول الواقعہ وصبغھم منزلۃ
تمکین النفس من الھاما للملائکۃ والانبعاث حسبھا انتھی وہم دران کتاب
است والانسان عند سلامۃ من اجز کما جبل علی حب المال والاھل کذلک
جبل علی حب ان یذکرہ الناس بخیر فی حیاتہ ومماتہ وان لا یظھر سوء اثر
لھم حتی ان اسد الناس رایا من کل طائفۃ یحب ان یبذل اموالا خطیرۃ
فی بناء شامخ لیبقی بہ ذکرہ ویبحم علی المھالک لیقال لہ من بعدہ انہ
جری ویوصی ان یجعل قبرہ شامخا لیقول الناس ھو ذو حظ عظیم
فی حیوتہ وبعد موتہ حتی قال حکمائھم ان من کان ذکرہ حیا فی
الناس فلیس بمیت ولما کان ذلک امرا یخلقون علیہ ویموتون معہ
کان تصدیق طبعھم وابقاء وعدھم نوعا من الاحسان الیھم بعد
موتھم وایضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقیت حساسۃ مدرکۃ
بالحس المشترک وغیرہ وبقیت علی علومھا وظنونھا التی کانت معہ
فی الحیوۃ الدنیا ویترشح علیھا من فوقھا علوم یعذب بھا وینعم
وھم الصالحین من عباد اللہ مترقی الی حظیرۃ القدس الا ستواہ این
مدعا دران کتاب وہم در دیگر تالیفات شاہ ولی اللہ بکثرہ موجود وما لا اختصار
بر نیقدر اکتفا رفت درین ایام کہ اغوای عوام بہ وطور متیا ینداول اینکہ از نص
قرآن ثابت است عدم سماع موتی انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع
من فی القبور دوم آنکہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا باین آیت استدلال فرمودہ
ورد کردہ حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات در

لا الکلام راست نمودہ از اطراف وجوانب چشم پوشیدند حقیقت شیا و غایت
عنک اشیا رخوارج کہ بتکفیر حضرت جناب امیر علیہ السلام روہای خود را سیاہ
ساختند مستدل شان آیہ کریمہ ان الحکم الا للہ وحدیث القاتل والمقتول
کلاھما فی النار معتزلہ و روافض کہ بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل
شان آیہ کریمہ کتب اللہ علی نفسہ الرحمۃ مجسمہ کہ جسم برای خدای تعالی
ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید اللہ فوق ایدیھم و امثال
ذلک بالجملہ تمام فرق است اجابت بر بر مدعا آیتے وحدیثے می آرند مسالک
حق آنست کہ سلف صالح برعایت شرائط فہم کتاب وسنت ومراعات طرق
تطبیق و درجات تحقیق واحاطہ باطراف وجوانب ونظر بر اصول و فروع
باتفاق اہل حل وعقد بر امرے اجماع نمودہ وبتلاحق افکار وتطابق اعصار
مذہب جماعت قرار یافتہ وسواد اعظم امت مرحومہ عبارت از آنست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار ومن
یتبع غیر سبیل المومنین نولہ ما تولی معلوم است امام احمد وغیرہ از عائشہ رض
ہم آن حدیث روایت کردہ اند از اینجا صاف ظاہر میشود کہ چون حضرت صدیقہ
در آن قصہ موجود نبود در اول استماع استبعادی کہ بنظر سرسری بر الفاظ
قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد ومن بعد از اعیان صحابہ
حاضرین ثابت شد آنرا خود روایت فرمود وبہ تامل استبعاد مخالفت قرآن
برخاست چہ خواہند گفت مخالفین از آنکہ معتزلہ وغیرہ منکرین رویت تشبث
میکنند بقول حضرت عائشہ رض واستدلال او بآیہ کریمہ لا تدرکہ الابصار
وھو یدرک الابصار ہیچ فرق نیست درین ہر دو ما جبرا علماء اہل سنت
در ہر دو مقام جواب دادہ اند کہ بمحل خود مذکور ست منکرین معراج جسمانی

بو منین کافران را ازان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
ونفی قبول شفاعت وارد ست مراد بآن کفاراند و هر جا که ماذون و مرتضی
را استثنا فرموده است مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند
مثل کفار نهی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت و بالمحبة واعتقاد این دو قسم شفاعت که شرک است چرا که مستلزم
قهر وغلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
گنهگار یکبار گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشهٔ خود نکرده بود و از شامت
نفس قصور سرزده که بر او شرمنده است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را تقصیروار و لایق سزا میداند و از الله تعالی گریخته پناه
کدام ولی و نبی نمیجوید الله تعالی را برا و رحم آید مگر آئین خدا کی را خیال
کرده بے سبب درنگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد هر کسے را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا ملخص مذهبهم در تقویة الایمان این مضمون
را بعبارات ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافهه اش رد
فرموده ساکت و عاجز نمود و تدالحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردید
که هر که بهره از فهم و دیانت دارد و بعد مطالعش شکے و ریبے در دل باقی
نماند ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور وما در ینجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید ازان روز که ادا نخواهد کرد هیچ نفس گو
در غایت اعلاے شکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عوض
نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته و خود

۰۳

کہ صورت غلبہ و زور و قہر قسیم شفاعت ست نہ قسم آن کہ از نفس آیہ استفادہ و
اصل مولی و تصریح فرمودہ فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفہ را
کار بفہم نیست و رہان آیہ کریمہ کہ در ذیل آن در تقویۃ الایمان این ہمہ ہذیان سرائیہ
نمودہ است بہ بینید کہ مالہم منہم من ظہیر قبل ولا تنفع الشفاعۃ موجود
بلکہ در ترجمہ و فائدہ کہ خود باز دہوئی اور اون سے دب کر بات مان لینے کو
مقابل او قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینہمہ در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت
نمودہ وا وا این بلیہ ختم الہی است ورنہ کہ مثبت اند کہ غلبہ و قہر را با شفاعت چہ مناسبت
الغرض معنے شفاعت در ہر سہ قسم یافتہ نمیشود چہ اولین غلبہ و زور آزمائی
است و سیوم تلبیس و غلط نمائیست ملخص تغلیط اینکہ شفاعت در قرآن مشروط
است باذن پس اگر اذن خواہد شد شفاعت خواہد بود والا لا وقوع شفاعت
یقینی نیست یعنے بطریق قضیہ شرطیہ کہ صحیح است نہ بطریق حملیہ بتیہ وہمین است
فروع شان از مذہب اہل سنت وجماعت کہ در عقائد شان داخل الشفاعۃ
حق منشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است کہ معنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی
و حکم بانی فہمیدند و حالانکہ این معنی بجا با درست نمی آید یخرجہم من الظلمات
الی النور باذنہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ کثیرۃ باذن اللہ فہزموہم
باذن اللہ ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللہ ما کان لنفس ان تومن
الا باذن اللہ وما ہم بضارین بہ احد الا باذن اللہ و برائے قطع
مادہ نزاع و تبکیت و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را حرفا بحرفہ
و اگر حقیقت شفاعت را بتعمق دریابیم مذہب اہل سنت مانند آفتاب روشن
میشود زیرا کہ حقیقت شفاعت آنست کہ کمال النفس کاملہ انسانیہ انبساط پیدا کند
و نفوس ناقصہ اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنہا در ضمن کمال او منجبر شود

١٠٥

از عہد صحابہ و برابر عبادتگاہ و زیارتگاہ تمام است مرجوع بودہ اند شیاطین ہندیہ
کہ قوت تجدید یافتند از زبان کارستان میگیرند قدری بچہ دراین باب برالسنہ شان
جاریست قابل اعادہ نیست اصول این مفسدہ در تقویت الایمان موجود و تطبلان
آن بر طبق اہل ایمان محتاج بہ بیان نیست و قدر دفتر ازین باب در کتب صحیحہ و معتمدہ
ثبت و بادرینجا ذکر سکینہ استفسار شاہ عبدالعزیز و بزہ صورتہ چہ میفرمایند علمائے
دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک باثار ایشان شرعا جائز ہست یا نہ مثلا
پیغمبرے یا پیرے در جائے نماز گذارد و یا اعتکاف نمودہ آن مکان را تبرک
دانستن و عبادت را دران بہتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فہمیدن
چہ حکم دارد و پارچہ و کفش و عصا و امثال آن اشیا مستعمل بزرگان را تبرک
دانستن و باحتیاط داشتن و ہمچنان موے و ناخن وغیرہ را چہ حکم ہست و آب
بقیہ وضو و پس خوردہ و دم کردہ بزرگان را تبرک دانستن جائز جائے بجائی
بردن چہ حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعار دین ست قدیما
و حدیثا و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقہ چہ توان
گفت در قرآن مجید وارد ہست یاتیکم التابوت فیہ سکینۃ من ربکم و بقیۃ
مما ترک آل موسی و آل ہرون تحملہ الملائکۃ در تفاسیر معتبرہ مرویست کہ
بود دران صندوق پارہای الواح و عصاے موسی و عمامہ ہارون وغیرہ
و بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند
بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان برسید اشتند بالای سرہای بنی اسرائیل و بنی اسرائیل
قتال میکردند ہمین کہ از ان تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند بر گاہ بنی اسرائیل عصیان
و فساد نمودند اللہ تعالی مسلط نمود بر او شان عمالقہ را کہ آن تابوت از وشان سلب
کردند بر گناہ بے ادبی کردند با تابوت اللہ تعالے بران کفار وبا مسلط نمود ہر کہ قریب

وعرض میکردند پس برمی آوردآنرا و حرکت میداد در آب و استشفا میکردند صحابه بآن و حدیث طلق بن علی در باره تبرک کرده بردن آب بقیه وضوء آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم ببلاد خود در مشکوٰة از نسائی منقول ست علی قاری در شرح نوشته و فیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم و نقله الی البلاد و نظیره ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک به اهل المدینة و یوخذ من ذلک ان فضلة وارثیه من العلماء والصلحاء کذلک و همچنان شیخ عبدالحق در ترجمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر ازین امور پر اند شفاء قاضی عیاض و شروح آن و تصانیف سمهودی را باید دید و جذب القلوب وغیره کتب شیخ عبدالحق هم این مطلب مجوب و جه او اگر دیده است نزد فقیر این امر قابل استفتا و اجازت نیست محبت با کسیکه واجب التعظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او میکند و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل ست بر عدم محبت با صاحب آن آثار و کاوکاو کردن و تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار میکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل اهتمام این امور در عملیات است پس نزد عملیات و در فضائل اعمال وغیره وسعت ست الم یکفیک ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال همین امور ست باونی نسبتی و اقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورد و کابس ابن ربیعه بر گاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم داشت از تخت خود برپا اجرای تعظیم برخاسته کابس را بر تخت نشانیده خود دور بادب نشسته بتوقیر تمام رخصت نمود و مرا خلعم رغاب سابکابس گذاشت در مواهب لدنیه وغیره مذکور است و شیخ عبدالحق در ایج نقل نموده که در المدینه امر باکرام اوی حی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد.

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
ایشان پی در پی ظاهر میگردد و در تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این
سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم
حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون
حضرت صفیه زوجه مطهرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس
تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن مسجد بر آمده بر کوه طور
زیتا صعود فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند و بر کنارهٔ آن کوه استاده ارشاد
کردند که از همین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره
بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از اینجا بآسمان بردند و آن
مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی
زنی کنیسه طیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه
السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت
خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدی ساخته و پایین آن مسجد غاریست بعض
مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خرنوب البعثره
میگویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت
المقدس دروازه ایست معروف و مشهور و الی الان معمور و زیارت گاه
است و هر که برای استغفار گناهان خود در آن مسجد می در آید از همان دروازه می در
آید و زبان زد مجاوران آنجاست که داخل شدن این دروازه موجب پاکی از
گناهان است الی آخر ما قال آسی این دروازه را حضرت سلیمان و انبیاء

است مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و
تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا در این است و البته و
منتهی باین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه
خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی واتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی
است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داد و هر دو
قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از
طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است
تا راه سنت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم
بر همان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد
آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن
است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام
است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر
بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هر دو
انگشتان و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از
از قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رسانیده
مسح کند درین امت این امر رائج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده
بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنه حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین
سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بچنین ظاهر نیست
و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند
که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

١٠٩

وتجیل شان مثال یعنے تمثال نعل مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را کہ بر کاغذ
یا پارچہ نقش کشیدہ ملیار عیسازند قسطلانے در مواہب نوشتہ وقد ذکر
ابوالیمان ابن عساکر تمثال نعلہ الکریمۃ علیہ افضل الصلوٰۃ والتسلیم فی
جزء وسمعوہ روایتہ قراءۃ وسماعا وکذا افردہ بالتالیف ابو اسحٰق ابراھیم
بن محمد خلف المشہور بابن الحاج من اھل المریۃ بالاندلس وکذا غیر
ھا ولما اثبتنا ھٰھنا الّا لاجل شمر تما وصعوبۃ ضبط تسطیرھا الاعلی
حاذق ومن بعض ما ذکر من فضلھا وجرب من نفعھا وبرکتھا ما ذکرہ
ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا صالحا ورعا قال حذوت ھذا المثال
لبعض الطلبۃ فجاء نی یوما فقال لی رأیت البارحۃ من برکۃ صاحب ھذا
النعل عجبا اصاب زوجی وجع شدید کاد یھلکھا فجعلت النعل علی موضع
الوجع وقلت اللھم ارنی برکۃ صاحب ھذا النعل مما اصاب زوجی
من الوجع الشدید فشفاھا اللہ تعالی الحین وقال ابو اسحٰق قال ابو القاسم
ابن محمد ومما جرب من برکتہ ان من امسکہ عندہ متبرکا بہ کان لہ
امان من بغی البغاۃ وغلبۃ العداۃ وحرز من کل شیطان مارد وعین کل
حاسد وان امسکتہ المرأۃ الحامل بیمینھا وقد اشتد علیھا الطلق تیسر
امرھا بحول اللہ وقوتہ وللہ در ابی الیمان بن عساکر حیث قال و در ینجا
قصیدہ در مدح و شوق مثال نعل نمودہ یک شعر از ان اینست **شعر**
یا شبہ نعل المصطفی روحی الفداء لحللت الاسم الشریف العالی و باز نوشتہ
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدۃ لہ ذکرھا ابو اسحاق ابن
الحاج و قصیدہ در ینجا نوشتہ بعد از ان نوشتہ ولابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد اللہ بن حسین القرطبی و در ینجا قصیدہ نقل نمودہ اولش اینست

کرام و دیگر ذکر می کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابوالربیع بن سالم الکلاعی و حافظ
ابو عبد اللہ بن الابار و ابو عبد اللہ ابن رشید فہرست و ابو عبد اللہ محمد بن جابر و خطیب
الخطبا ابو عبد اللہ بن المرزوق التلمسانی و ابن البرار التونسی و ابو اسحاق ابراہیم
ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر
فارقی و حافظ عراقی و لیسراو و سراج بلقینی و شیخ یوسف سائی و سخاوی و سیوطی
وغیرہم و در سند منویسد حدیث کرد آنرا شیخ ابوالفضل ابن برا تونسی از شیخ خود
ابن الہیا از فقیہ ابی زید بن العربی از والد خود و حافظ ابوبکر ابن العربی و
شیخ عیاض وغیرہ اعلام گفت کہ حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابوالقاسم مکی
بن عبد السلام لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابونصر لفظا
گفت کہ گفت مرا محمد بن حسین فارسی کہ ساختہ شد این مثال بر مقدار نعلیک
بود نزد ابو سعید عبد الرحمان در مکہ گفت کہ حدیث کرد مرا ابراہیم شیبی گفت
حدیث کرد مرا ابن ابی مرہ گفت کہ حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبد اللہ
از پدر خود عبد اللہ ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن
نعل مبارک کہ کشیدہ شد این مثال بران نزد اسماعیل بن ابراہیم مخزومی گفت
اسماعیل بن ابی اویس با پس حکم کرد پس نقاشش را پس کشید نزد بر مثال
نعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بدین طور سلاسل متعدد و نسبت سند و احادیث
ذکر کردہ است و تقبیل و تکریم جماعہ عظیم و توسل بآن در مشکلات و حکایات
قضای حاجات و رفع بلیات ببرکت آن مثال مکرم بکثرت نقل نمودہ است بخوف
طوالت تفصیل آن در نہ نوشتم ہر کسیکہ خواہد بآن رجوع نماید و جزوی مختصری
در فارسی نیز نوشتہ است من شاء فلینظر الیہ **فائدہ** از جملہ **عقاید و**
عمدہ مقاصد تجدید یہ اینست اگر زندہ جانور زندہ گشتہ شود کہ برای پیغمبرست مثلاً

صحیح مسلم لعن الله من ذبح لغیر الله [illegible]
[illegible] ومن ذبح [illegible] من اصحابنا [illegible]
[illegible] ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه [illegible]
[illegible] اهل به لغیر الله تعالی [illegible]

نوشته است بر ذکر آن اکتفا میرود **سوال** بر جانور زنده آواز برآورده شد
که برای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز و جل و
گوشت آن پخته خورانیده شد بجماعه مسکین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا
جواب حرام است بدلیل آیت شریفه وما اهل لغیر الله یعنی و دیگران جانور
که آواز برآورده شد و بشهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا
است خواه آن غیر بت باشد یا روح خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر این حرام
است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای فلانی است ذکر نام
خدا وقت ذبح فایده نکرد و چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا
گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک
که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت
و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار وآن وقت بمعنی ذبح نیامده
در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس
درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن بالغیر اسمه را بجای باسم غیر الله ساختن
قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص
جمهور مفسرین متقدمین مثل رمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم و در تفسیر نیشاپوری
میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب
الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و در تفسیر رمانی نوشته
وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض
فیه المطهر المنجس مع مباشرته بالموت وان لم یذکر فقد تزید فی تنجسه
انتهی الحاصل در بار ذا تفسیر قدیمه معتبره مطابق تفسیر عزیزی نوشته بر
تفسیر بیضاوی و [illegible] [illegible] اهل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

الاسنادی [illegible] نعتقد [illegible]
[illegible] الذبیحة [illegible]
[illegible] ان ذبح [illegible]
[illegible] ان ذبحها [illegible] عند
[illegible] الطعام [illegible]
عند تقدیم الطعام [illegible]
الذابح وعند [illegible]
بدلیل [illegible]

الحاصل ان ذبح لقدوم الامیر
و نحوه کواحد من العظماء
یحرم لانه اهل به لغیر الله
ولو ذکر اسم الله تعالی
ولو ذبح للضیف لا یحرم
لانه سنة الخلیل علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام
واکرام الضیف اکرام
الله تعالی والفارق
انه ان قدمها لیاکل
منها کان الذبح لله تعالی
والمنفعة للضیف او
للولیمة او للربح وان
لم یقدمها لیاکل بل
یدفعها لغیره کان
لتعظیم غیر الله تعالی
فتحرم وهل یکفر فیه

قولان بزازیه و شرح وہبانیه و در اشباه و غیره هم این مسئله مذکور ست
نقط اینست فتوی از اہل لکھنؤی **اقول و بالله التوفیق** قوله انتهی ملخص
التفسیر العزیزے بیشک عجب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر
خود راست ست اما آنچه بعد ازان نوشته که همین ست منصوص جمهور مفسرین
متقدمین محض بے اصل هنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این
مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر و تحریر تکلیف دادند تا دیر باز این
مکاتبه و مکالمه درین خصوص جاری مانده هم صاحب تفسیر چند نوبت تحریر پرداخته
از آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود رجوع فرمود و این امر را متعصبان بزرگوار
تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصه انبیا است
و مذموم اصرار بر خطاست و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و مولوی عبدالحی و مولوی
اسماعیل تحریر رسائل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقهای کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکے از معبودان باطل
نذر مقرر سازند و موافق رسم نام الله تعالی بر وگرفته ذبح سازند و آن مذبوحه را
برای جمعی که معتقد او بیند صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر هر آنچه
در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کرده اند و در آیات کریمه در هر مقام که لفظ
واقع شده است قدمای مفسرین در هر جا لفظ لتسمیة عند الذبح مراد داشته اند
الکنون که در زمان یا دو پیش ازین زمان از مدتے این رسم فاسد ظهور کرده خواهیم
که حکم شرعی او بدانیم پس تجسس کردیم روایات فقها را که باحث اند از حلت و
حرمت اشیاء الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استفتا مضمون
است اول حلت گاؤ سید احمد کبیر و ... احمد اتی و تغلیط تفسیر ما اہل به لغیر الله
کرد تفسیر شیخ العزیز واقع شده سیوم امر و تشنیع بر فتوی نوشته شاه عبدالعزیز

۱۴

نیز روا ست چراکه مقصدش گوشت ست وبش همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر کسیرا
بدیه بطوریکه نقد سید بدین روا ست گوشت آن حلال ست غرض از کاو مالیت ست واگر
مقصود ذبح برای میت بود پس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقریب بذبح بسوی میت بود
وایضا فیه نذرا ولیا بدو طریق ست حسن وقبیح باز نوشته اگر طریق حسن در دل باشد
اما از زبان لفظ نذر کنند خللے دران نیست یا نه نظر برانیکه این لفظ در شرع مستعمل برا
معنی ست که مختص بخدای ست باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد وادنی آن
ترک اولی ست اما حرام نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبانا گفتند شاهد
آنست وچون کرآن مسلمانان در ملک حرب وجاهلیت بودند معذور شدند واگر از
الفاظ مشترکه کو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکے نیست
وایضا فیه پس اگر شخصے بزی را خانه پرورکنند تاگوشت او خوب شود او را ذبح کرده
وپخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخورانند خللے نیست دران مثابه
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید واگر نذر کنند که شرط بر آمدن حاجت خود
گاو ده ساله وفربه را نیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام ست اگر نذر
بطریق حسن است پیچ خلل نه واگر قبیح ست فعلش حرام ست وحیوان حلال وشایدین
صورت مراد مولانا محمد مبین ست که در استفتا مندرج ست وهمین صورت با صورت محرمه
مشتبه شده ودر تفسیر احمدی حلت آن واقع شده ست وایضا فیه دوم یلکه آن
جانوران اهلی چنانچه بجار رسند وان حکم این قسم آنست که حلال ست چرا که
فاعلان این فعل تقرب در ذبح کردن آن منظور ندارند با جانش وذبحش سروکارے
ندارند انتهے وصاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته واما ما وقع فی البیضاوی
وغیره من التفاسیر انهم قالوا ما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند
ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یفرقوا

واصل الاهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا لالهتهم يرفعون اصواتهم بذكرها فجرى ذلك من امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يجهر بالتسمية مهل

قال الربيع بن انس وغيره وما اهل به لغير الله ما ذكر عليه اسم غير الله

انتهى وعبارت تفسير نيشاپوری كه صاحب تفسير عزيزی نقل نموده هر چند از نفس

عبارت مذكوره هم هيچگونه تائيد دعوی صاحب تفسير عزيزی ظاهر نيست وعلى هذا القياس

آوردن مجيب آن عبارت را در جواب فاما چونكه از مطالعه اول وآخر عبارت

مذكوره ارتفاع شبه بالكليه متصور نقل آن ضروری نموده بدانكه در نيشاپوری

قبل عبارت مذكوره نوشته واما ما اهل به لغير الله فمعناه رفع به الصوت

للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى واهل المعتمر

اذا رفع صوته بالتلبية وبعد عبارت مذكوره نوشته ويستثنى مما اهل به

لغير الله ذبائح اهل الكتاب اذا سمى عليها باسم المسيح مثلا لاطلاق قوله

تعالى وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم ولان النصراني اذا سمى الله

تعالى فانما يريد به المسيح وهو مذهب عطا ومكحول والحسن والشعبی

وسعيد بن المسيب قال مالك والشافعی وابو حنيفة واصحابه اذا ذبحوا

على اسم المسيح فقد اهلوا به لغير الله فوجب ان يحرم واذا ذبحوا على اسم

الله فظاهر اللفظ يقتضی الحل ولا عبرة لغير اللفظ وعن علی عليه السلام اذا

سمعتم اليهود والنصارى يهلون لغير الله فلا تاكلوا واذا لم تسمعوهم

فكلوا فان الله تعالى قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما يقولون انتهى حسنی كه

در نقل عبارت نيشاپوری بر روی كار آمده اگر عمد است محل تاسف است كه بجای

قال لفظ اجمع گرديده فقير چند نسخ نيشاپوری ديده در همه لفظ قال العلماء يافته است

والله اعلم بحقيقة الحال قوله وآن هر دو قابل اعتبار نيستند اقول اعتبار وبے

اما الذبح لغير الله فالمراد به ان يذبح باسم غير الله تعالى كمن ذبح للصنم او للصليب او لموسى او لعيسى او للكعبة او نحو ذلك فكل هذا حرام

115

التحی ہیہ انتہی نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نمودہ کہ از ذبح بنام غیر خدا
ذبیحہ حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر ہست و مقولہ ابراہیم نقل
نمودہ بعقول رافعی رد کرد و بر نقل ہان فقرہ مردودہ اکتفا رفت قولہ و تیسیر
در حدیث نہی از ذبایح الجن الخ از استباہ و نظایر صاف ظاہر کہ مراد از ذبایح
ذبیحہ جن ہست یعنی جانوریکہ جن آنرا ذبح کردہ باشد در فصل احکام جن نوشتہ
ومنہا ان ذبیحتہ لا تحل قال فی الملتقط وعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
انہ نہی عن ذبایح الجن انتہی قولہ و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکر و نی
عند تسمیۃ الطعام الخ کمال جرأت ہست کہ غیر صحیح را صحیح قرار دادہ و در نہایۃ
حصن حصین صاف و صریح نوشتہ ہست اما الحدیث الذی روی مرفوعا
لا تذکرونی عند تسمیۃ الطعام وعند الذبح وعند العطاس فلا یصح فانہ
من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی وھو متھم بوضع الحدیث وفیہ ایضا
عبد الرحیم العمی وھو ایضا ضعیف قولہ فی الدر المختار الخ آوردن این
روایات درین محل محض بیگانہ اصلا مناسبتے باین نیدارد و دعوی مجیب اینکہ جانور
از تشہیر برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این ہمہ روایات آنکہ از ذبح برای غیر خدا
حرام میشود فاین ہذا من ذاک اہلال را تفسیر نمودند بتشہیر کمال تحیر دارند از حل
اہل بر ذبح پس سند را بادعوی مباینتے ست تامہ علی طریقتہم و کلام در روایت
در المختار و بحث در معنی آن طویل ہست بسبب عدم ضرورت درینمقام از تعرض
بدان اعراض نمودہ شد باید دانست کہ جانور حلال الخ آورد و نہ از شہرت دادہ شدن
ورحق او کہ برائے بت ہست اصلا حرام نیگردد اول کہ نذر نجایز و سوائب و بحائر
وغیرہا درین باب چہ خواہد بود و در شرع بر تحریم آن تحیر دارد و گردیدہ نووی در
شرح حدیث مسلم کل مال نحلتہ عبدا حلال نوشتہ المراد انکار ما حرموا

لبیت نارهمرا وا لکافر لا للمتهم توکل لانه سمی الله تعالی ویکره للمسلم
کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی در فوائد برهانی نوشته مجوسی
گاوی بمسلمانی داد که بنام نار که معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد
گوشت او حلال ست کذا فی کتب الفقه را البعا در هدایه وغیره کتب فقه
بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود که اگر کسے قبل از ذبح بگوید که الہی قبول کن
این را از فلان نیست دران باکے خامسا باتفاق فقها ومفسرین واجماع
سلف صالحین اہلال لغیر الله صرف وقت ذبح موجب حرمت است وبس چه در
عامه تفاسیر قید عند الذبح موجود ودر زیلعی شرح کنز نوشته لا یقال ان الآیة
مجملة لا یدری هل المراد بها حال الذبح او الطبخ او حالة الاکل لانا نقول
اجمع السلف علی ان المراد بها حالة الذبح فتکون مفسرة فتم الاحتجاج بها پس
دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی وابتداعیست ودرین اصل مسئله نیست
که وقت ذبح نام غیر خدا گرفته شد باین نوع که ذبح کرده شد بنام آن غیر نیست
حرام وداخل ما اہل به لغیر الله یا بنام خدا وبنام غیر خدا ذبح کرده شد اگر ذکر نام
غیر خدا موصول ست بوجه عطف وشرکت آنهم حرام وداخل ما اہل به لغیر الله
وهمین دو صورت است مراد از ما اہل به لغیر الله نزد ائمه مجتهدین وعامه مفسرین
وپس حالا فوائد قیود صورت ثانیه باید شنید اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا
ذکر کرده یعنی قبل تسمیه وقبل علطانیدن ذبیحه بر زمین یا بعد ذبح نیست
حرام ونه داخل در ما اہل به لغیر الله ونه مکروه واگر ذکر کرد نام غیر با وصول
بے عطف هم داخل ما اہل به لغیر الله نیست ونه ذبیحه حرام مگر آن فعل مکروه
واگر ذکر کرد معطوف لا علی وجه الشرکة مثلا گفت بسم الله وصلی الله تعالی
علی محمد ففیه تفصیل عینی در حاشیه هدایه نوشته ولو قال بسم الله صلی الله تعالی

عن رجل ذبح وقال بسم الله وسمعت عن
وفی النوازل سئل ابو نصر
وباسم فلان لا یحل هو
یحل اکله ولو قال بسم الله
وصلی الله علی محمد مع الواو
لا یحرم ولو قال بسم الله
علی محمد یحل والاولی ان

بن سلمة قال سمعت ابراهیم
بن یوسف یقول بصیر
بنته وقال محمد بن سلمة
لا یصیر میتة لانه لو صلی
میتة صار الرجل کافرا
وفی مبسوط شیخ الاسلام
ولو قال بسم الله والله
اکبر وصلی الله علی محمد

۳۱

ان اسماء یکفر یحل وان
فی التسمیة لا یحل
فی اداء التسمیة
یحل ... بدون ذکر اسم
الوصل مع الواو
خفضه لا یحل لانه رفعه

یحل لانه کلام مبتدا
بسم الله
وعلی هذا الفقیه
بسم الله

ومحمد رسول الله بالجر وانما يحرم لانه اهل به لغير الله كذا في الهداية وفي
الروضة ان قال بسم الله ومحمد رسول الله بالرفع كانت ضحية واما
اذا قال ومحمد بالنصب فهي ميتة وفي الظهيرية هذا الفرق بين الجر و
الرفع اذا كان له علم بعلم النحو وعلى قياس ما روي عن محمد انه لا يرى
الخطاء في النحو معتبرا في باب الصلوٰة لا يحرم الذبيحة وفي فتاوى قاضيخان
اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف يكون ميتة و
قال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله وباسم محمد ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم
تعظيمه جاز ولا باس به وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة ودر عالمگیری نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم
الاشتراك في التسمية لا يحل وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه
وسلم تحل الذبح ويكره ذلك كذا في المحيط ودر فتاوی قاضیخان نوشته
رجل ضحى وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ
الامام ابو بكر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلعم
تبجيله وتعظيمه جاز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة وازعدم التفات هست بتفصیل آنچه ذکر کردیم تحریم متحیر بکه گفته درباب
ذبح للقدوم اقوال فقها آنقدر متخالف کرد تحیر می اندازد کسے مباح میگوید
کسے مکروه کسے کفر وکدام قول دلیل شده دارد وکدام راجح ست باصلی
مستند انتهی بلفظه چه قول تحریم راجح ست باینکه ذکر نکرده نام خدا بلکه ذبح کرده
بنام قادم یا نام خدا هم با نام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال لغیر الله
می آرند ونیست اهلال لغیر الله سوای آنچه که ذکر کردیم ابراهیم مروزی گفته

اشتراک فی التسمیہ مرادشد حرمت بر خاست فکیف الکفر اما کراہت باقی ہست و قول
با باحتہ قیاس ہست بعقیقہ کہ نام مولود در ذبح آن ذکر کردہ میشود و موجب حرمت
نیست چہ مرام از عقیقہ برای فلان اینست کہ این ذبح برائی بشارت واکرام ولادۃ
مولود ست ہمین طور مراد از ذکر نام کہ این ذبیحہ برائے قدوم فلانی ست آنست کہ ذبح
برائے بشارت قدوم قادم ست وسئل الامام الفضلی عن الجزارات التی یتخذھا
الجھال للقادم فقال کل ذلک لھو ولعب وحرام ومن ذبح شاۃ فی وجہ
انسان فی وقت الخلعۃ او القدوم وما اشبہ من الجزارات وفی المحیط
او اتخذ جزارات کفر ای اذا لم یسم اللہ تعالی فی ذبحھا او شارک
القادم فی التسمیۃ واما بدون ذلک فلا یظھر وجہ الکفر فی ھذہ
القضیۃ اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقہ اکبر واکثری را ازفایدہ
قید قدوم امیر ذہول ہست تنبیہ بر آن ہم ضرور ہست در بستان ابو اللیث مذکور
ہست قال الفقیہ رح وبھذا ناخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمۃ او
فی رجل یخرج ذرۃ او ابلح النھبۃ للناس او قدم رجل من سفرہ فنثر
علیہ شیئ فلا باس بان ینھب منہ واذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز
ان ینھب لان النثر علیھم بمنزلۃ الرشوۃ الا تری ان ھدیۃ الامراء
مکروھۃ وقد جاء عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ھدایا الامراء
غلول فکذلک النثر علیھم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانہ
یکرہ ذالک اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچہ ذبح کردہ شود بنام غیر خدا
سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطاء و غیرہم از اکابر بان رفتہ اند کہ
مراد بما اہل بہ لغیر اللہ خاص ذبائح بت پرستانست کہ ذبح میکردند برای بتان
خود و نصرانی اگر ذبح کند بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال ہست آن

او المعن یزلا یحل لقوله تعالی وما اهل لغیر الله وهو کالمسلم فی ذلک فانه
لو اهل لغیر الله لا یحل در کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر
وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة
المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی لقوله تعالی وما اهل به
لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری
نوشته ثم انما توکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه
شئ او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالی وحده لانه اذا لم یسمع منه
شئ یحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه
ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا نص
فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثة فلا تحل الحاصل در مذهب امام
مالک وامام شافعی وامام ابوحنیفه واصحاب او هرچه ذبح کند بنام غیر خدا حرام
برابر است که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی واگر ذابح را عبادت آن غیر هم
مقصود است کفر است اگر ذابح قبل ازان مسلمان بود مرتد گردید یعنی مرتد
از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید وذابح کافر نمیشود واگر بنام غیر ذبح کرد وقصد
نمود تقرب بآن غیر وعبادت او کفر لازم می آید واین تفصیل مصرح است
در آنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم ومجیب در جواب پاره از
آن مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود و صاحب تفسیر عزیزی
هم در استفتای آخرین باین راه رفته کما سیجیئ پس از همه آنچه بیان کردیم ظاهر
که مدار حل وحرمت بر ذکر ولفظ ذابح است عند الذبح صحت وفساد اراده
ونیت ذابح یا مالک ذبیحه را بے تلفظ از زبان هیچ دخل نیست بلکه اصل
نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکند
چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و غیبی در وی پیدا گشت که زیاده از
خبث مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان
این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرک است و هر
گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ
و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و کذا این مسئله نیست که جان
را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات
و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب آن چیزها را که عاید به بنده میشد از آن غیر ساختن جایز است زیرا که
انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه میرسد که مال
خود را بغیر خود بدهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید
و نیز دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب است از آدمیان که منتفع میشوند
و چون مرده ها بعد از مفارقت این جهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق
نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که به مستحقان
میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست در زندگی پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف
مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای
مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند
که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلاشبهه جایز است ما نیز از ذبح کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر مقصد میداریم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

۱۲۰

نمبر ۱۵

ازینجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح
گرفتن باز بغیر الله را بجالی باسم غیر الله ساختن قریب بتحریف کلام الٰهی میرسد در
تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها
التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران
در جاهلیت بوقت برآمدن از خانه و در اثنای راه بنام بتان آواز میکردند
و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه مینمودند این طواف ایشان
بجانب خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد
عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز برآوردند و شهرت دادند که این جانور
از فلانی است و بنام اوست و برای او میکنیم و در وقت ذبح بنام خدا
ذبح کنانیدند اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق
ذبح جانور بهر گونه که مقرر است معین است برای رسانیدن جان جانور برای هرکه
منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق معین است برای رسانیدن
ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند
یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق اری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده
میدهد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت داده دیگر دهند
که ما ازین کار برگشتیم انتهی اینست عبارت تفسیر عزیزی و آنچه کلام کرده شد در آن
عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنم **قوله** آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ
این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه مفسرین برخلاف آن تفسیر کرده اند
بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی اخرما قال قال الربیع بن انس
وغیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در در منثور مذکور است اخرج ابن
المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبح و اخرج ابی حاتم عن مجاهد و ما

و هذا لحرام قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون پس قول باطل قایل در حق جانور زنده حلال که برای علامت
باعث حرمت حلال کرده خدا گردد و در دین محمدی ماثور نیست کما سیجیء **قوله** در حدیث صحیح وارد است
الخ مضمون حدیث حسب ترجمه خودش مناسب بمانحن فیه نیست چه منسوب به یعنی هر که ذبح جانوری تقرب بغیر
خدا نماید ملعون است و بر هر ذی عقل ظاهر است که نکیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح جانور
برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر کردن جان
جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه
این اضافه حکم از جانب خود است بر خلاف مقصد حدیث کتمام محدثین اهل سنت مثل نووی و غیره
در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند بنام غیر خدا و ذبیحه حرام اگر چه ذابح مسلم باشد
و لکن بنام غیر خدا وقت ذبح تقرب بعبادت آن غیر هم قصد نکند کفر است نعوذ بالله که در ذبح بغیر الله تعالی است اصل معنی حدیث مذکور داده
و ذکر نام غیر خدا که اصل معنی حدیث است بزبان نیاورده تعمیم کرد نام خدا چرا خواست با این همه کتاب اول کلام مقصود **قوله** زیرا که چون تشهیر
و اراقه دم صح ربط وقوع گردیده معنی ما منه نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و علت فا نذکر دن نام خدا بسبب تشهیر وارد
قوله چون جانور منسوب بغیر گشت و معنی و خبیث گشت که زنا و وا خبیث مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده و همچو جان این جانور
را از ان غیر خدا تو او داده کشته اند و آن عین شرک است و هر گاه این خبیث در وی سرایت کرد و هیچ ذکر نام خدا حلال نمیشود اینهی کلام ایشان مختصرا
تا موجه چیز و خبث جانور منسوب بغیر جان نمیده که جان این جانور را از ان غیر خدا تو او داده کشته اند باز می گوید که هر گاه این خبث در وی
سرایت کرده دیگر ذکر نام خدا حلال نمیشود محل تامل است که جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد و اینسلکوت عنه چه علاقه کلام در
جانور زنده منسوب بغیر بود که بوقت ذبح اذکر نام خدا حلال میباشد و این دعوی مدعی است دلیلهم باطل کما عرفت
که تسمیه ابد که تقصی از وقت ذبح بعد تغییر مجلس موثر در حل ذبیحه نشود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافر ی و فاسقی جانور زنده
برای غیر قبل از ذبح گو بمدت دراز باشد آنچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد که اگر چه مسلم صحیح العقیده حالیا عن قصد
التقرب بالغیر خالصا مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد **قوله** مانند سگ و خوک الخ بی تفاوت در حرمت
آن جانور حرمت عینی نیست مثل سگ و خوک که حرمت آن برای غیر الله حرمت بعینه نیست باتفاق مفسرین بلکه گردیده است لازم تا تسمیه است
بلکه مثل از حرمت میته و دم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله جائز نیست که این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکیه هم در آن غیر متصور است

در زندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و مال
ماکولات و مشروبات همه برابر اند در یکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد بدیگری بخشیدن جائز است
و همین است مراد با نچه میگویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد رسید بان مرده
داده شد هذا لا معنی مالی مع ملوکهم لا مع ملوک دیگر کسی چنانچه ذکر کردیم تسلی نشود در بیان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه انحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را
یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیرا که جان انسان بشری مملوک کسی بجز خدا نیست لهذا
کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و مکسوبات او
پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نماید در امتثال آن غیر از دادن جان جانورے که پرورده
مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت و از کلامش
ظاهر گردیده پس فرق که در جان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان
جانور و ماکولات و غیره یکسان گشت **قوله** بعضے جهال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع
اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن تا ذبح آن ندر اخریلین
الغدر گوشت او امیشود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آواز برداشتن و تشهیر در حق جانور که برائے
غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بانکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برائے
ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است لظاهر انچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا
دویم آنکه سوائے خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برائے خدا مرده که حسب اعتراف صاحب
تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بجان قدر
خریده او امیشود بلا لزوم التقرب الشرک **سویم** آنکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیها است
بین الائمه پس در صورت مذکوره اگر اخذ عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوییم که جائز هم نیست
کما هو مذهب البعض شرک کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب فرضیت عوض کسی حکم
نموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب دانستن نذر را از عوض بعد ذبح تا ذبح حکم لزوم شرک

تحریر کسی از ان مردم پیش نگاه افتاده غوری بکار رفته اتفاق ترجمه افتاده باشد
حالا از ذات بابرکات او سلمه الله تعالی امید افاده حق تحقیق هست **قوله** در تفسیر نیشاپوری
میگوید الخ مقصود ازین نقل چیست با آنکه آنچه متصل است از تحریف کلام الهی ظاهر که هیچ
علاقه ندارد و لیکن ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محرفین داخل است بالطریق طفره
متعلق است باصل مدعا تا هم شائبه رابطه ندارد چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای
فلانی است حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد و این مدعا را با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب ذبح بسوی غیر خدا است و تعلقی
که فی ما بین هست ظاهر **قوله** و کافران در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس است سبب
مقبول نشدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح
مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد ظاهر که خانه کعبه از گرفتن
نام بتان در را و معاذ الله حسب قیاس قایس از مرتبه عظمت خود نه برآمده و جز سنگ که در بنیان
بظهور رسیده آنکه صاف نوشته است که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حرمت نگشت
که خلاف تصریح فقها است **قوله** سرش آنست الخ ذکر نام خدا را بوقت ذبح و خواندن فاتحه و قل
و درود و را عام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سوء ظنی است
بمسلمین که ممنوع بلکه در باب ذبیحه هیچ سوء ظن بکافر کتابی هم ممنوع کما هو مصرح فی کتب الفقه
قوله آری ذکر نام خدا الخ مخالف است با دل دعوی یعنی سرایت خبث بحدیکه بذکر نام خدا
حلال نمیشود و هم الا آن ظاهر که خبث قصد تقرب بغیر خدا است پس خبث نخواهد شد مگر قاصد
که قصد تقرب صفت او ست نه جانور زنده که قصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام به
القصد الخبیث من قام به الخبث آنست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی ملتقطا که
تحریر آن پرداخته چون این همه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید بتسلیم
بعضی مقدمات و تفصیل بعضی مجملات پاسخها دادانند آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود

قوله تعالی وما اهل به لغیر الله قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا وذبیحته ذبیحة مرتد انتهی وفی الدر المختار ذبح لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل علیه السلام

واكرام الضيف اكرام الله تعالى والفارق انه ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله تعالى والمنفعة للضيف او للوليمة او الذابح وان لم يقدمها ليأكل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله تعالى فيحرم وهل يكفر فيه قولان بزازية وشرح وهبانية قلت وفى صيد المنية انه يكره ولا يكفر لانا لا نسيئ الظن بالمسلم انه يتقرب الى الآدمى بهذا النحر ونحوه فى شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال ره وفاعله جمهورهم قال كافر وبعضهم واسمعيل ليس يكفر انتهى وهكذا فى مطالب المؤمنين والاشباه والنظائر وفى الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواه احمد و ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابوداود وفى غرائب ابى عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر فى الاسلام هكذا فى سنن ابى داود وكذا لا يجوز الذبح على البناء والجديد وعند شراء الدار لان النبى صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبائح الجن لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يؤذيهم الجن فابطل النبى صلعم ونهى عنه و هكذا فى كتب الشافعية كما قال النووى فى شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المروزى من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالى افتى اهل بخارى بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم بآياته مؤمنين عام يتناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى او غيره فيكون الكل حلالا قلت هذه الآيات مخصصة بالنص الآخر وهو قوله تعالى فى سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه لا تحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها

قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك عين التعظيم لامر الله تعالى والملحد ميث الفرق فمغالطة وهمية لان الكل مقتول الله تعالى سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او مات حتف انفها اذ لا موت عند الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولذلك اجمع اهل السنة والجماعة على ان المقتول ميت لاجله هذا والله اعلم واما ما وقع في البيضاوي وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالى اي ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبني على جري عادة المشركين في ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر وكانوا اذا قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فانهم مخلطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني كفر صورة الاسلام فكانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير مثلا سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا وما وقع في الهداية ويكره ان يذكر مع اسم الله تعالى شيئا آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال باسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له تكنه نكره لوجود القرآن صورة فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

لا یحتاج الی النیة واذا ذکر موصولا لا بطریق العطف ولا بطریق الوصل لا یکرہ ولا یحرم لانتفاء المشابھة صورة و معنی مثلا ان یقول باسم اللہ ثم توقف ثم قال محمد رسول اللہ من غیر قصد التقرب الی غیر اللہ اذا عرفت معنی ھذا الکلام عرفت ان صاحب الھدایة وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکر مجرد فھو معزل عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد با التقرب الی غیر اللہ فانه حرام مطلقا وعرفت ایضا ان ما وقع فی التفسیر الاحمدی من تفریع قوله علی ما وقع فی الھدایة ونقله فی ذلک التفسیر کما ذکرنا وھو قوله ومن ھاھنا علم ان البقرة المنذورة للاولیاء کما ھو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر اللہ علیه وقت الذبح وان کانوا ینذرونھا لھم انتھی مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الھدایة وھو **قوله** والثالثة ان یقول مفصولا عنه صورة و معنی فان الانفصال المعنوی کیف یتصور اذا کان النذر للاولیاء فانه عین التقرب الیھم ونیتھم دائمة الی وقت الذبح فلا انفصال معنی اصلا لما تقرر فی قواعد الفقه من استدامة النیة الی آخر العمل وایضا مبنی علی عدم الفرق بین الذکر المجرد الذی وضع صاحب الھدایة المسئلة فیه وبین ما قصد به التقرب الی غیر اللہ الذی وضعنا المسئلة فیه واین ھذا من ذلک واللہ الموفق للصواب تمام شد استفتای شاہ عبد العزیز صاحب بلفظه وکلام کردند مردمان برین استفتا بطرق متعدد و کہ منقطع اتان دریجا ذکر میکنم **قوله** مدار حل وحرمت بر قصد ونیت ذابح آہ اول که این دعوی مخالفست بانچه در تفسیر ارقام یافته چه مدار حرمت در ان جا بر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نیت دایر گردید دوم اینکه مراد از حدیث انما الاعمال بالنیات نزد حنفیه قاطبة ثواب است نه حل وحرمت وصحت وفساد

۱۲۷

فی تغلیظ علی نفسه یصدق ایضاً دیانة وقضاءً لانه غیر متهم فی ذلک لکنه
لا یصدق فی الصرف عن الظاهر حتی یحنث بایهما وجد وان کان فیه تحقیقا
علی نفسه لا یصدق قضاءً لان القضاء مبنی علی الظاهر وهو مخالف لما نوی
وان نوی ما لا یحتمله لفظه لا یصدق دیانة ولا قضاء لانه یخلو عن اللفظ
وقد تقدم ان النیة لا حکم لها علی الانفراد و صاحب اشباه در حاشیه
متعلق قول خود وانما اشترط فی العبادات بالاجماع او بانیه نوشته واعلم ان
الاقوال محتاج الی النیة فی ثلثة مواطن احدها التقرب الی
الله تعالی فرارا من الریاء الثانی التمیز بین الالفاظ المحتملة لغیر المقصود
والثالث قصد الانشاء لیخرج سبق اللسان بالجمله کلام در آنکه ذبح کرد بذکر نام غیر
خدا و اراده تقرب نمود یا نمود بحثی دیگر که متنازع فیه نیست و آنکه ذبح کرد بذکر نام خدا و سابق
ازان در نیت مالک جانور اگرچه غیر ذابح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود بحثی دیگر که
متنازع فیه است بودن همچو نیت مدار حل و حرمت ثابت کردن لازم بود و آنچه صاحب تفسیر
و مولوی عبد الحی و غیر اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجمله را از اشباه و در مختار و غیره
درین باب نقل کرده اند مبنی است بر غفلت ازین قاعده مقصود ما همین است که وقت
ذبح ذکر غیر اگرچه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثر شان در دلیل آیت کریمه ما اهل لغیر الله
می آرند و خود معنی آن آیت را بذکر نام غیر خدا وقت ذبح بیان میکنند و نیز بیان آن
احتمال بالتصریح در کلام دیگران که در تحقیق و اعتبار برایشان غالب موجود نیست روا است
تصریح خصوص صورت متنازع فیها نقل نموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که فقها نوشته اند
نصرانی ذبح کرد بنام الله و اراده کرد مسیح حلال است مگر آنکه بگوید بسم الله الذی هو ثالث
ثلثة الحاصل نیت صرف بے لفظ مدار احکام نیست و نیست مدار حکم مگر بر الفاظ بحجم انیمین
استثنا ظاهر که محل بحث نیت نسبت گاو بسید احمد کبیر است و ظاهر که نسبت کردن گاو

الخ آوردن روایت در مختار محض بحیل چه صاحب در مختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب
در مختار در شارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است در نیصورت
که حل ذبیحه متنازع فیها ازان صاف ظاهر و منظور صاحب ستنقتانه مفید و اضح باد که صاحب المختار
و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره اسخیان مستندین نیستند که در صورت مخالفت
با فقهاء کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
تا هم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در در المختار ببنید که در همین باب چه بلا تکلف
نموده که نوشته و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه جبریا حلت اشباه لانه
صار کتابیا قنیه ندانسته که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس اعتزال است
بر مذهب اعتزال نقل کرده و عن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة ان کان اباءهم من المجبرة
فانهم کاهل الذمة و ان کان اباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
این هر دو بزرگواران نه لفظ ابی علی را دیدند نه مجبره و نه اهل عدل را فهمیدند بجای آن جبری و سنی را
قایم ساختند **قوله** فی الحدیث الخ بیان آن قریب می آید **قوله** فی غرایب ابی عبید و بستان
الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بے محل است از مسئله مبحوث عنها هیچ علاقه ندارد **قوله**
کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکة البحث
است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست از همان قول نووی رد دعا
و مدعی و نقض مدار نا ظاهر است تصرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام
عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم
او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة و نحو ذلک و کل هذا حرام و لا یحل هذه
الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق

129

خود در تفسیر و مخالفت قدما
مفسرین و مذهب است بر از
گناه ... از تفاوت عادات و از
معانی الفاظ مبتذل نشود
ذکر ... و علیه

وحواشیه **قوله** سوی ذکر و اسم الله تعالیٰ علیه عند امرار السکین الا این فقره است صریح و آن معنی
است صحیح ذکر اسم خدا لازم می داند علاوه بران در صورت معروضه مسئوله داخل است که نام خدا بر ذبح
کرد **قوله** و اما ما وقع فی الهدایة الخ این مقال از انواع اضلال ما لا مال است اول که
عبارت هدایه نقل نموده میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یحرم الذبیحة
سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکة به بینید که چه آفت است جائیکه کنایه هم نباشد
دعوی صراحت نمودن روشن ناشب گفتن است ازان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در نظرش
عبارت هدایه صریح نموده آنچه ذکر کرده هم آنچه گفته نعم لو ذکر ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب
الی غیر الله فقد نقض مفاد هدایه و مذکورا و ست آفت بر آفت این است که گفته صاحب الهدایة
وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل
عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح فیما ذکرنا و باز
خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا الخ ازین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لو ذکر ذکرا مجردا
الخ بیان مطلب هدایه است این هم خلاف سوق کلام آن مقام است و با عبارة هدایه علاقه ندارد
چه صاحب هدایه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له
الا انه یکره لوجود القران صورة فتصور بصورة المحرم و در استفتا نوشته لا یحرم الذبیحة لعدم
قصد التقرب الی الغیر و انما کره لاجل مشابهته فی ذلک بذکر اسم غیر الله بقصد التقرب
پس این عبارت را مطلب یعنی عبارت هدایه قرار دادن کار ذی عقل نیست همچنان صاحب
هدایه در مسئله ثانیه نوشته یحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله و در استفتا می نویسد
یحرم ایضا وان لم یکن فیما معنی التقرب لکنا صریح فی الشرکة والصریح لا یحتاج الی
النیة فرق زمین و آسمان در بیان است ابدا ازان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی
مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة پر عجب عجیب است چه هرگاه باعتراف خودش
وضع مسئله هدایه در ذکر مجرد غیر مقرون به نیت تقرب است پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلة

و مسئلهٔ موضوعه خود را هم تصحیح میکند و قابل است بفرق و ربرد و مسئلهٔ و صاحب هدایه
استدلال می نماید بآیهٔ کریمه ما اهل به لغیر الله بر مسئلهٔ خود و صاحب تفسیر هم بهمان
آیه مطلب خود را مستند می نماید این معنی چگونه صورت بندد **فائده** صاحب تفسیر اتباع
او و رین مسئلهٔ سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پراگنده و پریشان اول که ما اهل به
لغیر الله را تفسیر کردند باواز بآورده شدن و در آنجا غایة تکبیر نمودند برا راده و ذبح از بلا و غیر
ذلک و چون دران وادی بدلگیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله و شنائعه
بجمهور وارد میکردند زیاده ازان بر خود گوارا نمودند چونکه در تقریب همه نوبت کلام بمسئلهٔ نذر
می آویزند حال آنکه ما اهل به لغیر الله چیزے دیگر و مسئلهٔ نذر لغیر الله چیزے دیگر شا تی زبانت اجمالا
مناسب نمود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی الله و عرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند و نذر اولیا برسه وجه
مباح است یکے آنکه بگوید الٰهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بجا آرم ازان ثواب رسانم و دوم
آنکه بگوید یا حضرت در جناب الٰهی برائے این مشکل دعا کنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الٰهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب
الٰهی وسیله و شفیع سازد و گویا بگوید الٰهی ببرکت روح فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی خود بر وی
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدهم و ثواب آن تنخواه روح آن بزرگ سازم تا به برکت او
بان بزرگ خوشنود شوی اینکه گفتم ملتقط است از رسالهٔ نذر مولوی رفیع الدین که در همین ایام
بمار رسیده و بهانست مراد صاحب احمدی که نذر الاولیاء ما ول و احق المبین ما قال مولانا محمد معین
موافقا للفقهاء المحققین فی رسالة فی النذر و نذر شیخ سدو امثال آن حرام است
و نیز مانند آن که بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفته باشند گوشت مردار شود
و خوردنش روا نباشد قال الله ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق و اگر بنام خدا
بسم الله الله اکبر ذبح کرده باشند اگرچه در دل نیت فاسد دارند ظاهرا خوردنش حلال باشد

فالحکم بالاطلاق والفرق … فاسد والنذر للعوام … الناذر ذاعما … لغیر الاولیاء والنذر … عامة … کتب الفقه … وبطلانه …

بفقهیات نادرین جا سخنی چند از مقررات فقه ذکر میکنم اول نیت در عبادات که شرط است وقت
آن اول عبادت است حقیقةً او حکماً و نیت مقدمه علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکماً اگر
بعد نیت مشغول نشود بچیزیکه غیر جنس منوی است صاحب اشباه در ذیل الاصل الثانی وقتها اول العباد
بتفصیل نوشته و از فتح القدیر نقل نموده المراد بما لیس من جنسها ما یدل علی الاعراض و قوم
در شروط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیت والمنوی
پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا الملک در نیت ذبح گاو برای غیر خدا و در منوی که ذبح است
نام خدا بیان آید آن نیت سابقه باطل گردید سیوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکه تلفظ
شرط است و در اشباه نوشته منها النذر فلا یکفی فی ایجابه النیة بل لا بد من التلفظ
به صرح به فی کتاب الاعتکاف و حموی نوشته و منها ما فی الجامع الصغیر
للتمرتاشی لو ملک شاة بالهبة و غیرها فنوی للاضحیة یکون للاضحیة عندهما و
عند الامام لم یتلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف و هکذا روی الحسن ولو اشتریها
ینویها للاضحیة یصیر بها ایضاً عندهما و عند ابی حنیفة لا یصیر بالشراء حتی یو
جبها بلسانه و یفرق بین هذا و بین ما لو اشتری عبداً للتجارة و لعلم یشتریها بل کانت
عنده فاضمرها اضحیة لا تصیر لها انتهی فلتراجع این جا محفوظ باید داشت که درین
بحث بسیار مفید است این است ملخص و محرر تعریضات مردمان بر استفتاء و شاه صاحب تحریر
جواب برادر مولوی عبد الحکیم پنجابی ثم لکهنوی که خیلی شکسته نامربوط بود و پریشان نوشته مگر جوابها
از آن هم پریشان و نادرست از مواخذات خارج بحث بر است و تحقیق اصل مدعا استغنائی نیست
در نقل هر دو فایده نیست حسبة حسبه چیزی ذکر میکنم **قال اللکهنوی** گاو غیره در صورت مذکوره
حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکه ذابح غیر نادی
باشد **قال الدهلوی** ذابح نخواهد بود الا وکیل نادی و نایب او پس نیت موکل و منیب
در حل و حرمت تاثیر خواهد کرد کما فی الاضحیة انتهی محل عمل نیابت در نیت نزد حنفیه جاری نیست

اوردو ته على الغير وتفكر في الجواب فان الايراد مشترك بل ماخوذ منكم امثك
ثم اعتراض الدهلوي على قوله بل تصدق به الدفع على الغير انتهى لقوله بما
ذا اراد بالغير فليبين حتى يتكلم عليه انتهى **والمخفي** ان التفوه بامثال هذه
الهفوات ليس من شان المحصلين **قال الدهلوي** نا قلا من السراجية الكتابي اذا
ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل **قال الدهلوي** هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فانا نقول لو قال رجل بحضرة الناس اني نذرت
ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحته لانه لا
خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطاء في اعتقاد حلول الله في السيد احمد
كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح
بن مريم فخطاؤه في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف
ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة لسيد احمد فانه اخطاء في العنوان والمعنون معا
كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **قيل عليه** لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فقد اقر بان المعتبر في الذبح ومدار الحل والحرمة
هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة وهو مراد المورد واما ما فرع عليه من
قوله فانا نقول الخ فقد اخطا في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله او باسم غير الله
شيء اخر ومسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شيء اخر فالعنوان الحق على تقدير
صدق اقراره واعترافه بكون ما في السراجية عين مذهبه ان يقول فانا نقول
لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسيد احمد تحل وفي
ما قال سوى عدم استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية يحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لانا نقول ارادة السيد احمد
من الله على اعتقاد الحلولية حق عنده ام باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

١٣٣

تنزل لا آخر دعواه بكون محل النزاع محل الشبهة والعمل بالاحتياط وهذا انما هو يتم في الرجوع من مدعيات التفسير العزيزي والا ستفتا **قال اللكهنوي** والحق المبين ما قاله مولانا محمد مبين في رسالته في النذور الخ **قال الدهلوي** لفظ ظاهر در عين عبادت دلالت بر وقوع شك در حال اين ذبيحه ميكند لهذا مفتي از خوردن آن منع نموده اند واقوال جم غفير فقها كه فيما بعد منقول است بشبك دلالت بر حرمت ميكند فالا حذ بها اولى اذلا فوق ذلك الشاك **قيل عليه** عادت عقلا است كه هرگاه در جنگ مغلوب مخالف مى شوند غلغله مى اندازند كه اينك فوج بسيار ميرسد مخالف باستماع اينگونه كلمات مرعوب و پريشان ميگردد از همين قبيل نوشتن كلمات اين بزرگوار كه اقوال جم غفير فقها فيما بعد منقول است ورنه قول يك فقيهي حقيرى وعالمى صغيرى هم در جواب مذكور نيست ومفاسد ديگر كه ظاهر اند **قال اللكهنوي** ناقلا عن در المختار وغيره ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف وغيره وان لم يقدمها ليأكل بل ليدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله **قال الدهلوي** اذا كان المراد من الاكل اكل الذابح فذبيحة القصاب بل اكثر الولائم والاعراس يخرج منها اذ اكل الذابح منها غير مقصود ولا معمول فقوله فكان الذبح لله والمنفعة للضيف وغيره سهو ظاهر واكل الضيف ليس اكل الذابح فيجب على هذا ان يكون ذبيحة القصاب والولائم والاعراس كلها محرمة انيست تعريض ملوى بر فقره آن قدمها از تعرض مى نمايد بر دات لم يقدمها المراد بالاكل اما اكل الذابح وغيره فان كان الاول كان ذبيحة القصاب والولائم والاعراس محرمة داخلة في هذا القسم لا في القسم الاول وان كان المراد اكل الغير فيلزم ان يكون المذبوحات في اجزية محظورات الاحرام والنذور والمعقودة لله وكذا في كفارة الجنايات كلها ميتات محرمات وايضا فالدفع الى الغير ان كان حلالا فكيف صارت هذه الذبيحة محرمة وان كان حراما كيف يصح جعله

در انحنا را استدلال بهاء غنو اه فالرد على العبادة على سنده ايست ... ما يسعى ان العبادة التي ... فتم وغيره ويلحق اللبنة عليه ... لا يخفى على من له ادنى ... الا تضيع الاوقات وما ينفعها ... هذه الهفوات لا حاجة ... فالاولى الاشتغال بالطها دما في ... يا قطاع عن درجة الاعتبار ... مدار الحكم الشرعي اذ ...

باليجمله چون قال ... فضل منقول كرديد مولوي رفيع الدين صاحب و مولوى عبد الحي هم تحرير و چند نظر لى نموده قا اصاف صاف بيان كردند و ستكلفات ...

[illegible]

باب دوم در مکاید ...

ومولوے رفیع الدین صاحب رساله نوشتند ودران تنزلی نمایان قریب بسه درجت
محقق که چیزے ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوے برهان الدین در رساله
نذوریه بسط وتفصیل درتصحیح مطلب تفسیر عزیزی تبادیل پرداخته نوشته اند خلاصه
سخن آنست که جانورهنذوره که براے بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که
مسلمانان خورند بے شبه حلال است واگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر براے
ذبح بایام اضحیه است یا نه درصورت اولے گوشت حلال وتبدیلش با گوشت بازار جائز وثواب برد
مترتب ودرصورت ثانیه گوشت حلال وتبدیل جائز اما ثواب نخواهد یافت انچه بعضی عوام عدم
جواز گوشت در هر نذر ونیاز مطلقاً عمم میدارند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس همین موجب تحریم
گوشت او نخواهد شد ومخفی نیست که نزد عوام نذر معنی نیاز است کما تقرر به بخلاف ذبایح الجن که آنجا
نذر ونیاز وفاتحه کجا است پس قیاس برو نشاید انتهی وتخصیص ترتب ثواب براراقة الدم لله درایام
اضحیه غلطی رفته است چه خود درقسم دوم واقسام دراراقة الدم لله حسب ما ورد به الشرع ذکر نموده
هدایاے کعبه واضحیة عید واضحیه منذوره وعقیقه ودفع بلا وفدیه جان بیماران را وازین قسم ذبح را عبادت
قرار داده حال آنکه عقیقه ودفع بلا وفدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست وددیه درباب هدی
نوشته ویجوز ذبح بقیة الهدایا ای وقت شاء ودرفتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر والکفارات وهدی
التطوع یجوز قبل ایام النحر ولایجوز دم المتعة والقران والاضحیة الافیها ودم الاحصار یجوز في قول ابی حنیفة وابی یوسف قبلها ولایجوز عند محمد وآخر
همه شاه صاحب بفتوے مختصرے این خنگ را طی نمودند جزاه الله خیرا نه صورت سوال
کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف لهیده یا شیر برنج به نیت نیاز کدام
بزرگ پزد وحلوا را بخوراند این هر دو را چه حکم است وخوردن طعام نیاز نذر مسکین وفقیر را جائز است
اغنیا واهل متمول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید
خواه غیر ایشان حرام است واگر بقصد تقرب بنام ایشان ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام ومردار

از آیه و حدیث ثابت گردد حالانکه اصلا انتساب نمی باشد و این مرعام بود در تمام تحریر و تقریر مولوی
اسمعیل از اجلی بدیهیات است و کسی را جای دم زدن نیست هر آیه و حدیث که در تقویة الایمان مذکور است
آنرا از تفاسیر معتمده و شروح حدیث مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و در این اوراق
بعضی جا بآن اشاره هم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین
دیدند طریق استناد و تمسک موقوف نموده گاهی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد بر زبان
نیاوردند و اجتهاد طبع زاد در تردید نموده بدین سبب اکثرے را تردد می در دخول آن مسلک پیش می آمد
طریقه شاذه نادره که کسی از مفسرین و شارحین و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین استناد می ندارد
و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین
همه با شرک بستند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض
اموریکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا تصنیف صراط مستقیم از امور محموده و ممدوحه بوده اند
و کسانیکه در اوایل در باره او بمحاسن ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری
و کسان هم ثانی مغالطه خورده بودند بدریافت حال تردد آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید
کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسئله بے نقل و سند بر خود حرام نمود و هر سخن که از قلم بر آمد با سند
و طریقه استناد وجه عموما از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند
بدین حیله رم کردگان آرام و وحشت خوردگان اسیر دام نموده عالم عالم از نا واقفان را در خارستان کشید
و چون پرده از عرائس ابکار افکار بر داشته شد صورتی بآن خباثت ظاهر گردید که هر بیننده بی اختیار لا حول
و لا قوة الا بالله بر زبان می آرد و آن تصرف در نقل با نواع و اصناف گاهے که فقره را از میان عبارت
منقوله حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در کلمه اول می آید گاهے بزیادت یک
جمله درمیان عبارت منقوله از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات معتمده استمداد گاهے اکتفا بر نقل قولیکه
در دان عقب آن موجود چنانچه در نقل عبارت مرقات مقدمه سفر برائے زیارت قبور گاهے بحواله کتابی با وجود عدم
نه بودن آن در آن کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویند و بالجمله انواع کار ستانیها بکار رفته است محل افسوس

مساجد مکیده دوم در بیان جواب نوشته بکنان بر قبور مثل قبه وغیره ساختن حرام و ممنوع است بموجب حدیث و روایت
کتب و بعد نقل حدیث جابر رض از مشکوة نوشته و مراد از بناء حدیث عام است که عمارت نموده شود و یا خیمه استاده کرده
شود چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق و شرح مشکوة ملا علی قاری معلوم میشود انتهی حالانکه ملا علی قاری بعد نقل این کتاب نوشته
یحتمل الوجهین احدهما البناء علی القبر بالحجارة وما یجری مجریها والآخر ان یضرب علیها خباء ونحوه وکلاهما
منهی عنه لعدم الفائدة فیه نوشته است قست فیستفاد منه انه ان کانت الخیمة لفائدة مثل ان یقعد تحتها
القراء فلا تکون منهیة قال ابن الهمام واختلف فی اجلاس القارئین عند القبر والمختار عدم الکراهة باز نوشته
قال بعض الشراح من علمائنا ولا اضاعة المال فقد اباح السلف البناء علی قبر المشائخ والعلماء المشهورین لیزورهم
الناس ولیستریحوا بالجلوس فیها مکیده سیوم در جواب سوال بیست و نهم نوشته نماز گذاردن در مقبره
ممنوع ومکروه است بموجب احادیث و روایات فقهیه چند حدیث نقل نموده اول آنکه عمر رض انس بن مالک را القبر القبر
چون دید که نماز میگذارد نزد قبر حالانکه در این روایت سائل را بعین حصر استدلال در مرفوع نموده است دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها که با مدعی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی و ابن ماجه حالانکه ترمذی
در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن عمر لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه چهارم
حدیث ابی سعید حالانکه ترمذی نوشته هذا حدیث فیه اضطراب مکیده چهارم در جواب سوال هفتم نوشته در شرح
المشکوة لملا علی قاری ذهب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحین انتهی حالانکه عبارت شرح مذکور این است وفی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال به علی المنع
من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر کذلک فان الزیارة مامور بها
بخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها والحدیث انما ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة من المساجد
لتماثلها بل لا بلدة الا وفیها مسجد فلا معنی للرحلة الی مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوی بل برکة زیارتها
علی قدر درجاتهم عند الله ثم لیت شعری هل یمنع هذا القائل من شد الرحال لقبور الانبیاء والاولیاء
فی معناهم فلا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیات من المقاصد
مکیده پنجم در جواب سوال بیست و دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانچه
از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه است و آن اینست که استمداد نزد
قبر غیر انبیا منکر شده اند از فقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار
برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی وشهید ممنوع است و محظور نزد بعض فقها که قلیل اند بطوریکه عمل
سوال مرقوم است جائز نوشته چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمه مشکوة از شیخ عبد الحق دهلوی عربی عجم

ایشان مرقوم است فمن شاء فلینظر فیه در ترجمه شیخ و عبارت ترجمه هکذا و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل
گشته اند بعضی از ایشان و خطا نیست که از فقها آنانکه ثابت سمیع و ادراک است از قایل بجواز آن گشته تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند و نیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
والا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را باو بده و گردان حاجت مرا یا ندا کند ندایان بنده
مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
مبحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام بحث به کتاب الجهاد نموده و در آنجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده و منکر
ما نحن فیه که متصل عبارت ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا اما استمداد الی ان قال انتهی کار بسی عجیب نموده اتهام
بر همچو کتاب کبیر بعد جا تی است عجیب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست اول و آخر از عبارت شیخ گرفته جلد وسط برات
که از فقها آنکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز آنند تا آنکه منکر آنند از ایشان نیز انکار کنند انتهی در میان حاصل نموده در آخر نوشته
ما دام انتهی لاحول ولا قوة الا بالله با وجود یکه بودن این جمله در کلام شیخ و ابتداع او در حق عجیب خیلی منتصر شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث
استمداد در خاتمه بحث علم و سماع تصریح نوشته است که انکار نکنند از آنکه جاهل باشند و منکر دین پس ایشان منکر استمداد و
موافق و بر این تقدیر جواب مجیب محض لغو و باطل گردید با جمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار و کثیر و جمیع و در مقابل آن قلیل است لیس مثله نیست. مگر این قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور حوالة اتمام بحث نموده بکتاب الجهاد و آنجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضی فقها فقد انکره بعض الفقهاء و هم در آنجا نوشته کلام در این مقام بجدال و کتاب طویل رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده اند منکر استمداد و استعانت از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی و زنده اند نزد پروردگار خود
و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را بدان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند انتهی بعینه
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده و قول آن فقها که در همانجا مذکور است از همه آن اغماض نموده بتحریف
کمی و بیشی و اتمام تعلیل گسترانیده زیاده و لذین بید یعنی چه خواهد بود میکید جسم و اربعین مع جواب مسئله چهلم نوشته استعانت
و استمداد از اهل قبور بر تیج باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد اما
الاستمداد باهل القبور في غير النبي والانبياء عليهم السلام فقد انكره كثير من الفقهاء و قالوا ليست الزيارة الا للدعاء للميت
والاستغفار لهم وايصال النفع اليهم بالدعاء و تلاوة القرآن انتهى ازين عبارت شيخ عليه الرحمة والغفران
چنان مستفاد میگردد که قبور انبیاء علیهم السلام از حکم ممانعت اعانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی است فقط

انبیا ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که گرد از ایشان در فی سبیل الله ثابت شده حال کیفیت آنچه مثل حیات دنیا نیست بل اعلی و اجل و کامل‌تر است
و احکام حیات آنجا که گفته اند حیات شهدا درست و آنچه گفته اند که آن مختص شهدا است آن امر اول قبر است که بر ایشان ثابت است و نه بر غیر ایشان و این جمله از جمله اعتقاد
اهل تحقیق است و تفصیل آن در الملفوظ است و شیخ عبدالحق در تحقیق آن گفته و بعض نیز گفته اند و در شان شهدا گفته که بعضی ایشان را اعلی از انبیا
و حیات ایشان را نسبت به حیات شیخ عبدالحق که شرح مشکوة است و در نقل عبارت آن گفته اند و در احوال بود و هم تقصا که شبیه بدان است که شیخ استدلال بر آن نموده
و در سبب حیات آن شیخ گفته است که کلام شیخ در حق حیات شهدا است و در آن کلام مراد معنی حقیقی است بر آن که مستند نموده
حالا که حیات ایشان مثل حیات دنیا نیست بر این ثابت درست می‌آید و در این قصه شیخ نقل نموده است بر آنکه متوجه نمی‌شود و هم بر آنکه استدلال حیات
انبیا فرموده است چنانکه در آن جا است که حیات ایشان و نبود در حیات برزخ مثل حیات دنیا انبیا و شهدا یکسان است و در کمال در نزد شیخ شرح
در کتاب تحصیل یوم الحمید نوشته است و در کل اجساد انبیا که ثابت است در حیات و السلام است بدن در زمین بلا عاده روح بماند و در این معنی است پس که
حیات ابدان که حیات حسی و نیز موصوف اند بلا و احیات شهدا که این حیات معنوی است و در این مسئله که پس از علما امت اختلاف نیست مثل بالجمله این
کلام جمیع طایفه است و در رسائل و تحقیقات تفصیل نوشته ایم نقل عبارت شیخ از جزو باب جهت بعد و ضرورتی نیست به نقل عبارت شرح عربی که جمیع مطالب حدیث است
صاحب زیارت القبور نوشته که استمداد از اهل قبور غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آن را بسیاری از فقها و می‌گویند نیست زیارت قبور مگر برای دعای
موتی و استمداد از ارواح ایشان و رسانیدن نفع به ایشان به صدقه و تلاوت قرآن و دعا ثابت کرده و اما از مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمهم الله علیهم
و این امر محقق و معتبر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند و امام شافعی گفته
است رحمة الله علیه قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که استمداد کرده می‌شود به وی در حیات استمداد کرده می‌شود به وی
بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ که تصرف می‌کنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی
و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ
دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابوالعباس حضرمی از من پرسید که امداد حی قوی‌تر است یا امداد میت من گفتم قومی می‌گویند که امداد حی قوی‌تر است و من
می‌گویم که امداد میت قوی‌تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل در این معنی از این طائفه بیشتر از آن است که حصر
و احصا کرده شود و یافته نمی‌شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و به تحقیق ثابت شده است به آیات و احادیث
که روح باقی است و او را علم و شعور به زائران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را
کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان را و آن باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عز شأنه و همه به قدرت وست و ایشان
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد الممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی به واسطهٔ یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت
حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن و
شرح شیخ ابن حجر در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است صاحب تحفه گفته
که گفته اند که ...... تعظیم وی که آن عبادت است به اتفاق ...... مسجد ...... پیغمبری ...... سلم ...... ساختن و نماز گزاردن

نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از روح کامل شود و ثواب عبادت ببرکت قرب مجاورت آن روح پاک احری است
دران مع … مکتوبات چیزی … متعلق باین بحث تمام کرده … ان شاء الله تعالی در کتاب جدا … فصل … والله اعلم و عبارت ترجمه کرده … کتاب جدا این … واما استمداد
باهل قبور پس منکر شده اند آنرا بعض فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزائران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شده و اگر بسبب
آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را دران موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و ممنوع اند و مشغول بآنچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت آنچه باز داشته
است از دیگران ممنوع کلیه باشد خصوصا در حق دوستان … دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب در جنب حق و منزلت و قوه و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بیضاوی
آیه کریمه والنازعات غرقا الآیه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم الملکوت و سیاحت
میکنند دران پس سبقت میکنند بحظایر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر اند
آنرا آنچه فهمیم از ان نیست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از قرب جناب عزته و غنی وی و توسل میکند
بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی میگوید خداوندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بوی و اکرام کرده او را و لطف و کرم
که بوی کرده برآورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله
و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را افعال
مقدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه دران هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شائع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شده اند
و بیرون آورده شده اند از حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بران یا گویند که مشغول و ممنوع شده اند بسبب
عارض شده از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس … چنانکه ایشان از شعور … و توجه بعالم دنیا نمانده باشد
و تدبیری در وی چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند چنانکه میکنند
آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند
این اعتقاد و این فعل … و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل و استفاده ازان خارج از حصر است و در
کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر کنیم و شاید منکر متعصب … نکند او را کلمات

ایشان عافانا الله من ذالک سخن درینجا از روی علم شریعت است آری امر که مسنون است زیارت و سلام بر موتی و استغفار برای ایشان
قرار رفت لیکن درینجا نهی از استمداد نیست پس ثابت باشد بلا نهی امداد موتی و استمداد از ایشان پس روا باشد بیقین و اعتقادات حال زایر و مزور
باید دانست که خلاف در غیر انبیاست صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیوی باتفاق و اولیا بحیات
اخروی معنوی و کلام درین مقام بجا اطناب و تطویل کشید بهم سکوت کرد آن که بعد قرب این زمان فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت
از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار البقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوشحال اند و مردم را از ان
شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمده باعث که تحقیق و تفصیل
این مسئله مخطور خاطر فاتر بود و الآن توفیق الهی مساعده کرد تکمیله نمیم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته میشود فی کتاب
الجنائز هذا عند اکثر مشایخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
فی باب الیمین بالضرب لو حلف لا یکلمه فکلمه میتا لا یحنث لانها تنعقد علی من حیث یفهم والمیت لیس کذلک
لعدم السماع و ورد قوله فی القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم و اجابوا تارة بانه مردود من عائشة
قالت کیف یقول عم ذلک والله یقول وما انت بمسمع من فی القبور انک لا تسمع الموتی وتارة
بان تلک خصوصیة له عم زیادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رض و یشکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
لیسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة السؤال جمعا بینه و
بین الآیتین فانهما تفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لعدم افادة بعد سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتی حالانکه عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وهی فی القبر فقیل یفعل لحقیقة
ما روینا ونسب الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یؤمر به ولا ینهی عنه ویقول یا فلان
بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعیینه وما فی الکافی من انه ان
مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله الصارف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق التذکیر لتثبیت
الجنان عند السؤال فنفی الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منفیة وعندی ان مبنی ارتکاب
هذا المجاز منها عند اکثر مشایخنا هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
و بعد آنچه بحث بر آن احتمال نقل نموده نوشته الا انه علی هذا ینبغی التلقین بعد الموت لانه یکون
حین ارجاع الروح فیکون حینئذ لفظ موتاکم فی حقیقته وهو قول طائفة من المشایخ او هو مجاز
باعتبار ما کان نظرا الی انه الآن حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل

اخر في التلقين حالة الاحتضار اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي معا ولا المجاز بان وليس نظيره معنى
يعم الحقيقي والمجازي يعتبر مستعملا فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتنافيا
ملخص كلام ابن همام انكه تحكيم مجاز يعني الا تلقين تلقين بعد موت بهمان كسانند كه منكران سماعت در ما سبق طلبا لا تلقين تلقين بعد موت
ما رو نموده وگفت که نسبت کرده شده است بسوی معتزله وانچه منابع فتح شان تردد ابن همام قرار یافته یعنی عدم سماعت میت
آنرا مسالمی رو نموده پس شاه جیب بفتح القدیر بحذف اول وآخر وفصل موصول تعلیلی بیشینیت منبا ایمان در مذهب حنفیه ابن سنت
به عرف است وسئله منت مبنی بر ایمان وشتقال معتزله در حنفیه سجدیست که تمیز آن بحز والعین بر دیگری مشکل از ان نزار حنفیه معتزلی مذهب
بوده حتی که تلامذه ابی حنیفه وابی یوسف بوده در کتب حنفیه روایات خاصه مذهب ایشان خلاف اهل سنت وبحوث ومجادلات بطریقه
شان ببیش از پیش موجود مگر کتب مصنفه معتزله مثل قنیه وغیره در حنفیه دایره وسایر شاه ولی الله در حجة الله نوشته بعضهم زعم آن بنا ء المذهب
على هذه المجاورات الجدلية المذكورة في مبسوط الرحمني والهداية والتبيين ونحو ذلك ولا يعلم ان اول من
اظهر ذلك بينهم المعتزلة وليس عليه بنا مذهبهم ثم استطاب ذلك المتاخرون توسعا وتشحيذا لاذهان
الطالبين او لغير ذلك والله اعلم ودر فتح القدير در ذیل من حلف لا ياكل لحما فاكل لحم السمك لا يحنث نوشته فظهر ان
تمسك ابي حنيفة انما هو بالعرف لا بما ذكره المصنف في وجه الاستحسان ودر باب اليمين في الكلام نوشته لعا
للميت كك لولا الميت سمع لانا القول يمينه لا ينعقد الا على الحي لان المتعارف هو الكلام معه ولان الغرض من
الحلف على ترك الكلام اظهار المقاطعة وذلك لا يتحقق في الميت ولا البعيد الذي لا شعور له بنداية
وكلامه ودر باب يمين بن الضرب مثل در ذیل قول الايلام لا يتحقق في الميت لانه لا يحس نوشته الخلاف فيما ان كان
مبنا على انكار عذاب القبر منفي والا فلا يتصور من قال القول بالعذاب مع عدم الاحساس الى آخره

تم الكتاب بفضل الله الوهاب

بسم الله الرحمن الرحيم

خاتمة الطبع مالات كمالات [illegible] بركات منبع الحسنات سيد العلما افضل الفضلا سند العرفا [illegible] بطريقت [illegible] معرفت [illegible]
خلف [illegible] حضور [illegible] سيف الله المسلول مولانا شاه معين الحق فضل رسول قادري [illegible]
[illegible]
[illegible] سيدنا عباس رضي الله عنه [illegible]
ولادت با [illegible] علوم معقول
ومنقول [illegible]
[illegible]
[illegible]

سلطان الواصلین برهان الکاملین عمدة الاصفیاء زبدة الاتقیاء الفرید فی المعارف والتوحید مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره و بحسب استفاده منها
فرموده بودند قدس سره و اخذ العلوم من سوء عمه و علی نعمت مولانا الشیخ محمد علیه الرحمة قدس سره من اخذنی عن بالکلکته موی من سید میرزا بابا علیها
الی السلسلة الزاهدیه. و تا انتهای تکمیل تجلیات از حضرت مولانا نور الحق صاحب لکهنوی [illegible] نموده بودند قدس سره و اخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره
عن ابیه استاذ الاساتذه المحققین سید امام العلماء المدققین امام المنقول الکاملین مولانا نظام الحق والملة والشرع والدین لکهنوی الی آخر السلسلة النظامیه و تحصیل
سند اجازت حدیث و تفسیر و فقه و تصوف از حضرت بابرکت سید الفقهاء و المحدثین سند القراء و المفسرین حضرت مولانا الشیخ عابد سندی قدس سره حاصل
الی آخر السلسلة المدنیه. **ذکر سلسله بیعت و سند علوم طریقت** حضور اقدس شرف بیعت و خلافت در سلسله علیه قادریه از جناب والد ماجد
والا قدر و مرشد خود حضرت سید السالکین عمدة العارفین قدوة الاولیاء سند الاصفیا **مولانا شاه عین الحق عبد المجید** قدس سره حاصل
شده و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقه عالیه قادریه باجازت سلسله چشتیه و نقشبندیه و ابو العلائیه و سهروردیه هم از حضرت مرشد برحق قدس سره مشرف
شدند **ذکر اسفار آن قبله آفاق بسوی حجاز و عراق** مرات کثیره بزیارت حرمین شریفین مشرف شدند و بکمال بشاشت حج
حرمین پیاده و پا سفر نموده اند و در روضه مقدسه نبویه علی مشرفها الف صلوة و تحیه برکت [illegible] فیضها حاصل نمودند و همچنان در بغداد شریف بحضور
پرنور روضه مقدسه جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قطب ربانی پیر الافراد والاقطاب حضرت سیدنا و مولانا الشیخ **محی الدین عبد القادر جیلانی**
[illegible] نموده اند **ذکر کرامات جلیله و برکات جمیله آنحضرت** هر چند عبادات الهی از دست و زبان آنحضرت قدس سره
اکثر اوقات خوارق عادات تنجاح حاجات و ارهاصات ظاهر میگردید [illegible] آنحضرت را که [illegible] مقصود بوده گاهی [illegible] عمل و دعا و گاهی [illegible]
دوا و امور [illegible] حقیقت حال بخوبی میفهمیدند که چه حالی قدرت خداوندی جل شانه است اجل کرامات و افضل برکات که علی الاعلان ظاهر
بوده آنکه جمع کثیر از کفار و هنود [illegible] توجه حضور پرنور از ضلالت توبه نموده به شاهراه هدایت توجه کرده اند. **ذکر بعض**
تلامذه آن امام الاساتذه هر چند تلامذه حضرت بسیار بوده اند مادر اینجا بر اسما چندی از اکابر [illegible] جناب [illegible] العلماء [illegible] الفضلاء حضرت
مولانا فیض احمد صاحب قادری قدس سره از ابتدای طفولیت تا [illegible] تعلیم [illegible] آنحضرت قدس سره مشرف مانده اند و اندک مدت [illegible] علوم
[illegible] بتحقیق تام و تدقیق تمام از آن حضور اقدس تحصیل فرموده [illegible] توجه حضور اقدس در [illegible] فنون [illegible] کامل گشتند بالخصوص در نظم و نثر عربی [illegible]
دلربا [illegible] و دولت بیعت [illegible] حضرت [illegible] مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره [illegible] حاصل نموده [illegible]
در [illegible] حضرت ممدوح مجموعه نثر و قصاید عربیه مسمی به هدیه قادریه است که
مشتمل است بر یکهزار [illegible] صد و [illegible] حضرت نثر و اشعار منجمله آن تعلیقات علی فصوص الفارابی است و از آنجمله کتاب تعلیم الجاهل بجواب تفهیم المسائل
است و بعنوان حاشیه شرح هدایة الحکمه [illegible] و چهار [illegible] گردید [illegible] عالم اجل فاضل اکمل حضرت
مولانا محی الدین صاحب قدس سره فرزند کلان حضور اقدس [illegible] علوم معقول و منقول از حضور اقدس **تحصیل** فرموده [illegible] از حضرت جد امجد
خود [illegible] فنون علمیه [illegible] کامل بوده [illegible] شیخ ابو علی سینا است که [illegible]
[illegible] آنجناب فرموده اند کتابی [illegible] است و از آنجمله حاشیه [illegible] رساله [illegible] است و آنچه رساله [illegible] است در رد [illegible]

در سنه دوازده صد و بیست و هجری بمقام سهارنپور انتقال فرمودند رحمة الله علیه از جمله حضرت سید خادم علی صاحب قدس سره و سادات
محمود سوتی بودند از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در جمله علوم ماهر و در علم تصوف و اخلاق تصوف مهارت تامه کامل بود و از شرف بیعت
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره مشرف بودند بمقام فتحگره فرخ آباد وفات یافتند جناب فضیلت مآب سید
احمد علی صاحب [illegible] از سادات [illegible] بودند و در [illegible] مسایل فقهیه بی نظیر بودند و از شرف بیعت الاولی حضرت مشرف بودند بمقام
[illegible] وفات یافتند حکیم سید اشفاق حسین صاحب سهسوانی سید ممدوح موصوف فاضل کامل [illegible] در علاج و معالجه [illegible] میباشند و شرف بیعت علی
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره و [illegible] فیض الشان در بریلی [illegible] مجمع العلوم [illegible] مولانا عبید الله صاحب
[illegible] و زیارت حرمین طیبین چند بار مشرف شده اند تکمیل علوم از حضور اقدس فرموده اند و هم از شرف بیعت و خلافت از حضور اقدس مشرف اند فیض ظاهری
و باطنی [illegible] حضرت مولانا قاضی القضات مفتی اسد الله خان صاحب الهآبادی فقیر کامل بودند و بعد چندی
بمقام [illegible] ترک تعلقات دنیویه نموده عزلت گزین شدند مولوی سخاوت علی صاحب
[illegible] از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند [illegible] هجرت فرمودند و همانجا وفات یافتند مولوی خرم علی صاحب
از تلامذه حضور اقدس [illegible] اسماعیل [illegible] بودند با وجود آن بنهایت ادب و آداب بحضور
اقدس پیش می آمدند [illegible] قبل از وفات از عقاید [illegible] رجوع نموده بودند و الله اعلم سید اولاد حسن صاحب [illegible] خلف سید
آل حسن صاحب [illegible] ذکر خیر [illegible] زین العابدین [illegible]
[illegible] اختصار [illegible] ذکر [illegible]
مولانا محب رسول محمد عبد القادر قادری دامت فیوضهم فرزند خود حضور اقدس تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه از جناب
استاذ العلماء الکاملین مولانا نور احمد صاحب بدایونی و جناب مولانا محمد فضل حق صاحب خیرآبادی فرموده اند احقاق حق و تایید دین و ابطال باطل و تردید
ضالین و مضلین [illegible] خلافت حضور اقدس مشرف اند چند بار شرف زیارت حرمین طیبین حاصل فرموده و هم از شرف [illegible] زیارت در [illegible] حضور
الافراد غوث الاعظم قطب اکرم حضرت [illegible] مشرف شدند [illegible] تلامذه حضرت مولانا [illegible] در اطراف
و اکناف عالم بکثرت موجود [illegible] تصانیف حضرت و تصانیف تلامذه [illegible] در بلاد و امصار مشهور و معروف اند منجمله تصانیف شریف
رساله احسن الکلام فی تحقیق عقاید الاسلام و القول السدید فی تحقیق الاسانید و مناصحه فی تحقیق احکام المصافحه و سیف الاسلام رساله تحقیق حیات
الانبیاء و رساله تحقیق معانی بدعت و سنت و فتاوی مسایل فقهیه و دیوان عربی نعت شریف است لهذا باهتمام صاحب اخلاق مجمع
صفات اشفاق منبع آفاق حافظ مولوی محمد اسحاق سلمه الله [illegible] توجه فرما شاعت آن فرموده [illegible] جزاء خیر عطا
فرماید و سعی ایشان مشکور نماید آمین

تمام شد

فاضل علامہ کامل فہامہ مولانا حکیم **محمد سراج الحق صاحب** خلف حضرت جناب مولانا فیض احمد صاحب قادری تحصیل
علوم عقلیہ و نقلیہ از والد ماجد خود فرمودہ اند امام عصر و علامۂ دہر ہستند و جملہ علوم عقلیہ و نقلیہ ید طولیٰ دارند و بالخصوص در فن طب از شیخ وقت گشتہ و بجا
تالیفات جناب موصوف بسیار اند از انجملہ شرح رسائل معمیات بہاء الدین عاملی است و حاشیہ بر نقد النقد و سراج الحکمہ و طبعیات و دیگر رسائل متعددہ
فن طب قصائد بلیغہ عربی و فارسی بسیار اند **سید السادات مجمع البرکات سید آل نبی** حسنی حسینی سید تصنیف موصوف پسر خلف
شاہجہانپور بغداد و اولاد امجاد حضور سید الافراد و الاقطاب رضی اللہ عنہ بودند بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاہری از حضور اقدس از شرف بیعت و خلافت مشرف گشتہ
عالی را از بحر فیضانش سیراب گردانیدند و در سنہ دوازدہ صد و ہشتاد و ہشت بملک بقا رحلت یافتند و کاشف اسرار حقیقت **حکیم عبدالعزیز صاحب**
مکی حکیم صاحب موصوف در حرم محترم بمقام حطیم از بیعت و خلافت مشرف شدند و در مکہ معظمہ و جدہ بر بسیاری فیض باطنی ایشان جاریست معارف آگاہ
ملا اکبر شاہ صاحب از مریدان خاص و خلفاء با اختصاص حضور اقدس ہستند بشوق طلب علوم دینیہ از ولایت پشتو در ہندوستان رسیدہ
در مدرسہ قادریہ تحصیل و تکمیل علوم فرمودند و در ریاضت و زہد و تقویٰ یادگار سلف اند از شرف بیعت و خلافت حضور اقدس مشرف و ممتاز اند فیض
ظاہری و باطنی ایشان در ملک ولایت جاریست عالم باعمل فاضل اجل مولوی حاجی حافظ **محمد ضیاء الدین خان** صاحب از رؤسای اعظام
حیدرآباد دکن ہستند از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت حاصل است از حضور مرشد خود صوفی الحق لقب یافتہ اند در علم و عمل مثل خود ندارند
حق سبحانہ فیض و برکت ایشان قایم دارد **قاضی حمید الدین صاحب** وطن ایشان در مچھلی بندر بود و بعہدہ قضا و افتا منصوب بودند در
مسائل فقہیہ تبحر کامل میداشتند و از مریدان با اختصاص بودند **شیخ محمد صدیق** صاحب وطن بریلی ایشان از اقوام ہنود بودند در ان ایام کہ
حضور اقدس رونق افروز بریلی بودند عادت شریف بود کہ از آخر شب بصحرا رفتہ تہجد ادا فرمودہ تا نماز چاشت در صحرا مشغولی میفرمودند روزی شیخ
مذکور را برای حاجتی در آن صحرا گذر افتادہ ہر گاہ بمواجہہ شریف گذر نمودہ شعشعہ انوار الہیہ آنچنان از سینہ مبارک حضور اقدس ظہور فرمودہ کہ
سینہ شیخ مذکور را پر نور نمود ہمان وقت شیخ صاحب موصوف تصدیق حقیقت اسلام کردہ بغلامی حضور سرافراز گردیدہ و بنام محمد صدیق موسوم گشتند
شیخ عبدالرحیم صاحب از رؤسای بداؤن اصل ایشان قوم کایتھ از اقوام ہنود بودہ است بعارضہ شدید بیمار گردیدہ بنجیان [illegible]
جمعہ با تقاہ معلی رسیدہ آنوقت کہ ختم قرآن حسب معمول میشد ساکت نشستہ بعد ختم قرآن شریف نوبت تقسیم شیرینی رسید تا سہم و شان نیز گشتہ
خواست کہ از و شان بگذرد حضور اقدس اشارہ فرمودند کہ ایشان را ہم حصہ باید داد حصہ یافتن و باختیار خوردن ہمان بود کہ حقیقت
اسلام جلوہ ظہور فرمود ہمان دم بشرف اسلام و بیعت مشرف شدند و داخل سلسلہ عالیہ گشتند تا سہ روز بیاد حق مشغولی فرمودند روز چہارم
کہ روز دوشنبہ بود از جہان رحلت فرمودند **شیخ عبدالہادی** صاحب ملقب بشاہ [illegible] والد ایشان از قوم ہنود [illegible]
شاہ صاحب موصوف را از آغاز شباب مرض اضطراب قلب لاحق گردید معالجات گوناگون نمودہ شد اما فائدہ نبخشید بسبب تعلق حضور اقدس
قدس سرہ رونق افروز تلہر شدند والد شاہ صاحب او شان را ہمراہ گرفتہ حاضر حضور پر نور شدند بعد معاینہ حال ایشان معلوم گردید کہ کدام مرض
جسمانی نیست بلکہ روح ایشان از معاشرت اہل شرک متاذی شدہ طالب سواء السبیل است توجہ قوی فرمودند کہ او شان بکمال رغبت دولت اسلام
قبول فرمودند و آثار خفقان بالکل زایل شدہ والد شان بمعاینہ این حال سراسیمہ و پریشان گردیدہ بمکان خود بردند محبوس ساختند [illegible]

و آب ہم دست کشیدند و شورش عجیب سر افتاد تا آنکہ شخصی در عین اضطراب خود استاد کہ سر را بپا زنند و در آن حالت دستی از غیب پدید شد ایشان را از مجلس بیرون
کردہ بصحرای رسانید بحضور اقدس قدس سرہ را در آنجا ذوق افزود دیدند آن وقت بشرف بیعت مشرف گردیدند و طریق اکتساب باطن تلقین یافتہ بیشتر
اوقات در صحراہا ریاضت بسر بردند و گاہ گاہ در کالپی شریف بر آستان بزرگان آنجا حاضر میماندند فیوض ایشان در آن نواح بر خاص و عام آشکارا بود

ذکر تصانیف شریفہ و افادات لطیفہ از ابتدای عمر مبارک زمانی خالی از فیض تصنیف و تالیف نگذشت تا آنکہ در اسفار جبال و بحار ہم
بکمال استحضار بحر و فاذ فیوض آن امام بر جاری میماند از تصانیف مشہورہ آنجناب کتاب **معتقد منتقد** است کہ در رد معتزلہ بعض بایش نیز بہ گے از بزرگان
آنجا تالیف فرمودہ بودند علما باخیار و فضلای کبار بر آن تقریظہا تحریر نمودند از آنجملہ تقاریظ چند در اینجا بقلم می آید - صورۃ ما کتبہ الامام الفاضل
النحریر الکامل علم الہدی سند الوری مسند الوقت حجۃ العصر الاستاذ المطلق مولوی **فضل حق** الخیر آبادی صانہ اللہ من شر الاعادی مقرظا علی ہذا الکتاب
المستطاب بسم اللہ الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید واحمد واصلی علی من ہو من سائر حمادیہ احمد وخلقہ کلہ من خلائق الخلائق احمد واسمہ کالمسمی محمد
واحمد علیہ وعلی آلہ وصحبہ الصلوۃ الدائمۃ والسلام المستمر وبعد فقد طالعت الرسالۃ التی صنفہا ورصفہا مولانا الاورع الارع الاورع البارع المتبحر الفاضل
المتفرع الشامخ المتفرع ذو المناقب الثواقب الجلیلۃ والانظار الثواقب الدقیقۃ الجامع بین العلوم العقلیۃ النقلیۃ ومعارف الشریعۃ الحقیقۃ طلاع الثنایا
والنجاد ذو الباع البسیط فی انجاد الحق قل قرن طلع من الخیف فی الاغوار والانجاد العریقۃ العریقۃ الشریفۃ المعطریۃ الصفی النقی التقی الحصی الحفی مولانا المولوی فضل الرسول
القادری الحنفی متع اللہ المؤمنین بطول بقایہ وصانہ فی حرزہ ووقایتہ وجعل خیر ایامہ یوم لقائہ فاذا ہی مع وجازتہا جامعۃ لحقائق العقائد دافعۃ لشکوک
اہل الحقائد کاملۃ لتبیان ما امرح الحق الصراح وتبیین بلاد ضاع الہدی وایضاح طلائع مطالع عبارتہا انفصاح یصیح بحق الصلاح اصباح وفصاح ونظام ظلم
المبطل کشف فضاح وتلاحم الکلم التی سردت فیہا بالاقتراح الام للتعریج بالہام الحق القراح وکلم وقرح وجرح لمن اجترح الفساد والاستجراح یہتدی بہا
الضلیل الی سنن اہل السنۃ السنیۃ ویرتوی بہا الغلیل من شریعۃ الشریعۃ البیضاء الہنیۃ قد فضح بہا فرق الفرق بین العقائد الحقیقۃ الدینیۃ وبین اباطیل الفرق
الدنیۃ وقمع بہا عوار الاعادی والرویۃ من المعتزلۃ والجبریۃ فاذ قد تجدد بہا الحق یجوز ان یرکل نجدی منکودا منجودا بل لا منجودا تجد یجنیہا کل من لیغی
وعداویجد بہا کل من لیغی وعند الرشد فحیہ بہا وجودا فجزاہ اللہ مولانا خیر الجزاء وخصہ من فضلہ العمیم باوفی الاجزاء وتقبل جہدہ وشکر سعیہ احسن فی الدارین
بعینہ آمین بجاہ الامین ثم آلہ الہامین ثم صحبہ المحامین علیہ وعلیہم ازکی صلوۃ المصلین واسنی تسلیمات المسلمین وجزاہ وجزاہم احسن جزاء عن سائر المصلین من
المؤمنین المسلمین کتبہ العبد الفقیر الی ربہ الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیر آبادی عاملہ اللہ بلطفہ البادی فی العواقب والمبادی صورۃ ما کتبہ
الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی مادبۃ الفضائل محط رجال الافاضل برہان الحق والدین المفتی محمد صدر الدین وقاہ اللہ من شر
الحاسدین بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی یہدی ویضل ویعز ویذل یفعل ما یشاء ویفعل ما یرید والصلوۃ علی رسولہ الذی طریقہ سوی وسالکہم
من جاز عنہ فقد غوی ومن حاد عنہ فقد ہوی وعلی آلہ الحماۃ وصحبہ الہداۃ الذین ہم نجوم الہدی بایہم اقتدی الرجل اہتدی وبعد فانی لما نظرت فی الرسالۃ
البالغۃ والعجالۃ النافعۃ التی الفہا الحبر الحاذق النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم البحر الخضم الالمعی اللوذعی الاحوذی الاصمعی مولانا المولوی فضل الرسول
البدایونی السرتشی القادری فی تحقیق العقائد التی ہی اصول الملۃ البیضاء وقواعد الحنفیۃ الغراء فنظرت نظر فی شئی نظرا امعنا بحیث لا یکاد ان یکون
فوقہ ممکن وجدتہا جیدۃ لفظا واحسن معنی واعز نقطا وازہر حکما وارفع شانا وامنع مکانا لا یدانیہا کتاب قد صنف فی علم الکلام علی الملیا وبہا یسالہ

انشئت فيه من الرموز ما يهدي الحيران بيانها قبل ان تقف على معانيها فطوبى لمن ابو فيها ويرى فيها وويل لمن ينظر في ما فيها فيها جلها نور وكلها سرور
فيا لها سبيل الهدى ما ابينه من صنفها ويا لشان من حسنها ويا لخطب من لم ير فيها حيث لم يأن يجد فيها سعى وملهات شد فيها اني فنعم الان تنشر وجمع
الان نشر الاصول جيد واضح واكمل وضع الامام سه اقول قولي يا ايها الناس رسالة تجلت وجلت عن مليح حلت وتعيني بنوطها ساريه كوكب
وليست لو بارية شمس لتلك اللهم اجزه جزاء موفور او جعل سعيه مشكورا اللهم انت المجيب اليك ننيب اللهم منك الاجابة ومنا الانابة حرره العبد المسكين
محمد سعيد الدين غفر ذنبه وستر عيبه النبي القعن فهو هذا الكتاب في آخر جمادى الاولى سنة ثلث وسبعين بعد الالف ومأتين صورة ما كتبه الشيخ الجليل الغدا
الرفيع السنا فخر الاماثل جامع الفضائل بقية السلف حجة الخلف اعوذ من الله الحميد مولانا الشيخ احمد سعيد صاه الله من شر كل حاسد وعنيد بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلق الانسان وعلمه البيان والصلوة والسلام على من بعث بالمجد الفرقان الى سائر الخلق من الانس والجان وعلى الذين هم خير الانسان
من الاعيان وعلى اصحابه الذين بشروا بدخول الجنان وبعد فيقول العبد المفتقر الى الله الرحمن احمد سعيد النقشبندي المجددي مشربا والحنفي مذهبا كان الله
له عونا في كل شيء بالفضل والاحسان اني رأيت المعتقد المنتقد الذي صنفه الفاضل الكامل العامل الذي هو جليل الشان الجامع بين المعقول والمنقول و
المعاني والبيان سالك مسالك العلوم الاديان مولانا المولوي فضل رسول القادري سلمه المنان عن شرور الزمان فوجدته مشتملا على عقائد
اهل السنة والجماعة بأوضح بيان في ضمن فصول هي للدين قواعد واصول لدفع اهل البدع والطغيان وقامع اساس اهل الهوى قرناء الشيطان جزاه الله
عن المسلمين خير الجزاء وجعل آخرته خيرا من اولاه وتقبل الله سعيه وضاعف اجره بجاه سيد البشر الطاهر عن رجس البشر صلى الله عليه واله اكبر ربنا تقبل منا انك
انت السميع الديان = صورة ما كتبه الفاضل النبيل العالم الجليل ناشر رواية المنقول والمنقول عالم الفرع والاصول مولانا حيدر علي صانه الله
من شر كل غبي مغوي بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اسس قواعد الدين وحصن عقائد المؤمنين وارسل رسلا مبشرين ومنذرين وخص من
بينهم سيد المرسلين صلى الله عليه وآله السادات النجباء واصحابه نجوم الهدى اما بعد فقد شرفني مطالعة متن متين وكتاب في معتقدات السلف الصالحين
الذي يهدي الى صراط مستقيم ويدل على نهج قويم يوصل سالكه الى النجاة وينجيه من الظلمات للعلامة الذي لم يوجد نظيره في العلمين وهو امام العارفين ونظام
العابدين المستغنى عن التوصيف المتين مولانا جامع المعقول والمنقول حاوي الفروع والاصول ومقتدانا مدرس المقبول كيف لا وهو فضل الرسول
ايده الله المسلمين بطول البقاء وشهرة افاداته وكسر ظهور المبتدعين بمولفاته فوجدت هذا الكتاب مشتملا على اثبات عقائد اهل السنة وابطال هفوات المعتزلة
من يتبعون خطوات هؤلاء الضالين ويخرجهن من جماعة اهل الحق واليقين فهو حقيق ان يدرسه الفضلاء في مدارسهم ويعولوا عليه في مداركهم واحسن
ما قيل في مثل هذا الكتاب انه نعت مشتمل اللباب = **وازجمله تصانیف شریف رساله تثبیت القدمین** است در مسئله تحقیق رفع الیدین
که بجهود اصول حدیث وتنقید رجال الحجاز البسط برای دفع نزاع ومناظره که ما بین اهل بلاد شرقیه در جهاز ... گردیده بود در مرکب بحری در جده
با ستغنا وحفظ تالیف فرموده عبارت آن هم عربی است = **وازانجمله شرح فصوص الحکم** است عبارات آنهم عربی ست =
ازانجمله شرح احادیث ملتقطه ابواب صحیح مسلم است = وازانجمله حاشیه برحاشیه زاهدیه قطبیه
وحاشیه برحاشیه زاهدیه جلالیه ست = ودر رد فرقه نجدیه وهابیه رسائل وکتب بسیار ازبسیار در عربی وفارسی دارد ودر تصنیف حضرت
ازانجمله است کتاب **تصحیح مسائل اربعین مائة اسحاق = وازانجمله** است رساله **حرز معظم** در بیان تعظیم حضرت

کہ اولیاء بفارسی تالیف فرموده بودند ثانیاً در اردو ترجمہ نمودند و **از انجملہ است** رسالہ **فصل الخطاب** و **از انجملہ است** رسالہ **تلخیص الحق** در جواب رسالہ مولوی حیدر علی ٹونکی کہ در جواب رسالہ فصل الخطاب نوشتہ بودند و **از انجملہ است** رسالہ فوز المؤمنین در بحث شفاعت و **از انجملہ است** این کتاب مستطاب **بوارق محمدیہ** کہ اثبات محبوبیت و مقبولیت اولیاء کرام و علماء عظام و کافہ انام است **وسیف الجبار** و **سبب التفتیش** آنجناب بوقوع آمده کہ روزی حضور اقدس رضی اللہ عنہ در دہلی بزیارت حضرت خواجہ خواجگان قطب الاقطاب رضی اللہ تعالی عنہ مشرف شدند وقت مراقبہ دیدند فرمودند کہ حضور خواجہ صاحب در مقامی ایستاده اند و بر هر دو دست ہائی مبارک کتب این کثرت فساد و انکار ارتفاع آنہا اندست تا آنکہ تا آسمان رسیده حضور اقدس عرض نمودند کہ این تکلیف کتب بہا چیست ارشاد شد کہ این شما است بگیرید و بفتح قلم فتنہ شیاطین را ... این کتب تمامی بس حضور اقدس حسب ارشاد بشارت در غایت عجلت کتاب تالیف و تصنیف فرمودند **و از انجملہ است** رسالہ **احقاق الحق وابطال الباطل** **سبب التفتیش** چنانست کہ شخصی بورد الصلوۃ و السلام علیک ایہا النبی الکریم مشغول بود یکی از ارکان و ہابیہ کہ شہر بریلی قاری بود قاری مذکور بحضور اقدس ماجرا ظاہر ساخت حضور اقدس جواب مختصر و شافی و کافی ارشاد فرمودند بعد از آن بعض اہل اللہ درخواست تصنیف رسالہ خاص درین باب کردند حضور اقدس از کثرت مشاغل درس و تدریس و غیره تعمیل نمودند تا آنکہ سفر زیارت حضرت برہان الکاملین سلطان العارفین جناب شیخ شاہی روشن ضمیر بدایونی سہروردی قدس سره تشریف برده بودند چون بر مزار مبارک رسیدند دیدند کہ تمام قبر مبارک آتش گرفتہ گردید و حضرت موصوف رضی اللہ عنہ اندرون قبر بتلاوت قرآن مجید مصروف اند بطرف حضور اقدس توجہ فرموده برای تقدیم مسئلہ مذکور بر دیگر امور تعجیل ارشاد فرمودند چنانچہ تعمیل ارشاد لازم الانقیاد کتاب موصوف تصنیف فرمودند **ذکر وفات شریف** در آخر عمر مبارک ضعف بغایت مستولی شده بود اما در کثرت ریاضت و شغل عبادات بالخصوص التزام تہجد و شب بیداری ہیچ تفاوتی راه نیافت تا آنکہ عمر مبارک بسال ہفتاد و ہفت رسیده دویم ماه جمادی الاخری روز پنجشنبہ آخر وقت ظہر در عین اشتغال بہ **ذکر خفی** اسم ذات ناگاه دو بار بآواز جہر اللہ اللہ گفتہ از جہان فانی ارتحال فرمودند ہمان وقت مریدان حلقہ حلقہ از اطراف و اقطاع جمع شدند کہ شمار بالوف رسیده تا آنکہ بعد مغرب در مصلی عیدگاه نماز جنازه ادا کرده شد و حضرت ایشان را اول وقت عشاء شب جمعہ بجوار درگاه پر انوار حضرت والد ماجد و مرشد ایشان دفن نمودند ہمینکہ از دفن فارغ شدند باران رحمت الہیہ نازل گردید حالت فیوض بر اہل اسلام کہ از برکات معانی و کرامات آن مقبول ربانی آن وقت مشاہد بود تحریر نتوان نمود **تواریخ وصال آن مقبول ذو الجلال** کہ علمای اعلام و شعرای باانام کہ بکثرت تحریر فرموده اند درینجا صرف یک تاریخ نوشتہ میشود **تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب کہ از رئیسان عظام میرٹھ اند**

حضرت فضل رسول نامدار	بافضیلت باکرم باافتخار	کان فی عز وفضل ...	... کالشمس فی نصف النہار
واقف اسرار علم معرفت	مرشد دین سر حق را رازدار	بود در خاندان قادری	سال عمر از لفظ عمر ... بیار
دویم از ماه جمادی الآخره	راه دار آخرت کرد اختیار	در شب جمل شہنشاه رسل	شد ز دنیا رونق افزو زمزار
گفت ہاتف داخل فردوس شد	جبر سال رحلت آن ...	... اسرار عرفان ... ۱۲۸۹	ہم بود تاریخ آن ...

...بوتش از بسم الله خوان
...آن ورد با جهد تمام
...مفهوم از زبان کشش حبیب
داشت گویا یاد و احرام خوق
یافت آخر وصل با عز تمام
شصت و شش از کن ز ذی ...
پس ز یاد و کن بران تو دو ...
هر چه خواهی جمله در مفز تکبیر

هم از آن کن سال وصلش استیار
اسم ذات پاک حق را لب دو بار
لفظ الله از درود لوار و دار
شور ذکر نام پاک کردگار
با مضربش چند اعزاز و وقا
باز بر ششش چند آن قسمت بر آ
با روصلش حدائی او شما
باز شعر و مصرعه کن اختیار
بنده مسکین معین الدین نوشت

وقت رحلت هست شغل ذکر حق
الله الله گفت و جان داد و حق
باز چون خان محو عشق غوث پاک
جمله افلاک هم لوح و قلم
سال وصل اش ... شد عیان
خارج قسمت که باشد یازده
جنب آن محو الله حسنه ...
ضرب آن با اسم ذات پاک کن
بهر تاشش این حساب آید

بود از دم ضرب اذکار آشکار
گر در نام خدا جهرا نشار
یافت باغ عالم بالا بهار
نیز عرش و کرسی بیره در دگار
گر نفهمیدی بشرحش گوش دار
ضرب آن با یکصد و هفده نگار
نام الله یافت تاریخش قرار
زان معلکه با تو گفتم شک مدار

این هست اندکی از هزاره وششی از خروارا ز مناقب و کمالات حضور پر نور مصنف این هر دو کتاب - و از انجا که اهل اسلام بغایت مشتاق این هر دو کتاب بودند و دستیاب نمیشدند لهذا اصاحبان اخلاق مجمع حسنات و اشفاق معقول آفاق حافظ حاجی محمد محمد اسحاق سلمها الله الرب الخلاق توجه باشاعت آن فرمودند و شهب همت بطرف تحمیل طبع آن راندند و در تصحیح و درستگی کتاب از حد کوشیدند تا اینکه چون عروس زیبا جلی بزیور طبع بر منصه ظهور جلوه گر گردید و شایقان جمال آن شرب وصال را بر دانید

صحت نامه بوارق محمدیه

صحیح	غلط	سطر	صفحه	صحیح	غلط	سطر	صفحه	صحیح	غلط	سطر	صفحه
نیاورده	ناوه	13	36	صحیح	غلط	سطر	صفحه	گرفتن کرہ	گرفتن	17	4
جماعة	بما	15	27					خواص	لہ خواص	5	5
بناء	ابناء	10	28	گردگولگہا باشند	گردگولگہا باشم	16	15	کذہنب	ہنب	14	5
المنکر	المنلر	2	30	فصل اول	فصل	12	16	مخترعه	مخترعه	21	6
انکا	الکار	10	33	کلا	کلام	16	16	واقشای	واقسائی	10	9
واسطه	واسته	1	20	لتسعط	لتسلط بر	16	17	بی باک و بیبان تاپا	بی باک	12	10
رکنا	کنا	2	38	وعفد	واعفد	3	19	والاکرام جزی	والاکرام	14	11
سرسری	سرتی	17	18	را	لا	6	22	تنغسے را	تنغسی	17	12
اوقات	اوخاوت	17	30	مختیر	مختصر	9	24	ستتند	سسند	4	15
بگذارید	بگذارید	4	33	کلمة	ستر	14	25	مضربیے	عزد	18	16

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٢٤	١٣	ماموار	مامور	٦٩	١٥	شعبتة	شعبية	٩٢	٦	الافعال	افعال
٢٦	٩	منيد	ميد بد	٧٠	١٢	مجولات	مولات	٩٦	٤	عبادت	عبادت
٢٧	١٣	ائمه	آيمة	٧١	٨	تفضيل	تفصيل	٩٨ برحاشیہ	٩	نبيه	بنيه
٢٨	١	لى	الى	٧١	١٨	المنزة	المنزه	٩٩ برحاشیہ	١٧	فيجس	فيجسن
٢٨	١٣	غلفد	غلفا	٧٤	٨	نفيس	نفس	١٠٠	١	لخطئوا	ليخطئوا
٣٣	١٣	الزام	التزام	٧٤	١٠	تهافتت	تهافت	١٠٠	٤	ابدى	ايدى
٣٦	٦	جرار	اجرار	٧٤ برحاشیہ	١١	الملوك	الملوك	١٠١	١٧	رولماختصا	واماالاختصا
٣٧	١٣	المنافق	آية المنافق	٧٧	١٧	طحاوى	طحاوى	١٠٤	٥	بازد	بازو
٣٨	٦	فر	مر	٧٧ برحاشیہ	٣٤	فيهم	فهم	برحاشیہ	١٢	توپ بودن	توبه نمودن
٥١	٨	باید	باید	٨٣	٢	لضلال	الضلال	١٠٧ برحاشیہ	٢٢	آنحضرات	آنحضرت
٥٨	١٠	يعلمها	يعلمها	٨٣	٢٠	زحرفة	زخرفة	١٠٩	٧	فصلها	فصلها
٦٤	٢٠	خطيهم	خطيبهم	٨٣	٢٣	بشى	بشيئي	١٠٩ برحاشیہ	٣	الفصل	الفضل
٦٦	١٠	دگر	مگر	٨٤	٧	صدر	صدر	١١٢	١٨	باجت	باحث
٦٦	١١	شع	شسع	٨٤	١٧	فنشاء الجهل	فنشاء الجهل	١١٢	١٨	حلث	حلت
٦٦	١١	علم	عام	٨٤ برحاشیہ	١٢	تنحية	بتنحية	١١٣	٢	لقد	نقد
٦٦	١٧	تفقيها	تفقيهها	٨٥	١٩	صاحب لمعه	صاحب لمعه	١١٣	٢	كاد	گاو
٦٧	٤	الجوبه	الجوبة	٨٥	٧	هذا الاخراج	هذا الاخراج	١١٣	٢٧	بجاره بندوان	بجاره بندوان
٦٧	١٠	تقى	نقى	٨٦	٢	صوم عاشورا	صوم يوم عاشورا	١١٤	١٤	باسمه	باسم
٦٧	١٤	لقيها	نفيها	٨٨	٢	لايكن	لايكون	١١٥	٢١	يحلته	تحلته
٦٧	٢١	بكانها	كأنها	٨٨	٥	وتفلسف	وتفلسف	١١٥ برحاشیہ	٢٠	الشبرك	التبرك
٦٨	١١	يلحق	يلحق	٨٨	١٨	خطر	خطر	١١٦	٢٧	اختلقوا	اختلفوا
٦٩	١٨	قوته	قوته	٨٩ برحاشیہ	١	الغرض	الغرض	١١٦		جرح زا	جزورا
٦٨	١٩	والجهورية	والجمهورية	٩١	٥	امركم	امرتكم	١١٦	١	ارلعزيز	الى العزيز